

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

طریقی نو در مسائل فقهی

جلد اول

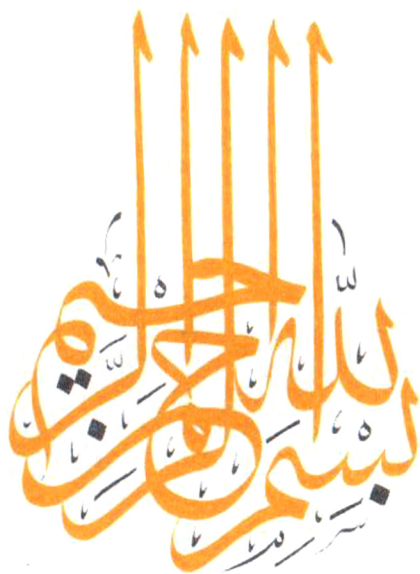
گردآوری و تحقیق:

ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی

طرحی نو خوشنویسی در مسائل اسلامی

گردآوری و تحقیق:
ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی

- سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان و نام پدیدآور : طرحی نو در مسائل اخلاقی (ج ۱) / گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی
مشخصات نشر : قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری : ۲۴۰ ص.
فروست : سلسله مباحث اخلاقی حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله).
شابک : 978-622-6335-17-1
وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
- یادداشت : کتابنامه: ص ۲۳۵-۲۴۰، همچنین به صورت زیر نویس.
موضوع : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - -- دیدگاه درباره اخلاق
موضوع : اخلاق اسلامی
موضوع : Islamic ethics
موضوع : اخلاق اسلامی -- احادیث
موضوع : Islamic ethics--Hadiths
موضوع : اخلاق اسلامی -- جنبه های قرآنی
موضوع : Islamic ethics – Qur'anic teaching
شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
شناسه افزوده : علیان نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ -
شناسه افزوده : مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی
رده بندی کنگره : ۱۳۹۷ ط ۴ م ۷۶ / ۸ / BP ۲۴۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۶۱
شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۹۹۳۲



فهرست مطالب

درس اخلاق در حوزه‌ها..... ۱۵

۱. روش بحث‌های اخلاقی ما / ۱۷

۲. ضرورت بحث‌های اخلاقی / ۱۹

دلیل اول: دعوت مردم به اسلام..... ۱۹

برخورد کریمانه اسوه اخلاق..... ۱۹

طلاق‌ها نتیجه بد اخلاقی‌ها..... ۲۱

دلیل دوم: قرب الی الله و مقامات معنوی..... ۲۲

دلیل سوم: اخلاق، شرط پیشرفت در کارهای دنیا و آخرت..... ۲۴

معنای حُسن خُلُق..... ۲۶

۳. اهمیت اخلاق / ۲۷

هدف از بعثت..... ۲۷

تحلیل و توضیح روایت..... ۲۸

الف) معنای انما..... ۲۸

ب) تفسیر اتمم..... ۲۸

ج) مکارم اخلاق چیست؟..... ۳۰

وظیفه ما..... ۳۸

وسیله ارتباط بین خدا و بنده..... ۳۹

فطرت انسان بر پاکی است..... ۴۰

برداشتی جدید از آیه ۱۷ سوره رعد..... ۴۱

- ۴۲ دو نکته مهم
- ۴۲ نکته اول: فیض خدا نامحدود است
- ۴۲ نکته دوم: کف‌های روی آب
- ۴۳ انسان همچون آب زلال است
- ۴۴ تأثیر عقاید در اخلاق
- ۴۶ تأثیر احکام در اخلاق
- ۴۸ دین، مساوی با حسن خلق!
- ۵۰ حُسن خُلق حتّی برای منکران جهان دیگر

۴. بررسی اهداف بعثت پیامبران / ۵۳

- ۵۳ ۱ و ۲. تعلیم و تربیت
- ۵۴ فلسفه تقدیم تزکیه بر تعلیم و بالعکس
- ۵۵ تأثیر آموزش در پرورش
- ۵۶ تأثیر پرورش در آموزش
- ۵۷ ۳. عدالت اجتماعی
- ۵۸ چگونه بهشتی شوم؟
- ۵۹ ۴ و ۵. برداشتن غل و زنجیرها و آزادی
- ۶۰ کدام بار؟
- ۶۱ مصادیق زنجیرهای اسارت
- ۶۳ معنای آزادی

۵. واعظان و ناصحان / ۶۵

- ۶۵ واعظ اول: خداوند متعال
- ۶۶ شرایط واعظ خوب
- ۶۷ واعظ دوم: قرآن مجید
- ۶۹ فضیل بن عیاض، مجذوب قرآن مجید

- ۷۲ واعظ سوم: پیامبر اکرم ﷺ
- ۷۴ به چه چیز بیندیشیم؟
- ۷۵ سکوت پر رمز و راز!
- ۷۶ ارزش فوق العاده تفکر
- ۷۷ تفکر بعد از توسل و زیارت
- ۷۷ واعظ چهارم: مجموعه تاریخ بشر
- ۷۸ موعظه تاریخ در قرآن
- ۷۹ نهج البلاغه و تاریخ پیشینیان
- ۸۱ داستان قوم سبأ
- ۸۴ چگونگی ویران شدن سد مأرب
- ۸۵ مجازات به وسیله عامل حیات!
- ۸۶ داستان عجیب عبدالملک!
- ۸۸ واعظ پنجم: مرگ عزیزان
- ۹۱ پرونده‌های بسته نشدنی!
- ۹۴ حقیقت مرگ برای مؤمنان و افراد بی ایمان
- ۹۵ نعمت مرگ!
- ۹۶ وعظ واعظ خاموش!
- ۹۷ داستان عبرت آموز مرگ سلیمان پیامبر ﷺ
- ۹۸ مرگ فقط برای همسایه نیست!
- ۹۹ چگونه غصه‌ها را از بین ببریم؟
- ۱۰۰ واعظ ششم: واعظ درون
- ۱۰۱ عذاب وجدان
- ۱۰۲ دادگاه عجیب وجدان
- ۱۰۳ فراز و فرود وجدان

- واعظ درون در آیات قرآن ۱۰۶
۱. داستان حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا ۱۰۶
۲. داستان حضرت ابرهیم علیه السلام و بت پرستان ۱۰۷
- قاعده لطف ۱۱۰
- واعظ درون در کلام امیرالمؤمنین و امام باقر علیهما السلام ۱۱۲
- باشد، موعظه‌ها و اندرزهای مردم فایده‌ای برایش ندارد» ۱۱۳
- واعظ هفتم در کلام معصومین علیهم السلام ۱۱۳
- چگونه جهان هستی موعظه است؟ ۱۱۴
۱. وعظ کهنسالی ۱۱۵
۲. پند موی سفید ۱۱۵
۳. اندرز بیماری ۱۱۵
۴. موعظه موزه‌ها ۱۱۶
- واعظ هفتم در قرآن ۱۱۷
۱. نصیحت پاییز ۱۱۷
۲. موعظه هفت‌گانه ۱۱۹
- عجایب حیرت‌انگیز آسمان و ستارگان ۱۱۹
- کدام آسمان را می‌بینیم؟ ۱۲۱
- دو درس مهم ۱۲۱
- «بشر حافی» و تفکر در کلام امام علیه السلام ۱۲۲
- پند عصیانگران از منظر قرآن! ۱۲۵
- سیر در ارض یا گردشگری؟ ۱۲۶
- پندهای زندگی قارون ۱۲۷
- ثروت خیره‌کننده قارون! ۱۲۷
- سفارشات چهارگانه به قارون ۱۲۸

۱. به فکر جهان دیگر باش ۱۲۹
۲. ثروت، به اندازه مصرف بیندوز ۱۲۹
۳. اهل احسان باش ۱۳۰
۴. فساد نکن ۱۳۱
- توجیه برای فرار از زکات ۱۳۲
- عاقبت افراد ثروتمندتر و قوی تر از قارون! ۱۳۳
- نمایش قدرت و ثروت ۱۳۳
- عکس العمل بنی اسرائیل ۱۳۴
- مجازات خیره کننده قارون! ۱۳۵
- بیداری فریب خوردگان ۱۳۶

۶. توفیق الهی / ۱۳۹

- نکته اول: تعریف توفیق ۱۴۰
- نکته دوم: انواع توفیق ۱۴۵
۱. توفیق در ایمان ۱۴۵
۲. توفیق در مسائل اخلاقی ۱۴۷
۳. توفیق در مسائل عملی ۱۴۸
- توفیق در چیزی که به ظاهر بلاست! ۱۴۸
- الف) رهایی از شرّ و سوسه های زلیخا ۱۴۹
- ب) اثبات بی گناهی ۱۴۹
- ج) مقدمات عزیز مصر شدن ۱۴۹
- نکته سوم: اسباب توفیق ۱۵۰
۱. ترک شبهات ۱۵۱
۲. اخلاص در عمل ۱۵۲
- نکته چهارم: اسباب سلب توفیق ۱۵۵

۱. شرکت در مجالس گناه..... ۱۵۵
۲. گناهان..... ۱۵۶
۳. زرق و برق و تشریفات..... ۱۵۷
- داستان ثعلبه..... ۱۵۷

۷. تعریف اخلاق و اقسام آن / ۱۶۱

- اخلاق ذاتی و اکتسابی..... ۱۶۲

۸. آیا اخلاق قابل تغییر است؟ / ۱۶۵

- شرح نظریهٔ اول..... ۱۶۵
- دلایل سه گانه برای ردّ نظریهٔ اول..... ۱۶۶
۱. لغو بودن ارسال رسل و انزال کتب..... ۱۶۶
۲. ترویج مکتب جبر..... ۱۶۷
۳. پاسخ اشعار مذکور..... ۱۶۸
- تغییر پذیری اخلاق در قرآن..... ۱۶۹
۱. تغییر فرو رفتگان در گمراهی..... ۱۶۹
۲. روشن کردن تاریکی ها..... ۱۷۰
- انگیزهٔ معتقدان به تغییر ناپذیری اخلاق..... ۱۷۲
- اول: شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت..... ۱۷۲
- دوم: رسیدن به آزادی و ولنگاری..... ۱۷۲
- نظریهٔ سوم..... ۱۷۳

۹. رابطهٔ علم اخلاق با سایر علوم اسلامی / ۱۷۵

- علوم اسلامی کدام اند؟..... ۱۷۵
- پاسخ به یک سؤال..... ۱۷۷
- ارتباط علم اخلاق با علم عقاید..... ۱۷۸
- ناپایداری اخلاق بدون پشتوانهٔ ایمان..... ۱۷۹

- ۱۸۰ پای سخن اسوه اخلاق
- ۱۸۲ اخلاق فوق العاده پیامبر ﷺ با پشتوانه ایمان بی نظیر
- ۱۸۴ سردرگمی دنیای امروز
- ۱۸۵ پس خدا چه می شود؟
- ۱۸۶ ۱. الگو بودن پیامبر اکرم ﷺ
- ۱۸۷ ۲. اخلاق فوق العاده پیامبر اکرم ﷺ
- ۱۸۸ سفارشات چهارگانه اخلاقی به پیامبر رحمت ﷺ
- ۱۹۰ عمل کردن پیامبر اکرم ﷺ به سفارشات چهارگانه
- ۱۹۲ ۳. تقوا در قرآن مجید
- ۱۹۲ تقوا در کلام مولای متقیان ﷺ
- ۱۹۴ حقیقت تقوا
- ۱۹۵ چه باید کرد؟
- ۱۹۶ راه رسیدن به تقوا
- ۱۹۸ ارتباط علم اخلاق با علم فقه
- ۱۹۸ اخلاق درونی و برونی
- ۱۹۹ چگونگی ارتباط فقه و اخلاق
- ۲۰۰ دایره اخلاق وسیع تر است
- ۲۰۱ ۱. فال بد زدن
- ۲۰۳ ۲. حسادت ورزیدن
- ۲۰۳ ۳. سوء ظن
- ۲۰۴ خطای بزرگ جداسازی فقه و اخلاق
- ۲۰۷ جمع بندی و نتیجه گیری
- ۲۰۸ ارتباط علم اخلاق با علم الحدیث
- ۲۰۹ ۴-۱. کتب اربعه

۵. بحار الانوار ۲۰۹
۶. نهج البلاغه ۲۱۰
۷. سیره معصومین علیهم السلام ۲۱۲
۸. دعاها و مناجات‌ها ۲۱۷
- الف) فرازهایی از دعای ابو حمزه ثمالی ۲۱۷
- ب) بخشی از دعای عرفه ۲۲۰
- راه تحصیل محبت خدا ۲۲۱

۱۰. شاخه‌های علم اخلاق / ۲۲۳

- اخلاق عمومی و خصوصی ۲۲۳
۱. اخلاق خانواده ۲۲۶
۲. اخلاق در مدارس ۲۲۶
۳. اخلاق در بازار و محیط کسب و کار ۲۲۷
۴. اخلاق در سفر ۲۲۷
۵. اخلاق دوستان ۲۲۸
۶. اخلاق پزشکی ۲۲۸
۷. اخلاق مداری در برابر مخالفان و دشمنان ۲۲۹
۸. اخلاق در برابر غیر مسلمانان ۲۲۹
۹. اخلاق در میدان جنگ ۲۳۰
۱۰. اخلاق در مسند قضاوت ۲۳۱
۱۱. اخلاق با حیوانات ۲۳۲
۱۲. اخلاق در برابر محیط زیست ۲۳۲
۱۳. اخلاق کوچک ترها نسبت به بزرگ ترها و بالعکس ۲۳۳
۱۴. اخلاق در میدان سیاست ۲۳۳
- فهرست منابع ۲۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از امتیازات نظام درسی حوزه‌های علمیّه شیعه، پرداختن به مباحث اخلاقی همگام با آموزش سایر علوم حوزوی است. مسأله تهذیب نفس و خودسازی از مهم‌ترین دغدغه‌های این نظام آموزشی است تا آنجا که تحصیل در سایر علوم را بدون تخلّق به صفات شایسته و تلاش برای مبارزه با رذایل اخلاقی و هوی و هوس، بی‌ثمر، بلکه مضرّ دانسته و آن را در تضادّ با اهداف عالی این نظام آموزشی اصیل و ریشه‌دار می‌داند و این مطلب سبب جذّابیت علمای دین و گرایش مردم و اعتماد به آنها شده، تا آنجا که گاه خصوصی‌ترین مسائل و مشکلاتشان را، که حاضر نیستند حتی با نزدیک‌ترین کسان خود مطرح کنند، با خیال راحت با علمای وارسته مطرح نموده و از آنها راه‌حل و طریق جبران می‌طلبند.

درس‌های اخلاق در حوزه‌های علمیّه به سه روش برگزار می‌شود:

۱. روز آخر هفته در ابتدا یا انتهای درس، یک بحث اخلاقی

مطرح شده و استاد پیرامون آن بحث کرده و تذکراتی به شاگردان می‌دهد.

۲. در ابتدای هر درس، حدیث اخلاقی کوتاهی به صورت فشرده مورد بحث قرار گرفته، سپس به درس مورد نظر پرداخته می‌شود.^۱

۳. در پایان هفته جلسه‌ای مستقل تشکیل می‌شود و یکی از اساتید وارسته و مهذب، طلاب و روحانیون تشنه فضایل اخلاقی را نصیحت کرده و از دریای بیکران قرآن و حدیث سیراب نموده و تجربیات خود و دیگر علما و بزرگان دین را در اختیارشان می‌گذارد.

عالم وارسته، مرجع عالی قدر، حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله‌العالی) از جمله معلمان اخلاقی است که به روش‌های اول و سوم به تربیت طالبان تهذیب نفس پرداخته و آثار متعددی که حاصل همین جلسات است، از معظم له منتشر شده است.^۲

به دلیل اصرار فراوان طلاب و روحانیون و اساتید و علما

۱. رهبر معظم انقلاب به این روش عمل می‌کنند.

۲. کتاب‌های: «صد و ده سرمشق»، «آداب معاشرت در اسلام»، «جایگاه عقلانیت در اسلام»، «به یاد معلم»، «نخستین آفریده»، «حُسن خُلُق»، «چهل حدیث ناب از سخنان پیامبر ﷺ»، «امام رضا علیه السلام»، «امام هادی علیه السلام»، «امام حسن عسکری علیه السلام»، و «چهل حدیث اخلاقی برگرفته از اصول کافی» از جمله کتاب‌های مذکور است.

و مسئولان حوزه علمیه قم، مبنی بر تشکیل مجدد جلسات اخلاقی شب‌های پنج‌شنبه، حضرت استاد علی‌رغم اشتغالات فراوان، موافقت فرمودند و این جلسات پرخیر و برکت در مدرسه امام کاظم علیه السلام تشکیل شد و مورد استقبال فراوان قرار گرفت.

حضرت استاد، که همواره در مسائل مختلف، مبتکر و نوآور و خوش سلیقه‌اند، طرحی نو در مسائل اخلاقی انداخته، و مباحث مورد نظر را در سه بخش مطرح کرده‌اند، که هر بخش به عنوان کتاب مستقلی إن شاء الله منتشر خواهد شد.

۱. پیش‌نیازهای مباحث اخلاقی و مقدمات لازم و ضروری؛ که در این مباحث، هم مطالب نو به چشم می‌خورد و هم توصیه‌های اخلاقی، که می‌تواند به تهذیب نفس کمک کند.

۲. اخلاق عمومی؛ که معمولاً علمای اخلاق به آن پرداخته و می‌پردازند.

۳. اخلاق خصوصی؛ که بحث نو و تازه‌ای است با بیان شیرین و جذّاب حضرت استاد در چهارده محور، طراوت آن مضاعف خواهد شد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ابوالقاسم علیان نژادی

۱۳۹۷/۰۸/۱۹

درس اخلاق در حوزه‌ها

اسلام سه بخش دارد: عقاید، احکام و اخلاق. بخش مهمی از برنامه‌های اسلام را اخلاق تشکیل می‌دهد. این جلسه برای طلاب و فضلا و علما و خانواده‌های محترم آنها در نظر گرفته شده تا بتوان مسائل مربوط به آنها و آنچه را که مربوط به حوزه علمیه است، مطرح کرد. امیدوارم فضلا و مدرسانی که حضور دارند به مسأله اخلاق در عصر و زمان ما اهمیّت فوق‌العاده‌ای بدهند و حتماً در کنار درس‌های خود، درس اخلاق داشته باشند. رهبر بزرگوار انقلاب، که هفته‌ای سه جلسه درس دارند، در ابتدای هر درس یک حدیث اخلاقی مطرح کرده و چند دقیقه کوتاه، پیرامون آن بحث نموده، سپس به درس می‌پردازند. ما هم هر هفته چهارشنبه‌ها نیمی از وقت درس را به مباحث اخلاقی می‌پردازیم^۱ که حاصل آن در چند جلد کتاب جمع‌آوری و منتشر شده است.^۲

۱. درس‌های اخلاق حضرت استاد امتیازات متعددی دارد که در مقدمه کتاب «۱۱۰ سرمشق» تشریح شده است.

۲. به قسمتی از کتابهای مذکور در مقدمه اشاره شد.

اساتید و مدرسین بزرگوار نیز این کار را انجام دهند، که ان شاء الله ذخیره یوم المعادشان خواهد بود.

قبل از ورود به مباحث اصلی، لازم است به ده مقدمه مهم به شرح زیر، که مقدمات مباحث اخلاقی ما محسوب می شود، اشاره کرده و درمورد آنها بحث کنیم:

۱. روش ما در بحث های اخلاقی
۲. ضرورت بحث های اخلاقی
۳. اهمیت اخلاق
۴. بررسی اهداف بعثت پیامبران
۵. واعظان و ناصحان
۶. توفیق الهی
۷. تعریف اخلاق و اقسام آن
۸. آیا اخلاق قابل تغییر است؟
۹. رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی
۱۰. شاخه های علم اخلاق

روش ما در بحث‌های اخلاقی

إن شاء الله بحث‌های ما در سایه آیات قرآن و روایات حضرات معصومین علیهم‌السلام پیش خواهد رفت. البته تحلیل‌های عقلی نیز خواهیم داشت، ولی اساس آن، آیات و روایات خواهد بود، تا مباحث اخلاقی به مسائل انحرافی منتهی نشود و از عرفان‌های کاذب و غلط سر درنیآورد، چرا که درس‌های اخلاق در معرض این خطر قرار دارد و ممکن است به عرفان‌های التقاطی و غیر اسلامی آلوده شود.

تهذیب نفس و آراسته شدن به فضایل اخلاقی و ترک صفات ناپسند و زشت و در یک کلمه «سیروسلوک الی الله» همچون خطّ مستقیمی است که در اطراف آن بیراهه‌های فراوان و خطوط غیرمستقیم زیادی وجود دارد که اگر از مسیر قرآن و روایات و تحلیل‌های عقلی متکی بر آیات و روایات دور شویم، به آن مبتلا خواهیم گردید.

کسانی که در وادی غلو سرگردان شده و اقطاب و شیوخ خود را

انسان‌هایی استثنایی و صاحب اختیار در مسائل شرعی و اوامر و نواهی دانسته و مظهر ذات پاک پروردگار می‌شمارند و معتقدند که بدون وساطت آن‌ها به خدا نمی‌رسند، از آن خط مستقیم دور شده‌اند.

افرادی که در وادی وحدت وجود (به‌معنای وحدت موجود) گرفتار شده و همه موجودات عالم را عین ذات خداوند دانسته و بدین‌گونه به شرک وسیع و دامنه‌داری آلوده شده‌اند، مسیر قرآن و حدیث و تحلیل‌های عقلی صحیح را ترک کرده‌اند.

فاصله گرفتن از این مسیر، نه تنها انسان را به فضایل اخلاقی آراسته نمی‌کند، بلکه نتیجه عکس می‌دهد و او را به وادی رذایل اخلاقی، همچون خودبزر بینی و انانیت و شرک می‌کشاند. بنابراین، روشی که استاد اخلاق در مباحث اخلاقی انتخاب می‌کند، بسیار مهم است.

ضرورت بحث‌های اخلاقی

مباحث اخلاقی به سه دلیل برای ما ضرورت دارد:

دلیل اول: دعوت مردم به اسلام

فضلا و طلاب و خانواده‌های آنها در جامعه دینی الگو هستند و وجود آنها سبب نشر اسلام است، مشروط بر این‌که آراسته به اخلاق اسلامی باشند. پیامبر اسلام ﷺ نیز با اخلاق خوش، اسلام را گسترش داد، و لذا ما معتقدیم که یکی از معجزات آن حضرت معجزه اخلاقی او بود و این معجزه، جاذبه عجیبی داشت.

برخورد کریمانه اسوه اخلاق

یکی از نمونه‌های بارز آن، برخورد شایسته حضرت رسول ﷺ با مشرکان در فتح مکه است، که این اخلاق نیک و خوی بزرگ منشانه آن حضرت سبب شد مشرکان دسته‌دسته مسلمان شوند. ما هم اگر اخلاق اسلامی را به کار بندیم و با مردم برخوردی صحیح و کریمانه داشته باشیم آنها مجذوب اسلام خواهند شد.

هنگامی که مکه به دست مسلمانان فتح شد و مشرکان لجوج و عنود، به ویژه ابوسفیان‌ها و خاندان آن‌ها، که سابقه دیرینه‌ای در عداوت با اسلام و مسلمانان داشتند، اسیر مسلمانان شدند عده‌ای از مسلمانان تندرو شعار انتقام سر دادند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست در حلقه در خانه کعبه کرد و خطاب به مشرکان فرمود: «مَا تَظُنُّونَ؟» درباره من چه فکری می‌کنید؟».

پاسخ دادند: «نقول خيراً و نظن خيراً، اخ کریم و ابن عم؛ تو هم خودت انسان بزرگوار و کریمی هستی و هم بزرگوارزاده‌ای! و ما جز خیر از شما توقع نداریم».

حضرت فرمودند: «إِذْ هَبُوا فَاَتَتْهُمُ الطُّلُقَاءُ؛ بروید که همه شما آزاد هستید»^۱.

خداوند متعال در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران به این صفت زیبا و ویژگی فوق‌العاده پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره کرده است، آنجا که می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ «به سبب رحمت الهی در برابر مؤمنان نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند».

مفسران قرآن در مورد تفاوت «فظاً» و «غلیظ القلب» گفته‌اند: فظاً به کسی گفته می‌شود که برخورد لفظی بدی دارد و بدزبان است؛ اما

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۲، ح ۲۲.

غلیظ القلب به کسی می‌گویند که عملش خشن است. بنابراین، فظّ، خشونت در گفتار، و غلیظ القلب، خشونت در کردار و عمل است.^۱ پیامبر اسلام ﷺ نه در زبان و گفتار اهل خشونت بود و نه خشونتی در کردار و اعمالش وجود داشت؛ چون اگر در گفتار و کردار خشونت داشت مردم جذب او نمی‌شدند و همچون پروانه بر گرد شمع و جودش نمی‌چرخیدند.

اگر می‌خواهید مردم را به اسلام دعوت کرده و آنها را جذب اسلام نمایید باید خشونت را از گفتار و کردار تان دور کنید و اخلاق پرجاذبه اسلامی را به آنها نشان دهید. اگر مردم مشاهده کنند که صفات اخلاقی نیکو در شما وجود دارد، اهل امانت و صداقت و درستکاری هستید و از بخل و دروغ و غیبت و تهمت و مانند آن به‌دورید، جذب می‌شوند.

بنابراین، طبق توضیحات بالا پرداختن به مباحث اخلاقی و دعوت مردم به اخلاق اسلامی، درحقیقت دعوت مردم به اسلام و نشر دین و آیین است.

طلاق‌ها نتیجه بد اخلاقی‌ها

ما در زمانی هستیم که آمارها خبرهای وحشتناکی می‌دهد! به‌تازگی آماري منتشر کرده‌اند که ۳۰٪ طلاق‌ها در سال اول ازدواج

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۸۴، ذیل آیه مذکور.

اتفاق می افتد! چراکه اهل گذشت نیستند. اگر مبتلایان به طلاق و خانواده‌ها و اطرافیان آنها، همچون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل عفو و گذشت بودند آمار طلاق، آن هم در سال اول ازدواج، این قدر زیاد نمی شد. لجاجت‌ها و سخت‌گیری‌ها و کوتاه‌فکری‌ها سبب طلاق و جدایی می شود.

نتیجه این که اولین هدف از طرح مباحث اخلاقی، ایجاد جاذبه برای اسلام و دعوت عملی مردم به دین است.

دلیل دوم: قرب الی الله و مقامات معنوی

اگر بخواهیم مسیر قرب الی الله را طی کنیم و سیروسلوک اسلامی داشته باشیم و به مقامات معنوی دست یابیم، راه آن حسن خلق است. بدون رعایت اخلاق اسلامی رسیدن به این امور امکان‌پذیر نیست. هرچقدر خدا را عبادت کنیم و نماز و روزه به جا آوریم، اما اخلاق اسلامی نداشته باشیم به جایی نمی‌رسیم. این مطلب از روایات زیر استفاده می‌شود:

۱. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْآخِرَةِ... وَ إِنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ؛ انسان به سبب اخلاق خوب به درجات عظیم آخرت می‌رسد... هرچند در عبادت و پرستش ضعیف باشد».^۱

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۴، باب ۱۱۱۲، ح ۵۲۴۲.

بنابراین، سیر و سلوک تنها با عبادت امکان‌پذیر نیست.

۲. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث دیگری فرمودند: «أَثْقَلُ مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ هیچ چیزی در روز قیامت و به‌هنگام سنجش اعمال، سنگین‌تر و ارزشمندتر از حسن خلق نیست».^۱ روز قیامت ترازوی سنجش اعمال نصب شده و همه اعمال وزن می‌شود. مهم‌ترین عمل در آن روز، که کفّه اعمال نیک را سنگین می‌کند، اخلاق نیکوست.

البته این‌که آن «میزان و ترازوی اعمال»^۲ چگونه وسیله‌ای است و به چه شکلی اعمال را وزن می‌کند، برای ما روشن نیست؛ اما به هر حال حسن خلق سنگین‌تر از همه اعمال است.

۳. همان حضرت در روایت سومی فرمودند: «أَوَّلُ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُسْنُ خُلُقِهِ؛ نخستین چیزی که در روز قیامت، در ترازوی سنجش اعمال قرار داده می‌شود حسن خلق است».^۳ آری، نجات در آخرت و رسیدن به مقامات معنوی در سایه اخلاق خوب حاصل می‌شود.

۴. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيُعْطِيَ الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطَى الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَغْدُوا عَلَيْهِ

۱. المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۲۸۴.

۲. شرح بیشتر را در کتاب «پیام قرآن»، ج ۶، ص ۱۵۸ به بعد مطالعه فرمایید.

۳. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۵، باب ۱۱۱۳، ح ۵۲۴۷.

وَيَرَوْحُ؛ خداوند متعال به بنده‌اش به خاطر حسن خلق ثواب مجاهدان راه خدا را می‌دهد و این کار صبح و شام انجام می‌شود.^۱

سؤال: جمله «یغدوا و یروح» در روایت فوق به چه معناست؟

جواب: دو احتمال دارد: نخست این که صبح و شام به وسیلهٔ اخلاق نیکو ثواب نوشته می‌شود.

احتمال دوم: ثواب مجاهدی که صبح و شام در میدان نبرد مشغول جهاد است، برای انسان‌های خوش اخلاق نوشته می‌شود. هر دو احتمال هم صحیح است و می‌تواند مقصود گوینده باشد؛ زیرا استعمال لفظ در بیش از یک معنا به عقیدهٔ ما اشکالی ندارد.^۲

خلاصه این که راه رسیدن به قرب الی الله و مقامات معنوی، حسن خلق است.

دلیل سوم: اخلاق، شرط پیشرفت در کارهای دنیا و آخرت

از روایات اسلامی و تجربیاتی که خودمان داریم استفاده می‌شود که پیشرفت در کارهای دنیوی هم، در سایهٔ تخلُّق به محاسن اخلاقی میسر می‌شود. اگر مدرّس هستی و جاذبهٔ خوبی می‌خواهی، اگر تاجری و درپی تجارت موفق هستی، اگر کاسبی و به‌دنبال مشتریان زیادی می‌باشی، و اگر با مردم مراوده و سروکار

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۵، باب ۱۱۱۲، ح ۵۲۴۵.

۲. شرح این مطلب در «انوار الاصول»، ج ۱، ص ۱۴۱ به بعد آمده است.

داری و می‌خواهی از اطرافت پراکنده نشوند، با آنها برخورد مناسب داشته باش، که اخلاق در همه این امور سرمایه اصلی است. دلیل این مدعا نیز سخنان حضرات معصومین علیهم‌السلام است، توجه بفرمایید:

۱. طبق آنچه که در غرر الحکم آمده، حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «فی سِعةِ الاخلاقِ کُنُوزُ الارزاقِ؛ گنج‌های رزق و روزی در پرتو اخلاق خوش به دست می‌آید».^۱

کاسب‌های خوش اخلاق مشتریان بیشتر و درآمد زیادتری دارند. ۲. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ الْبِرَّ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ يَعْمرَانِ الدِّيَارَ، وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق سبب آبادانی شهرها و طولانی شدن عمر انسان‌ها می‌شود».^۲

طبق روایات فوق، اخلاق خوب فقط به درد مقامات معنوی و جهان آخرت نمی‌خورد؛ بلکه سبب رونق اقتصادی و آبادانی دنیا و طول عمر انسان‌ها و زندگی مناسب و با طراوت برای آنها می‌شود. به قول شاعر:

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند

قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است^۳

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۵۱۴، ح ۷۱.

۲. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۴۲، باب ۱۱۲۴، ح ۵۳۱۳.

۳. دیوان ملک الشعراء بهار، ج ۲، ص ۴۳۳.

معنای حُسن خُلُق

سؤال: آیا حُسن خُلُق در روایات مذکور به معنای برخورد خوب و روی گشاده و زبان خوش است، یا همه فضایل اخلاقی را دربر می‌گیرد و در واقع حُسن خُلُق به معنای حُسن اخلاق است؟

جواب: روایاتی وجود دارد که حُسن خُلُق را به معنای حُسن اخلاق تفسیر می‌کند. به عنوان نمونه در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «الْخُلُقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثَمَارِ الْعَقْلِ، وَالْخُلُقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ؛ اخلاق خوب، میوه و نتیجه عقل و اخلاق ناپسند، میوه و نشانه جهل است».^۱

روشن است که تمام صفات اخلاقی نشانه عقل و تمام رذایل اخلاقی نشانه جهل است، نه فقط برخورد خوب و بد. بنابراین، حُسن خُلُق در روایات فوق به معنای حُسن اخلاق است.

خلاصه این که به سه علت طرح مباحث اخلاقی ضرورت دارد:

۱. اخلاق خوب و رفتار شایسته سبب نشر اسلام می‌گردد و مردم با دیدن انسان‌های متخلّق به اخلاق اسلامی جذب اسلام می‌شوند.
۲. رسیدن به قرب الی الله در سایه اخلاق خوب امکان‌پذیر است و کثرت عبادت به تنهایی برای این منظور کافی نیست.
۳. پیشرفت در دنیا و موفقیت در کارهای دنیوی نیز در سایه تخلّق به صفات اخلاقی امکان‌پذیر خواهد بود.

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۴، باب ۱۱۱۱، ح ۵۲۲۹.

اهمیت اخلاق

در منابع اسلامی، یعنی کتاب و سنت، آیات و روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد. برای پی بردن به اهمیت اخلاق اسلامی در منابع اسلامی باید به سراغ اهداف بعثت پیامبران الهی علیهم السلام برویم. شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله (أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) لازم است، اما این را نیز باید بدانیم که برای چه کاری فرستاده شده است.

هدف از بعثت

در حدیث معروفی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده می خوانیم:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ مَنْ فَقَطَ بَرَىٰ لِيْنَ مَبْعُوثٍ شَدِيدًا»^۱

که محاسن اخلاقی را تکمیل کنم»^۱.

این حدیث در منابع شیعه و اهل سنت آمده است. به عنوان

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۶، ح ۵۲۱۷.

نمونه مرحوم علامه مجلسی آن را در بحارالانوار، جلد ۷۸، صفحه ۳۸۲، و بیهقی در السنن الکبری، جلد ۱۰، صفحه ۱۹۲، آورده است.

تحلیل و توضیح روایت

الف) معنای اَنَّمَا

کلمه «اَنَّمَا» در ابتدای حدیث، که از ادوات حصر محسوب می‌شود، نشان می‌دهد که تکمیل مکارم اخلاق، تنها هدف بعثت است، در حالی که پیامبران علیهم‌السلام اهداف مختلفی را تعقیب می‌کردند و ما در کتاب پیام قرآن، ده هدف مهم برای بعثت پیامبران علیهم‌السلام بیان کرده‌ایم.^۱ بنابراین، معنای روایت فوق این است که تمام اهداف بعثت به تکمیل مکارم اخلاق برمی‌گردد. ان‌شاءالله شرح این مطلب در مباحث آینده خواهد آمد.

ب) تفسیر اَتَمِّمَ

سؤال: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «مکارم اخلاق را برای شما می‌آورم»، بلکه فرمود: «آمده‌ام مکارم اخلاق را تکمیل کنم»؛ منظور حضرت از تکمیل مکارم اخلاقی چیست؟

۱. پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۸ به بعد.

جواب: دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: پیامبران الهی که قبل از پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث شده‌اند و تعداد آنان را ۱۲۴ هزار نفر گفته‌اند،^۱ پایه‌های اخلاق را نهاده و برای تربیت مردم و تهذیب اخلاق آنها زحمات فروانی کشیده‌اند. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث شد تا زحمات آن بزرگواران را تکمیل و مکارم اخلاق را کامل کند.

احتمال دوم: خداوند متعال به صورت فطری در درون انسان‌ها ریشه‌های اخلاق حسنه را به ودیعت نهاده است، و لذا هر انسانی عدالت و امانت و صداقت و مانند آن را دوست دارد و از دروغ‌گویی و ظلم و خیانت و مانند آن متنفر است؛ هرچند به هیچ دین و آیینی پایبند نباشد. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده که این اصول اخلاقی را کامل کند.

این‌که در برخی روایات آمده است: «الْأَنْسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ؛ مردم همچون معادن طلا و نقره‌اند»^۲، به همین مطلب اشاره دارد. پیامبران الهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استخراج‌کنندگان این معادن و تربیت‌کنندگان آن هستند. مهندسان معدن‌شناس ابتدا مواد معدنی را استخراج کرده، سپس مواد اصیل را از غیر اصیل جدا کرده و ماده معدنی را تربیت می‌کنند و پرورش می‌دهند. نتیجه این‌که مردم

۱. میزان الحکمة، ج ۸، ص ۲۸۹، باب ۴۷۱۶، ح ۱۹۵۷۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۶۵، ح ۵۱.

همانند معادن طلا و نقره‌اند و ریشه‌های مسائل اخلاقی در درون آنها وجود دارد.

ج) مکارم اخلاق چیست؟

مکارم اخلاق در روایات مختلف تفسیر شده است، از جمله در حدیث نابی از امام صادق ع می‌خوانیم که فرمود:

«خداوند متعال حضرت محمد ص را به مکارم اخلاق اختصاص داد. پس (ای کسانی که پیرو آن حضرت هستید!) خود را آزمایش کنید، اگر این ویژگی‌های اخلاقی در وجودتان بود، خداوند عزوجل را حمد و سپاس گوید و آنها را پررنگ‌تر و زیاده‌تر نماید». سپس حضرت آنها را در ده صفت اخلاقی به شرح زیر بیان کرد: «یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت و شخصیت».^۱

۱. یقین

اولین مصداق مکارم اخلاق در این روایت «یقین» شمرده شده است؛ در حالی که یقین جزء اعتقادات است. هر مسلمانی باید از روی دلیل و برهان (البته هر کس به فراخور حال خود) یقین به خدا

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۸، باب ۱۱۱۸، ح ۵۲۸۳.

و پیامبر ﷺ و عدالت الهی و دیگر مسائل اعتقادی داشته باشد. پس چرا این صفت جزء مکارم اخلاق به شمار آمده است؟ به نظر ما منظور از یقین در اینجا، آثار یقین است. کسی که به خدا و پیامبر ﷺ و قرآن و دیگر مسائل اعتقادی یقین داشته باشد به فضایل اخلاقی آراسته شده و رذایل اخلاقی را از خود دور می‌کند.

۲. قناعت

دومین مصداق مکارم اخلاق «قناعت» است، ولی باید توجه داشته باشیم که قناعت به معنای ترک فعالیت برای زندگی نیست؛ بلکه به معنای قانع بودن به زندگی ساده می‌باشد. مشکل بیشتر مردم ترک قناعت است و این کار سبب می‌شود افرادی به سمت کارهای خلاف بروند.

برخی از محققان گفته‌اند: مجموعه مصارف زندگی به سه دسته تقسیم می‌شود: ضروریات، رفاهیّات و تشریفات.

کمترین اموال دنیا صرف ضروریات می‌شود؛ رفاهیّات در مرحله بعد قرار دارد و بیشترین آن در تشریفات هزینه می‌گردد. این کار عامل انواع مشکلات و بدبختی‌ها برای آلودگان به آن است. ازدواج ساده، منزل ساده، وسایل ساده، مهمانی‌های ساده و ساده‌زیستی در امور دیگر و خلاصه «قناعت»، گنجی تمام‌نشدنی

است^۱ و هر کس چنین گنجی داشته باشد تمام زندگی اش تأمین می شود.

۳. صبر

خوانندگان گرامی! برادران و خواهران محترم! زندگی از مشکلات و ناملايمات خالی نیست. اگر کسی تصوّر کند زندگی بی مشکل یافت می شود، سخت در اشتباه است.

دنیا بسان گیاهی است که هم گل دارد و هم خار. برای رسیدن به گل ها باید نیش خارها را تحمل کرد. در چنین دنیایی بدون صبر و استقامت نمی توان به زندگی ادامه داد.

بیماری ها، مر و میرها، رکود و کسادى کسب و کار، تورّم، خیانت ها، نارقیقی ها، افتادن و برخاستن ها، از جمله مشکلات دنیاست که گریزی از آن نیست و چاره آن صبر و استقامت است.

۴. شکر

مصرف نعمت های الهی در جای خود، شکر آن نعمت محسوب می شود. از چشم باید برای دیدن آیات خدا در جهان هستی استفاده کرد. شکر نعمت سلامتی این است که از آن برای

۱. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج ۳، ص ۲۴۲، حکمت ۵۷.

حل مشکل مشکل داران بهره گرفت. اگر هر نعمتی را در جای خود مصرف کنیم خداوند آن را زیاد خواهد کرد.^۱

۵. حلم

همواره در هر جامعه‌ای افراد خشن و تندرو وجود داشته و دارند. ما باید در برابر آنها صبور و حلیم باشیم؛ همان‌گونه که رهبران دینی ما و علما و بزرگان چنین بودند.

مرحوم آیه‌الله سید عبدالهادی شیرازی رحمته‌الله علیه - که خداوند غریق رحمتش کند - در نجف اشرف سکونت داشت و از علمای بزرگ محسوب می‌شد. یک نفر نامه‌ای سراسر توهین و فحش و ناسزا خطاب به وی نوشت و تقاضای نصف پول خرید یک منزل را کرد.

این عالم بزرگ از کوره دررفت، بلکه با صبر و حوصله آن را مطالعه کرد و با خود گفت: اگر ما نصف پول منزل را به وی بدهیم بقیه آن را از کجا تهیه کند! روز بعد وقتی صاحب نامه را دید اصلاً به روی خود نیاورد که نامه‌اش را خوانده، و کمک خوبی به او کرد! آری، متخلّق به اخلاق نبوی باید در مواجهه با خشونت و نامهربانی‌ها اهل حلم و بردباری و تحمل باشد.

۱. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۷.

۶. حُسن خُلُق

ششمین صفت از صفات نیک پیامبر ﷺ، که امام صادق علیه السلام به آن اشاره کرده، حسن خلق است، سرمایه‌ای که می‌توان با آن انتظارات بی حد و حصر مردم را پاسخ گفت.

رسول اکرم ﷺ خطاب به فرزندان عبدالمطلب فرمود:

«إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَالْقَوْمُ بِبَطْلَانَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبِشْرِ؛ شما نمی‌توانید با اموال و دارایی خود توقعات مردم را پاسخ گویند (چون انتظارات مردم نامحدود و دارایی شما محدود است) اما می‌توانید با اخلاق خوبتان پاسخ‌گوی آنها باشید».^۱

حقیقتاً حسن خلق سرمایه تمام‌نشدنی و پرجاذبه‌ای است.

یکی از رجال سیاسی پیشین می‌گفت: به روستایی در همدان رفتم، مشاهده کردم مردم روستا روحانی خود را در حد پرستش قبول دارند، با این‌که سواد زیادی هم نداشت! این مطلب برای من معماً شده بود. تا این‌که روزی یکی از اهالی روستا به دیدن ایشان آمد. روحانی احوال‌پرسی گرمی با او کرد و از حال خودش و خانواده‌اش و فرزندانش پرسید. سپس از حال گاو او هم که مریض شده بود جويا شد! اینجا بود که پاسخ سؤال خود را یافتم و حسن خلق او را عامل آن همه عشق و ارادت دانستم. اخلاق

۱. المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۲۹۱.

حسنة و معاشرت صحیح و روی گشاده و حسن خلق، اکسیری است که می تواند معجزه کند و بسیاری از نقایص را بپوشاند.

۷. سخاوت

جهان هستی، عالم سخاوت است. خورشید عالم تاب با نورافشانی اش نسبت به همه موجودات سخاوت می ورزد. هر روز مقدار زیادی از حجم خورشید سوخته و تبدیل به نور می شود تا عالم هستی از آن بهره بگیرد. اما از آنجا که حجم خورشید بسیار بزرگ است خم به ابرو نمی آورد. خورشید از خود مایه می گذارد تا به ما خدمت کند. اگر نور خورشید نبود هیچ موجود زنده ای قادر به ادامه حیات نبود و کره زمین تبدیل به بیمارستان و گورستان می شد.^۱

زمین هم سخاوتمند است و مرتب از آنچه که خداوند در درونش به ودیعت نهاده در اختیار موجودات زنده قرار می دهد. هوا و فضای اطراف ما نیز اهل سخاوت اند. خلاصه این که عالم هستی، عالم سخاوت است. در چنین جهانی که همه سخاوتمندند بخیل، وصله ناجور به شمار می رود، بنابراین ما هم باید اهل سخاوت باشیم تا وصله هم رنگ جهان هستی باشیم.

در ضمن توجه به این نکته لازم است که همه آنچه خداوند به ما

۱. شرح بیشتر را در کتاب «سوگندهای پر بار قرآن»، ص ۶۳ به بعد مطالعه فرمایید.

عنایت کرده فقط برای خود ما نیست، بلکه باید دیگران را هم در آن سهیم کنیم.

اگر عقل و هوش سرشاری داری، از آن برای حلّ مشکلات دیگران استفاده کن. اگر مال و ثروت فراوانی داری، از آن برای رفع نیاز نیازمندان بهره بگیر. اگر از قوّت و قدرت فوق العاده‌ای بهره‌مندی، از آن برای کمک به ضعفا استفاده کن. اگر شاهد بی‌راهه رفتن کسی هستی راه را به او نشان بده. اگر اختلاف و کدورتی در میان خانواده‌ای می‌بینی، برای برطرف کردن آن تلاش کن، که اینها همه مصداق‌های سخاوت است.

این همه تأکید خداوند متعال و حضرات معصومین علیهم‌السلام در کتاب و سنّت بر انفاق و کمک به دیگران^۱، برای زنده نگهداشتن روحیه سخاوت است.

۸. غیرت

انسان باید غیرت داشته باشد و اجازه ندهد نوامیس مسلمین به صورت مبتذل در جامعه ظاهر شوند و آلودگان و هوس‌بازان چشم طمع به نوامیسش بدوزند و باید به‌طور جدی و همیشگی از ناموس خود دفاع کند.

۱. شرح این مطلب را در کتاب «اسلام و کمک‌های مردمی» مطالعه فرمایید.

متأسفانه در عصر و زمان ما بر اثر گناه و معصیت و افزایش عوامل فساد، غیرت‌ها رو به ضعف می‌رود.

۹. شجاعت

یکی از مصادیق مکارم اخلاق که در وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود شجاعت است. علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«هر زمان در میدان جنگ عرصه بر ما تنگ می‌شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم»^۱ و آن حضرت با شجاعت فوق‌العاده مشکل را حل می‌کرد. در هنگامه نبرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در خط مقدم جبهه بود؛^۲ برعکس آنچه که امروز مرسوم است که فرماندهان جنگ در صفوف آخر جبهه هستند.

حضرت علی علیه السلام نیز فوق‌العاده شجاع بود؛ به گونه‌ای که فرمود:

«اگر تمام عرب در یک طرف و من در طرف دیگر باشم، پشت به جنگ نمی‌کنم!»^۳

ما پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام نیز باید شجاعت را

۱. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج ۳، ص ۳۲۲، ح ۹.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۷.

۳. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج ۳، ص ۱۲۴، نامه ۴۵. در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: اگر شجاعت مرا در میان تمام ترسوهای عالم تقسیم کنند همگی آنها شجاع خواهند شد (بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۸۳).

از آن بزرگواران بیاموزیم؛ نه این‌که بر اثر فقدان شجاعت، فریضه مهمی چون امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنیم.

اگر امر به معروف و نهی از منکر با زبان خوش و همراه با ادب و احترام باشد مشکلی رخ نخواهد داد و تأثیرگذار خواهد بود. ما باید شجاعانه به تکالیف و وظایف خود عمل کنیم که خداوند قطعاً از ما حمایت خواهد کرد.^۱

۱۰. مروّت

معادل فارسی «مروّت» شخصیت است. انسان باایمان نباید تن به ذلّت دهد؛ بلکه باید شخصیت خود را حفظ کند و با انسان‌های بی‌شخصیت و ذلیل رفاقت نکند. امام حسین علیه السلام مصداق بارز این صفت بود و لذا جان داد، اما تن به ذلّت نداد.^۲

وظیفه ما

ده مصداق از مصادیق مکارم اخلاق که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متخلق به آن بود بیان شد. وظیفه ما این است که در این صفات و دیگر ویژگی‌های اخلاقی به آن حضرت اقتدا کرده و آنها را در خود پیاده کنیم.

۱. سوره محمد، آیه ۴۷.

۲. سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا شهادت، ص ۲۴۹.

علما و دانشمندان دینی باید با دو بال پرواز کنند: بال علم و بال اخلاق. اگر علم نباشد و جهل جایگزین آن شود، اخلاق به بیراهه می‌رود و اگر عالم، متخلّق به اخلاق اسلامی نباشد، علمش به خطا می‌رود.

وسيلة ارتباط بين خدا و بنده

در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم:

«جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلََّةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ؛ خدای سبحان صفات خوب و برجسته اخلاقی را پل ارتباطی بین خود و بندگانش قرار داده است؛ بنابراین کافی است که با اتصاف به اخلاق اسلامی ارتباط با خداوند برقرار شود».^۱ طبق روایت فوق، راه ارتباط با خدا، اتصاف به اخلاق خوب و برجسته است.

از یکی از صفات و فضایل اخلاقی شروع کن و با تمرین و ممارست آن را در خود پیاده کن، سپس به سراغ دومی و سومی و چهارمی و... برو تا تو را با خدا پیوند دهد.

نتیجه این‌که هرچند اهداف بعثت انبیا و پیامبران علیهم‌السلام ده هدف مهم است؛ اما همه آنها به مسأله اخلاق پیوند می‌خورد، و لذا در روایت معروفی که در ابتدای بحث گذشت، همه اهداف انبیا را در مکارم اخلاق خلاصه کرده است، که شرح آن خواهد آمد.

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۷، باب ۱۱۱۶، ح ۵۲۶۶.

خداوندا! رذایل اخلاقی را از ما دور کن و به ما توفیق اتّصاف به فضایل اخلاقی را عنایت فرما، تا ارتباطمان با تو قوی تر و مستحکم تر شود!

فطرت انسان بر پاکی است

بحث در مورد اهمیت مسائل اخلاقی است. در این زمینه روایاتی مورد بحث قرار گرفت که از جمله آنها حدیث مشهور «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» بود که شرح و تفسیر آن گذشت.

نکته مهمی که در این بحث باید به آن توجه کنیم این است:

به عقیده ما مسلمان‌ها تمام انسان‌ها هنگام تولد از مادر، پاک و زلال هستند و جانی بالفطره نداریم. آلودگی‌های خانواده، محیط، دوستان، رسانه‌ها، مدرسه، دانشگاه، کتاب‌ها و مجلات و مانند آن است که شفافیت و پاکی فطری انسان را هدف قرار می‌دهد. پیامبران علیهم‌السلام آمده‌اند تا انسان‌های آلوده را تصفیه کرده و آن آلودگی‌ها را برطرف نموده و آنها را به فطرت اولیّه بازگردانند. اگر معتقد باشیم جانی بالفطره هم وجود دارد معنایش این است که خداوند چنین انسانی را خلق کند، بعد هم او را مجازات نماید! آیا این مطلب با عدالت خداوند سازگار است؟ بنابراین، همه انسان‌ها پاک متولد می‌شوند.

برداشتی جدید از آیه ۱۷ سوره رعد

خداوند متعال در آیه مذکور مثالی زده است، که یکی از تفسیرهای آن می‌تواند این باشد که:

«جانی بالفطره نداریم و همه انسان‌ها فطرتاً پاک‌اند. به این آیه شریفه توجه بفرمایید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ اثِقَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾؛

«(خداوند) از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرد؛ (همچنین) و از آنچه (در کوره‌ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل دیگر زندگی، آتش برمی‌افروزند، کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید. خداوند برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند. سرانجام کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند».^۱

۱. سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۷.

دو نکته مهم

نکاتی در این مثال زیبای قرآنی وجود دارد^۱ که به دو نمونه آن قناعت می‌کنیم:

نکته اول: فیض خدا نامحدود است

باران در سرزمین‌های مختلف یکسان نازل می‌شود، اما هر سرزمینی به اندازه ظرفیتش از آن استفاده می‌کند. مطلب مذکور به این نکته اشاره می‌کند که فیض خداوند نامحدود است و انسان‌ها به اندازه ظرفیتشان از فیض الهی بهره می‌گیرند. اگر طالب حظّ و بهره بیشتری هستی، ظرف وجودت را وسیع تر کن. فرض کنيد چشمه خروشانى وجود دارد که مردم از آب آن استفاده می‌کنند. ممکن است شخصی یک استکان بردارد، دیگری یک لیوان، سومی یک پارچ، چهارمی یک ظرف بیست لیتری و نفر پنجم یک تانکر چند هزار لیتری. نتیجه این‌که برای استفاده بیشتر، باید ظرفیت‌ها را وسیع تر کرد.

نکته دوم: کف‌های روی آب

کف، سه ویژگی دارد: نخست این‌که بالانشین و پرسر و صدا

۱. شرح نکات مذکور را، که بازده نکته است، در «تفسیر نمونه»، جلد ۱۰، ص ۱۹۸ به بعد، ذیل آیه ۱۷ سوره رعد مطالعه فرمایید.

و متکبر است. دیگر این که تو خالی است. سوّم اینکه فایده‌ای برای کسی ندارد، نه گلی می‌رویاند، نه میوه‌ای به بار می‌آورد و نه تشنه‌ای را سیراب می‌کند.

این کف‌ها فقط هنگام سیلاب جولان ندارند، بلکه در کوره‌ها نیز به چشم می‌خورند و در نهایت باید دور ریخته شوند و از فلز به دست آمده استفاده کرد. همان‌گونه که در سیلاب‌ها کف‌ها از بین می‌رود و آب باقی می‌ماند، حق و باطل هم چنین است. باطل زمان محدودی سروصدا دارد، ولی در نهایت از بین می‌رود و حق نمایان و آشکار می‌شود.

انسان همچون آب زلال است

آیه شریفه، طبق یکی از احتمالات، اشاره به خلقت انسان دارد. انسان‌ها همچون دانه‌های باران، هنگام تولّد صاف و زلال و شفاف‌اند و هیچ ناخالصی ندارند. همان‌گونه که آب باران، که در واقع آب مقطر است، هنگام نزول از آسمان خالص خالص است. اما پس از تولّد هنگامی که بر روی زمین خانواده و جامعه و مدرسه و دانشگاه جریان پیدا می‌کنند، آلودگی‌های محیط به آن‌ها منتقل می‌شود.

مگر می‌شود انسان وارد فضای مجازی آلوده گردد و آلوده نشود؟! مگر ممکن است جامعه‌ای آلوده باشد و اعضای آن از آلودگی در امان بمانند؟ مگر می‌شود زمین آلوده باشد و آلودگی آن

به آبی که بر روی آن روان می‌شود سرایت نکند؟! آری، انسان بالفطره پاک و زلال است و آلودگی‌های پیرامونش او را کدر می‌کند. پیامبران الهی علیهم‌السلام آمده‌اند تا این انسان‌ها را در صافی بریزند و آلودگی‌هایشان را بزدايند و آب مقطر خالص تحویل دهند. بنابراین، کار انبیا تصفیة وجود انسان‌هاست.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، ما برای پیامبران علیهم‌السلام ده هدف از آیات قرآن استخراج کرده‌ایم. یکی از اهداف مذکور تزکیه است که در لغت به سه معناست: اصلاح، رشد و نمو، و طهارت و پاکیزگی. بنابراین، «یزکیهم» که در آیه دوّم سوره جمعه آمده، هم پاک‌سازی است، هم رشد دادن، و هم اصلاح کردن.

تأثیر عقاید در اخلاق

سؤال: در مباحث قبل اشاره شد که اسلام دارای سه بخش است: عقاید و احکام و اخلاق. آیا هر سه، منحصر در اخلاق می‌شود؟ به تعبیر دیگر، آیا عقاید و احکام نیز به اخلاق برمی‌گردد؟

جواب: آری، این دو نیز به اخلاق برمی‌گردد؛ یعنی ثمرات اخلاقی دارد، زیرا وقتی مسلمان، معتقد باشد که هر سخنی بگوید فرشتگان محافظ آن را شنیده و ثبت و ضبط می‌کنند «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۱ حتماً مراقب سخنانش خواهد بود.

۱. سوره ق (۵۰)، آیه ۱۸.

اگر معتقد باشد خداوند همه جا همراه اوست و از هر کس، حتی خودش و بلکه از ر قلبش به او نزدیک تر است ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ و باور کند که همواره در محضر خداست، اثر تربیتی مهمی بر او خواهد گذاشت و به سراغ گناه نخواهد رفت.

عربی بیابانگرد خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید و از آن حضرت خواست که به او قرآن تعلیم دهد. حضرت یکی از اصحابش را مأمور این کار کرد. آن صحابی خوش ذوق و باسلیقه، سوره زلزال را به این تازه مسلمان یاد داد. همین که به آیه ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲ رسید آن عرب بیابانگرد از جایش برخاست و قصد رفتن کرد. وقتی علت را از او پرسیدند، گفت: همین یک آیه مرا کفایت می کند!

پیامبر اکرم ﷺ وقتی این صحنه را دید، فرمود: او را به حال خود بگذارید، او فقیه شد و بازگشت!^۳

دلیل این مطلب هم روشن است، زیرا کسی که باور کند اعمالش، حتی به اندازه یک «ذره» مورد محاسبه قرار می گیرد، در همین دنیا به حساب خود می رسد، قبل از آن که به حسابش برسند و این اثر تربیتی و اخلاقی بسیار مهمی است.

۱. سوره ق (۵۰)، آیه ۱۶.

۲. سوره زلزله (۹۹)، آیات ۷ و ۸. «پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را (نیز) می بیند».

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۵۴ به بعد، ذیل آیات سوره زلزله.

اگر ما هم دو آیه آخر سوره زلزله را باور کنیم گناه نخواهیم کرد، دروغ نخواهیم گفت، مرتکب خیانت و تهمت و غیبت و شایعه‌پراکنی و سوء ظن و رشوه‌خواری و ریاکاری و رباخواری و دیگر رذایل اخلاقی نخواهیم شد و به سمت صداقت و حسن ظن و احترام به آبروی مسلمانان و مؤمنین و استفاده از اموال پاک و مشروع و دیگر فضایل اخلاقی گام برمی‌داریم.

خلاصه این‌که عقاید، که رکن اول دین است، در اخلاق اثر می‌گذارد و باعث اصلاح و تهذیب صفات ناشایست انسان می‌شود.

تأثیر احکام در اخلاق

احکام هم به نوعی به اخلاق برمی‌گردد و در آن اثر می‌گذارد، چراکه ثمرات عمل به احکام دینی، ثمرات اخلاقی است. یکی از مهم‌ترین احکام دین، نماز است که از آن به عنوان ستون خیمه دین یاد شده است.^۱ خداوند متعال در مورد آثار و برکات این بخش از احکام، می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾؛ «و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و اعمال ناپسند بازمی‌دارد».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۲، ح ۱۰.

۲. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵.

منظور از «فحشاء» گناهان زشت آشکار است و اختصاص به گناهان جنسی ندارد، و منظور از «منکرات» گناهان مخفیانه و پنهانی است. نماز، هم جلوی گناهان آشکار را می‌گیرد و هم مانع گناهان پنهانی می‌شود، و ترک گناه از مسائل مهم اخلاقی است.

سؤال: اشخاصی را می‌شناسیم که نماز می‌خوانند، ولی آلوده گناهان آشکار و پنهانی هم هستند. نماز می‌خوانند، اما رباخواری هم می‌کنند. اهل نماز هستند، ولی به سراغ رشوه هم می‌روند. چرا نماز اینها را از گناه باز نداشته است؟

جواب: درحقیقت نماز چنین افرادی نماز نیست. نمازی که انسان را از گناه باز ندارد و بین او و معصیت مانع نشود، نماز حقیقی نیست، بلکه شکل ظاهری و صورت نماز است. نمازی که با حضور قلب باشد، هنگامی که نمازگزار «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» را می‌گوید هوی پرستی و دنیاپرستی و شیطان پرستی را کنار می‌گذارد و زمانی که «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را بر زبان جاری می‌سازد فقط به خدا تکیه می‌کند، نه به پول و ثروت و مقام و دوستان و اقوام و فامیل؛ چنین نمازی مانع فحشا و منکرات می‌شود و نمازگزار را بیمه می‌کند.

یکی دیگر از احکام دین روزه است. روزه هم انسان را تربیت کرده و به سمت تقوا سوق می‌دهد «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱.
بقیه احکام دین نیز آثار اخلاقی به دنبال دارد.

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۳.

بنابراین، هر سه شاخهٔ دین به مسائل اخلاقی بازمی‌گردد. عقیده به خدا و ایمان به معاد بود که جوانان شجاع و سلحشور ما را عاشق شهادت کرد و توانستند در مقابل دشمن تا دندان مسلح، هشت سال مقاومت کنند و در نهایت پیروز شوند. آن جوانان پرشور و خستگی‌ناپذیر در سایهٔ همین اعتقادات قوی و عمل به احکام دین، چنان متخلّق به اخلاق الهی شده بودند که جز به رضای خداوند نمی‌اندیشیدند و جانشان را با افتخار در طبق اخلاص گذاشتند و شهادت آرزویشان بود.

اینجاست که اهمیت اخلاق روشن می‌شود و می‌فهمیم که چرا پیامبر ﷺ فرمود: «من فقط و فقط برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شدم». بنابراین، حصر در این روایت، اضافی نیست، بلکه حصر حقیقی است.

خواهران محترم و برادران عزیز! مسائل اخلاقی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و هرگز نباید از آن غفلت کنیم که غفلت از آن، آثار زیان‌بار فراوانی در دنیا و آخرت خواهد داشت.

برای روشن‌تر شدن اهمیت فوق‌العادهٔ مسائل اخلاقی به دو حدیث ناب توجه بفرمایید:

دین، مساوی با حسن خلق!

حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید

واز آن حضرت پرسید: «دین و آیین چیست؟» حضرت فرمود: «حسن خلق». سؤال کننده که گویا قانع نشده بود از سمت دیگر حضرت آمد و همان سؤال را تکرار کرد و پیامبر ﷺ نیز همان جواب را فرمود. مرتبه سوم سؤال کننده از سمت چپ حضرت آمد و سؤالش را تکرار کرد و همان جواب را شنید. بار چهارم از پشت سر حضرت سؤالش را تکرار کرد. حضرت رویش را به سمت او گرداند و فرمود: «أَمَا تَفْقَهُ؟! أَلَدِّينُ هُوَ أَنْ لَا تَعْضَبَ؛ مگر متوجه نمی شوی چه می گویم؟ دین این است که خشمگین نشوی».^۱ این بار حضرت دست روی یکی از مصادیق حسن خلق، که ترک غضب و عصبانیت است، گذاشت. همان رذیله اخلاقی ای که سؤال کننده به آن مبتلا بود.

آری، اخلاق نیکو و خوش آن قدر مهم است که مساوی با دین شمرده شده و انسان فاقد اخلاق، فاقد دین به شمار می رود. آتش خشم و غضب ممکن است انسان را به ورطه سقوط بکشاند. هنگام غضب عقل انسان موقتاً تعطیل می شود، و لذا توصیه شده آن زمان انسان هیچ تصمیمی نگیرد.^۲ در حال خشم و غضب ممکن است انسان آلوده به قتل شود، یا

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۳، ح ۶۳؛ المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۸۹.

۲. درمان غضب راه های مختلفی دارد که شرح آن در «اخلاق در قرآن»، ج ۳، ص ۳۹۳ به بعد، آمده است.

سخنان کفرآمیزی بگوید، یا به دیگران، به ویژه بزر ترها توهین کند، ولذا باید در آن هنگام، خود را کنترل کنیم تا آتش خشم، زندگی ما را نسوزاند.

حُسن خُلُق حتّی برای منکران جهان دیگر

در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم:

«لَوْ كُنَّا لَا تَرْجُوا جَنَّةً، وَلَا نَخْشَى نَاراً، وَلَا ثَوَاباً وَلَا عِقَاباً، لَكَانَ يَتَّبِعُنِي لَنَا أَنْ نَطْلُبَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ اگر ما به امید بهشت نباشیم و از جهنم وحشتی نداشته باشیم، و ثواب و عقاب را در نظر نگیریم، سزاوار است به دنبال مکارم اخلاق و اخلاق نیک باشیم»^۱.

اخلاق نیک نشانه شخصیت انسان است و بد اخلاق‌ها انسان‌های بی شخصیتی هستند. طبق روایت فوق، اخلاق شایسته ارزش ذاتی دارد، یعنی بدون در نظر گرفتن ثواب و عقاب و بهشت و جهنم، صفات نیک اخلاقی اصالت دارد و مطلوب است، ولذا باید از خداوند متعال برای رسیدن به مکارم اخلاق طلب توفیق کرده و در این مسیر تلاش و کوشش کنیم.

گاهی که فرصت داریم، قلم و کاغذی برداریم و رذایل اخلاقی خود را یادداشت کنیم، سپس به علاج و درمان آن‌ها بپردازیم. اگر در این کار جدی باشیم موفق به اصلاح خود خواهیم شد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۹۳، ح ۲۱.

خلاصه این‌که انسان‌ها هنگام ولادت، همچون بارانی که از آسمان نازل می‌شود، صاف و زلال و شفاف‌اند و پس از ورود به این دنیا آلوده می‌شوند. بنابراین، جانی بالفطره نداریم و پیامبران علیهم‌السلام برای تصفیة انسان از آلودگی‌های جامعه، خانواده، مدرسه، دانشگاه، فضاهای مجازی و مانند آن آمده‌اند.

* * *

بررسی اهداف بعثت پیامبران

بحث در مورد اهمیت اخلاق در اسلام و قرآن و روایات بود. روایت معروف «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» را از رسول اکرم ﷺ نقل کردیم و گفتیم که ظاهر واژه «انما» این است که هدف بعثت پیامبر اسلام ﷺ فقط اخلاق و فضائل اخلاقی است، در حالی که اهداف ده گانه دیگری نیز برای بعثت پیامبران ذکر شده، که گفتیم تمام آن اهداف به فضایل اخلاقی بازمی‌گردد. به تعبیر دیگر: اهداف ده گانه مورد اشاره، درحقیقت مردم را به فضایل اخلاقی و ترک رذایل اخلاقی دعوت می‌کند. برای روشن شدن این مطلب، به تحلیل بخشی از هدف‌های مذکور می‌پردازیم.

۱ و ۲. تعلیم و تربیت

اولین و دومین هدف بعثت انبیا تعلیم و تربیت است که در آیه دوم سوره جمعه در مورد آن می‌خوانیم:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ «خداوند کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

در آیه شریفه فوق ابتدا پرورش مطرح شده، سپس تعلیم، اما در آیه شریفه ۱۲۹ سوره بقره، تعلیم بر پرورش مقدم شده است، توجه بفرمایید:

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ «پروردگارا! پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)».

فلسفه تقدیم تزکیه بر تعلیم و بالعکس

سؤال: چرا در سوره جمعه تزکیه مقدم بر تعلیم، و در سوره بقره، آموزش مقدم بر پرورش شده است؟

جواب: این تقدیم و تأخیر در آیات مختلف نکته مهمی دارد و آن این است که هم آموزش در پرورش تأثیر دارد و هم پرورش در آموزش.

تأثیر آموزش در پرورش

به عنوان مثال، اگر کسی بخواهد شخص بخیلی را از بخل بازدارد و به او کمک کند که این رذیله اخلاقی را از وجودش بزدايد، این حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برایش می خواند که فرمود:

«الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ؛ انسان بخیل (که حاضر نیست از اموالش به نیازمندان کمک کند) از رحمت خداوند دور و از مردم هم دور، و به آتش جهنم نزدیک است».^۱

اگر بخیل، این روایت زیبا را که از خاتم الانبیا و برترین پیامبران الهی می باشد و در کتاب ارزشمندی همچون بحار الانوار نقل شده فرا گیرد و آموزش ببیند، سبب تربیت و پرورش او شده و بخل را ترک می کند. بنابراین، آموزش در پرورش تأثیر می گذارد.

مثال دیگر در مورد حسادت است. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام در مورد اثر ویرانگر حسادت فرمود: «إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسادت ایمان انسان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد و نابود می کند».^۲

سؤال: چرا حسادت، ایمان انسان حسود را بر باد می دهد؟

جواب: چون شخص حسود با حسادتش، که تقاضای زوال

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۸، ح ۳۷.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۱.

نعمت از صاحب نعمت است، درحقیقت به خداوند اعتراض می‌کند که چرا به شخص مورد حسادت، فلان نعمت را داده‌ای؟ چرا به فلانی مال زیادی داده‌ای؟ چرا به فلان کس مقام مهمی عنایت کرده‌ای؟ چرا فلان شخص از علم و دانش فوق‌العاده‌ای برخوردار است؟ این‌گونه اعتراضات به خداوند حکیم، سبب می‌شود که ایمان حسود از بین برود.

هنگامی که چنین روایت تکان دهنده‌ای از امام باقر علیه السلام که در یکی از مهم‌ترین کتاب‌های شیعه یعنی اصول کافی نقل شده، به انسان حسود آموزش داده شود، سبب ترک حسادتش می‌شود و بدین سان آموزش در پرورش انسان تأثیر می‌گذارد.

تأثیر پرورش در آموزش

طبق آنچه که در سوره نوح آمده، حضرت نوح علیه السلام در مورد قومش به درگاه خداوند چنین شکایت کرد: «رَبِّ اِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَائِیْ اِلَّا فِرَارًا * وَاِنِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوْا اَصَابِعَهُمْ فِیْ اَدَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَاَصْرَوْا وَاَسْتَكْبَرُوْا اسْتِکْبَارًا»؛ «من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود و من هر زمان آنها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیمارزی، انگستان خود را در

گوش هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیده و به شدت استکبار کردند.^۱ اگر انسان بخواهد هدایت شود حداقل باید طالب حقیقت بوده و انصاف داشته باشد و سخنان مختلف را بشنود و بهترین آن را انتخاب کند «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^۲ اگر حقیقت طلبی و انصاف وجود نداشته باشد از هدایت خبری نخواهد بود. بنابراین، اخلاق در آموزش نیز اثر می‌گذارد.

نتیجه این‌که هم اخلاق و تزکیه در علم و دانش اثر می‌کند و هم علم و دانش در اخلاق و تزکیه. پس این‌که در یک آیه تعلیم مقدم بر تزکیه شده، و در آیه دیگر تزکیه مقدم بر تعلیم، به خاطر تأثیر هر کدام در دیگری است و فلسفه و حکمتی دارد. خلاصه این‌که تعلیم و تربیت، که دو هدف از اهداف مهم بعثت انبیاست، به اخلاق برمی‌گردد.

۳. عدالت اجتماعی

سومین هدف بعثت پیامبران ﷺ نشر عدالت اجتماعی است. قرآن مجید در مورد این هدف چنین می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ «ما پیامبران

۱. سوره نوح (۷۱)، آیات ۵-۷.

۲. سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۸.

خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند»^۱.

نکته جالبی که در آیه شریفه آمده این است که فرمود: پیامبران آمده‌اند تا مردم را وادار به عدالت اجتماعی کنند، بلکه فرمود: پیامبران آمده‌اند تا مردم را تربیت کنند که خودشان به سمت عدالت اجتماعی رفته و قیام به قسط کنند.

چگونه بهشتی شوم؟

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوار بر مرکب بود و می‌خواست به میدان جنگ برود. شخصی از راه رسید و مهار ناقه حضرت را گرفت و عرض کرد: «کاری به من یاد بده که با انجام آن بهشتی شوم». شاید بعضی از صحابه حضرت که شاهد این ماجرا بودند با خود گفتند: «اکنون چه وقت مطرح کردن چنین درخواستی است؟ جای این مسائل مسجد است». اما رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمله‌ای گفت که عمل به آن پیام‌آور عدالت اجتماعی است؛ فرمود:

«مَا أَحْبَبْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَآتِهِ إِلَيْهِمْ، وَمَا كَرِهْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ؛ هر چه را دوست داری مردم درمورد تو انجام

۱. سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

دهند، تو هم درمورد آنها انجام بده و آنچه را دوست نداری مردم در مورد تو به جا آورند، تو هم درمورد آنها ترک کن.^۱

بنابراین، پایه عدالت اجتماعی نیز اخلاق است. اگر اخلاق و فضایل اخلاقی احیا شود، مردم به صورت خودجوش به سمت عدالت اجتماعی می روند.

۴ و ۵. برداشتن غل و زنجیرها و آزادی

چهارمین هدف از بعثت انبیاء برداشتن غل و زنجیر و پنجمین آن، آزادی انسان هاست. خداوند دو هدف مذکور را در آیه زیر آورده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾؛

«همان کسانی که از فرستاده (ی خدا) پیامبر «امی» (و درس نخوانده) پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است، می یابند؛ که آنها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد. اشیای پاکیزه ای را برای آنها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند و بارهای

۱. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۹۸، باب ۵۵۸، ح ۲۷۱۲.

سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) برمی دارد.^۱

خداوند متعال در این آیه شریفه به پنج ویژگی پیامبر اسلام ﷺ اشاره کرده، که شاهد بحث ما ویژگی چهارم و پنجم، یعنی «و يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» است. آری، از جمله اهداف پیامبر اسلام ﷺ برداشتن بارهای سنگین از دوش مردم و اعطای آزادی و شکستن غل و زنجیرها بود.

کدام بار؟

سؤال: پیامبر اکرم ﷺ چه باری را از دوش مردم برداشت؟

جواب: سنگین ترین باری که بر دوش مردم سنگینی می کرد بار گناه بود که یکی از اهداف بعثت، برداشتن این بار از دوش مردم بود. شاهد این تفسیر، آیه شریفه ۲۵ سوره نحل است که می فرماید: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ»؛ «آنها باید روز قیامت بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش کشند و همچنین سهمی از گناهان کسانی را که به خاطر جهل، گمراهشان می سازند. بدانید آنها بار سنگین بدی بر دوش می کشند».

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

پیامبر اکرم ﷺ با تشویق مردم به رعایت فضایل و ترک رذایل اخلاقی و توبه از گناهان و بازگشت به سوی خدا، آنها را تربیت می‌کند و بار گناه را از دوششان برمی‌دارد.

مصادیق زنجیرهای اسارت

منظور از اغلال در آیه شریفه غل و زنجیرهایی است که دست‌ها را به پاهای می‌بندد در نتیجه هرگونه حرکت مفیدی را از انسان سلب می‌کند، نه فقط بستن دست‌ها که امکان برخی از کارهای مفید وجود دارد.

یکی از مصادیق غل و زنجیر، خرافات است، که دامن‌گیر عرب جاهلی شد و همچون غل و زنجیرها مانع از حرکت و پیشرفت معنوی آنها گردید. غل و زنجیر از این بدتر که دختران خود را زنده زنده در گور کرده^۱ و پسران خود را برای تقرّب، در برابر بت‌ها قربانی می‌کردند؟!^۲

این‌گونه خرافات غل و زنجیر است و هر ملّتی به آن آلوده شود از حرکت بازمی‌ماند.

در عصر و زمان ما هم برخی از مردم گرفتار خرافات هستند.

۱. سوره نحل (۱۶)، آیه ۵۹.

۲. سوره انعام (۶)، آیه ۱۴۰.

مثلاً عطسه هنگام آغاز سفر را مانع سفر دانسته و آن را به تأخیر می‌اندازند، در حالی که طبق روایات^۱ عطسه نشانه سلامتی است و باید عامل نشاط انسان برای انجام کار باشد.

یا برخی معتقدند که سحر و جادو شده‌اند و لذا روابطشان با همسرشان تیره و تار است، در حالی که گرچه اصل سحر و جادو حقیقت دارد و در قرآن مجید هم به آن اشاره شده است؛^۲ ولی غالب آنچه که مردم سحر و جادو می‌پندارند اوهام و خیالاتی بیش نیست.

آقای عزیز! خانم محترم! باطل السحر، اخلاق خوش تو در محیط خانه است. بد اخلاقی و ابتلای به برخی دیگر از رذایل اخلاقی، عامل سردی روابط زناشویی است و ربطی به سحر و جادو ندارد.

دانش آموز تنبلی می‌کند و درس نمی‌خواند، به گردن سحر و جادو می‌اندازد. زن یا شوهر به وظایف همسری خود عمل نمی‌کنند و زندگی‌شان از هم می‌پاشد، عامل آن را سحر و جادو معرفی می‌کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد تا با گسترش اخلاق در جامعه دینی، غل و زنجیر خرافات را از دست و پای مردم بگشاید.

۱. روایات مربوط به عطسه را در «حلیة المتقین»، ص ۶۴۱ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۱۰۲.

معنای آزادی

یکی از اهداف بعثت انبیا - همان‌گونه که گذشت - آزادی انسان‌هاست؛ آن هم آزادی حقیقی و به معنای واقعی کلمه، آزادی‌ای که غربی‌ها از آن دم می‌زنند خود اسارت است، چون در چنان نوعی از آزادی، انسان اسیر چنگال هوی و هوس می‌شود و لذا کسی که خود را از هوی و هوس برهاند، یا دیگران را از چنگال هوی و هوس نجات دهد به او اعتراض می‌کنند که سلب آزادی شده است! بنابراین، آزادی حقیقی، سوغات پیامبران الهی است.

خلاصه این‌که تزکیه و تعلیم، عدالت اجتماعی، آزادی، رهایی از غل و زنجیرها و خرافات، نتیجه تعالیم اخلاقی انبیاست. بنابراین، این‌که پیامبر ﷺ فرمود: «من فقط برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام» حصر حقیقی است.

واعظان و ناصحان

خداوند متعال برای هدایت بشر و آراسته شدنشان به فضایل اخلاقی و اعظانی قرار داده، تا دست آنها را گرفته، به پیش برد و آنها حقایق اخلاقی را زنده بدارند. هفت نوع واعظ از آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام استفاده می‌شود.

واعظ اول: خداوند متعال

اولین واعظ بشر، ذات پاک پروردگار عالم است. قرآن مجید در این مورد چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾؛ «خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بیناست».^۱

در آیه ۵۷ سوره یونس نیز می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْوِينُ مَوْعِظَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۵۸.

برای آنچه در سینه‌هاست؛ و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان». بنابراین، اولین واعظ خداوند متعال است.

شرایط واعظ خوب

یک واعظ خوب سه شرط دارد:

۱. آگاه باشد و تمام راه‌ها و مسیرهای صحیح و انحرافی را بشناسد.

۲. هدف شخصی خاصی نداشته باشد و چیزی از ما نخواهد.

۳. دلسوز و مهربان باشد.

اگر این شرایط در واعظی جمع شود می‌تواند مردم را موعظه کند و موعظه‌اش مؤثر خواهد بود.

خداوند متعال هر سه شرط را در حدّ اعلی و به‌طور کامل دارد. اولاً: خداوند، عالم مطلق است و از تمام روحيات و نیازهای بشر آگاهی دارد و راه‌های صحیح و انحرافی سعادت بشر را به‌خوبی می‌شناسد.

ثانیاً: به‌دنبال هیچ هدفی در هدایت بشر نیست؛ چراکه او «صمد» است و صمد از همه بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند.

ثالثاً: دلسوز و مهربان و رحمان و رحیم است. در دعای ماه رجب می‌خوانیم: «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً؛ ای خدایی که به سائلان درگاهت

عطا می‌کنی. ای خدایی که به افرادی که از تو تقاضا نمی‌کنند و تو را نمی‌شناسند نیز از روی رحمت و مهربانی کمک می‌کنی».^۱

نتیجه این که خداوند متعال هر سه شرط یک واعظ خوب را در حدّ کمال دارد و بهترین واعظ است. او برای وعظ و نصیحت و هدایت بشر، ۱۲۴ هزار پیامبر^۲ و کتاب‌های آسمانی متعدّد نازل کرده است.

ای کاش ما انسان‌ها از این واعظ بی‌نهایت دلسوز و مهربان غفلت نکنیم.

واعظ دوم: قرآن مجید

دومین واعظ، خود قرآن مجید است. حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه در مورد این واعظ مشفق چنین می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ؛ و بدانید قرآن مجید نصیحت‌کننده‌ای است که خیانت نمی‌کند».

ممکن است افرادی ما را موعظه کنند، اما هدفشان هدایت و رشد ما نباشد؛ بلکه به دنبال منافع مادی خود باشند و ما را به همان سمت هدایت کنند. چنین ناصحانی خیانت‌کارند و قرآن مجید چنین نیست.

۱. مفاتیح نوین، ص ۶۳۳

۲. میزان الحکمة، ج ۸، ص ۲۸۹، باب ۳۷۱۶، ح ۱۹۵۷۵.

«وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ؛ قرآن هدایتگری است که خطا و اشتباهی در آن نیست».

«وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ؛ و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید».

آنچه قرآن می‌گوید حقیقت است و سرنوشت‌ساز، و انسان را به سعادت جاویدان در دنیا و آخرت می‌رساند، در نتیجه این واعظ نه اهل خیانت است، نه گمراه می‌کند و نه دروغ می‌گوید.

«وَمَا جَأَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى؛ هر کس با قرآن هم‌نشین شود، یا درجه ایمان و هدایت و تقوایش بالاتر می‌رود، یا مقداری از رذایل اخلاقی اش کاسته می‌شود».

اگر با تلاوت و تدبّر در آیات قرآن مجید ایمان و تقوا و توکل و صبر و اخلاص و رضا و تسلیم و دیگر صفات شایسته در ما تقویت شد و از رذایل اخلاقی مان کاسته گردید، معلوم می‌شود قرآن در ما اثر کرده است. این ملاک خوبی برای بررسی تأثیر قرآن در وجود ماست. آیا آیات توحید و معاد و بهشت و نعمت‌های الهی بر ایمانمان می‌افزاید؟ آیا آیات نهی از منکر و عذاب جهنم و مجازات‌های الهی چیزی از صفات ناشایست ما کسر می‌کند؟

امام علی علیه السلام در ادامه فرمودند: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى؛ آگاه باشید! هیچ کس با

داشتن قرآن فقیر نیست و هیچ کس بدون داشتن قرآن ثروتمند نمی‌باشد»^۱.

طبق آنچه در جمله فوق آمده، انسان بدون قرآن فقیر مطلق، و انسانی که قرآن دارد ثروتمند است. در سایه قرآن می‌توان مشکلات سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، تربیتی، آموزشی، مشکلات رسانه‌ها، مجالس شادی و غم و مانند آن را حل کرد. علی علیه السلام که خود، معلّم و حافظ و پرورش یافته قرآن است، با قاطعیّت در مورد اهمیّت و ارزش و آثار این کتاب آسمانی محفوظ از تحریف، چنان مطالبی را فرموده است.

فضیل بن عیاض، مجذوب قرآن مجید

در اینجا به عنوان نمونه‌ای از تأثیر عجیب قرآن در سرنوشت انسان‌ها، به داستان انقلاب روحی فضیل بن عیاض می‌پردازیم. گرچه شاید این قصّه عجیب را به صورت اجمالی شنیده باشید، امّا تفصیل آن خالی از لطف نیست.

در کتاب‌های رجالی ما از وی به عنوان شخص «ثقه»، و در منابع تاریخی به عنوان «زاهد» نام برده شده است، امّا این ثقه عابد زاهد، زمانی دزدی خطرناک و راهزنی بی‌رحم بود که همه مردم از او می‌ترسیدند!

۱. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج ۲، ص ۲۳۸، خطبه ۱۷۶.

چه شد که این دزد سرگردنه، تبدیل به یک عابد زاهد ثقه شد؟ چه اتفاقی افتاد که این مرد فوق‌العاده خطرناک، که نام او لرزه بر اندام مردم می‌انداخت، این قدر تغییر کرد؟ او و همدستانش به هر کاروانی یورش می‌بردند، تمام اموال آن‌ها را غارت می‌کردند، کافی بود به او خبر دهند که از فلان جاده کاروانی در حال عبور است، او و یارانش در یک حمله برق‌آسا آنها را درهم می‌کوبیدند و غارت می‌کردند. چه حادثه‌ای رخ داد که فضیل این قدر عوض شد؟!

تغییر از آیه شریفه ۱۶ سوره حدید آغاز شد:

روزی فضیل بن عیاض از جایی می‌گذشت که چشمش به دختر زیبایی افتاد و عاشقش شد. آدرس خانه‌اش را پرسید تا شبانه به منزل او حمله کند و به زور دختر مورد علاقه‌اش را به چنگ آورد. شب‌هنگام به محل مورد نظر رفت و به راحتی از دیوار خانه آن دختر بالا رفت و منتظر فرصت شد که به داخل رود و نقشه‌اش را عملی کند. نیمه‌های شب بود و همسایه دختر، قرآن تلاوت می‌کرد. تلاوت این عابد پارسا، توجه فضیل را به خود جلب کرد، به دقت به نوای او گوش جان سپرد، آیه زیر را شنید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ «آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های کسانی که ایمان آورده‌اند در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاضع شود و مانند کسانی

نباشند که در گذشته به آنها کتب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب‌هایشان (بر اثر فراموش کاری) قساوت یافت و بسیاری از آنها گنهکاران اند؟!^۱

فضیل که خود عرب بود و معنای آیه را به خوبی می فهمید، با شنیدن این آیه شریفه و تأمل و دقت در مضمون آن، تکانی خورد و با خود گفت: گوینده این سخن کیست؟ مخاطب آن کیست؟ و پیام آن چیست؟ ای فضیل! این قرآن کلام خداست و خداوند با تو سخن می گوید و تو را به سوی خود می خواند!

پس از لختی اندیشه و تفکر تصمیم مهم و سرنوشت سازی گرفت و به پیام قرآن لبیک گفت و خطاب به خدایش عرض کرد: «بلی والله قد آن؛ آری، به خدا قسم وقت بازگشت رسیده است» و این جمله را سه بار تکرار کرد. وی پس از لبیک گفتن به دعوت الهی از همان جا که آمده بود بازگشت و متفکر و منقلب به سوی خانه اش حرکت کرد. از کنار خرابه ای رد شد، افراد متعددی را در آنجا دید که اجتماع کرده و وحشت زده اند. پرسید: چرا ترسان و اندوهگین هستید؟ گفتند: از فضیل بن عیاض بیم داریم.

با خود گفت: خدایا! کار من به جایی رسیده که بندگان در این دل شب از ترس من به این خرابه پناه آورده اند؟! آیا توبه ام را قبول

۱. سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۶.

می‌کنی؟ آیا مرا می‌پذیری؟ با همین افکار و اندیشه‌ها به خانه رسید. همدستانش آمدند و خیر از آمدن قافله‌ای دادند و از او خواستند که آماده حمله به قافله شود. فضیل گفت: دیگر حساب من از شما جداست، من به درگاه خدا توبه کرده‌ام، قصد دارم به کنار خانه خدا بروم و تا آخر عمر آنجا بمانم و عبادت کنم و گذشته‌ام را جبران نمایم.^۱

آری، قرآن مجید واعظی است که یک آیه آن دزد خطرناکی همچون فضیل بن عیاض را تبدیل به عابد و زاهد معروف جهان اسلام می‌کند. نظیر این داستان کم نیست که یک یا چند آیه قرآن، انقلابی عظیم در افراد مستعد و آماده ایجاد کرده و آنها را هدایت نموده است.^۲ اگر این نمونه‌ها از لابه‌لای روایات و کتاب‌های تفسیری جمع شود، کتاب جذّاب و خواندنی و اثرگذاری خواهد شد. نتیجه این که واعظ دوم، قرآن مجید است.

واعظ سوم: پیامبر اکرم ﷺ

خداوند متعال در آیه شریفه ۴۶ سوره سبأ در مورد واعظ سوم چنین فرموده است:

۱. سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۰۳.

۲. نمونه‌هایی از جاذبه بی‌نظیر قرآن کریم را در کتاب «پیام قرآن»، ج ۸، ص ۸۷ به بعد مطالعه فرمایید.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَىٰ تُمَّ تَتَفَكَّرُوا﴾؛ «ای پیامبر ما!» بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم: دو نفر دو نفر، یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید».

طبق این آیه شریفه پیامبر اسلام ﷺ نیز واعظ است و او تنها یک موعظه کرده که تمام موعظه‌ها در آن خلاصه می‌شود و آن قیام برای خداست. البته منظور از «قیام» در اینجا ایستادن نیست، بلکه منظور این است که به طور جدی در مسیر رضای الهی اقدام کنید، هرچند نشسته باشید، سپس فکر خود را به کار اندازید و بیندیشید. اگر این فکر به کار بیفتد، همه مشکلات حل می‌شود، تمام بدبختی‌های بشر این است که هوای نفس، فکر و اندیشه‌اش را از کار می‌اندازد. آیا آدم عاقل از راه حلال و حرام چند هزار میلیارد تومان جمع می‌کند؟ اگر این عدد را بر تعداد روزهای عمر چنین شخصی تقسیم کنیم روزی چند میلیارد تومان باید هزینه کند. آیا هیچ انسانی روزی چند میلیارد هزینه دارد؟ بنابراین، چنین کاری نشانه بی‌عقلی و بی‌فکری است.

اگر معتاد به مواد مخدر فکر کند که این ماده خانمانسوز با او و خانواده و فامیلش چه می‌کند و چه عاقبتی را برای آنها رقم خواهد زد که جنازه‌اش را باید در خرابه‌ها و جوی آب و زباله‌ها بیابند، هرگز سراغ آن نمی‌رود.

جمعیت تکفیری‌ها چه کردند و عاقبت به کجا رسیدند؟ چقدر انسان‌های بی‌گناه را کشتند، چه ویرانی‌هایی به بار آوردند؟ چقدر ناامنی و وحشت آفریدند و چقدر به اسلام و مسلمانان ضربه زدند؟ عاقبت این همه جنایت و خیانت و تخریب چه شد؟ اگر واقعاً اهل تفکر و اندیشه بودند، این چنین آلوده نمی‌شدند. بنابراین، تفکر و اندیشه نقش بسیار مهمی در سعادت بشر دارد.

به چه چیز بیندیشیم؟

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: این‌که گفته شده: «یک ساعت فکر کردن از یک شب عبادت بهتر است» درست است؟
 امام علیه السلام فرمود: «بله، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود». پرسیدند: انسان چگونه فکر کند و بیندیشد؟ امام علیه السلام فرمود: «يَمُرُّ بِالْأُورِ الْخَرَبَةِ، فَيَقُولُ: أَيْنَ بَانُوكُ؟ أَيْنَ سَاكِنُوكِ؟ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟»؛ به خانه‌ها و بناهای ویرانه شده سر بزند و از آنها بپرسد: کجایند سازندگان شما؟ کجایند ساکنان شما؟ چرا سخن نمی‌گویید؟»^۱
 به تماشای خرابه‌های کاخ کسری یا تخت جمشید و مانند آن بروید و از آنها درمورد سازندگان و ساکنانشان سؤال کنید که کجا رفتند و چه شدند؟ همین سرنوشت در انتظار شما هم هست.

۱. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۱۶۶، باب ۳۲۰۱، ح ۱۶۳۹۰.

سکوت پر رمز و راز!

گرچه این خرابه‌ها در ظاهر ساکت‌اند و حرفی نمی‌زنند، ولی درحقیقت سخن می‌گویند و با زبان بی‌زبانی حرف می‌زنند. به قول خاقانی:

دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو

پند سر دندانه بشنو ز بن دندان^۱

عالم فرزانه، شیخ علی ابیوردی^۲، شاعر خوش‌ذوق شیرازی، به تماشای تخت جمشید رفته و با استقبال از شعر خاقانی، به سبک و سیاق اشعار این شاعر توانا، اشعاری گفته که بسیار آموزنده است، توجه بفرمایید:

در بارگه جمشید، دی فاخته‌ای خوش‌خوان

با نغمه چه خوش می‌گفت کای طرفه کهن ایوان

بر تخت دُرر ریزت، در پایۀ دهلیزت

کو جم که دهد فرمان، کو درگه و کو دربان

جمشید که بر خورشید، برسود کلاه زر

آن تارک و آن افسر با خاک شده یکسان

۱. دیوان اشعار خاقانی، ص ۳۲۲.

۲. شرح حال این عالم فرزانه را در کتاب «دانشمندان و سخن‌سرایان فارس»، ج ۲، ص ۲۲۱ تا ص ۲۲۸ و مقدمۀ کتاب «کنز النصایح» مطالعه فرمایید.

جم عبرت مردم شد، افسر ز سرش گم شد
 سر خشت سر خم شد، هان ای سر باهش هان

...

این پند خموشان است، گر پند زیان خواهی
 رو آیه اورثنا از سوره قرآن خوان
 گوید که نشد یک دم، بر مر ستمکاران
 نی خاطر خور پژمان نه چشم فلک گریان^۱

ارزش فوق العاده تفکر

یک لحظه تفکر، انسان را عوض می‌کند. ما بارها داستان حرّ بن یزید ریاحی را شنیده و خوانده‌ایم، اما آیا از آن درس عبرت نیز گرفته‌ایم؟! لحظه‌ای تفکر، حرّ یزیدی را تبدیل به حرّ حسینی کرد. حرّ با خود گفت: در سپاه چه کسی قرار گرفته‌ای؟ با چه کسی می‌خواهی بجنگی؟ فردای قیامت چه جوابی در برابر خدا و پیامبرش خواهی داد؟ همین افکار او را متحول کرد و قید زن و فرزند و مقام و ثروت را زد و به سپاه نور ملحق شد و عاقبتش ختم به خیر و سعادت شد.

تفکر آن قدر ارزشمند است که جزء عبادات شمرده شده، ولذا

۱. کنز النصایح، ص ۳۲ و ص ۳۵.

از امام صادق علیه السلام نقل گردیده که بیشترین عبادت ابوذر غفاری تفکر بود.^۱

تفکر بعد از توسل و زیارت

به دوستانی که به زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه السلام یا سایر ائمه هدی علیهم السلام مشرف می شوند توصیه می کنم که پس از توسل و زیارت گوشه ای خلوت یافته و لحظاتی اندیشه و تفکر کنند؛ در مورد گذشته و آینده بیندیشند، برای ارتقای صفات خوب اخلاقی و اصلاح صفات رذیله برنامه ریزی نمایند. این فکر ممکن است ثوابش از زیارت بالاتر و بیشتر باشد.

برادران عزیز! خواهران محترم! مقداری برای فکر کردن وقت بگذاریم. یکی از دستورات مهم اسلام و مراحل سیر و سلوک و عرفان «محاسبه» است که در پرورش انسان بسیار مؤثر است.

واعظ چهارم: مجموعه تاریخ بشر

چهارمین واعظ بشر تاریخ است. تاریخ خاموش، واعظ بسیار مهم و اثرگذاری است که موعظه های آن می تواند انسان را هدایت کند. البته تاریخ دو قسم است: تاریخ مکتوب و غیر مکتوب.

۱. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۱۶۶، باب ۳۲۰۰، ح ۱۶۳۸۳.

تاریخ مکتوب همان است که در صفحات کتاب‌های تاریخی نوشته شده و مورّخان، حوادث مختلف و تلخ و شیرین آن را یادداشت کرده‌اند و منظور از تاریخ غیر مکتوب، ویرانه‌های کاخ‌ها و قصرها و شهرها و روستاها و همچنین قبرستان‌ها و گورستان‌هاست که درس‌های عبرت فراوانی دارند. هر دو بخش تاریخ، واعظ بسیار مهم و ارزشمندی است.

موعظه تاریخ در قرآن

خداوند متعال بعد از بیان داستان حضرت یوسف علیه السلام، که در آیه آیه آن پیام‌های مختلفی وجود دارد، در مورد واعظ چهارم می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ «به‌راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود».^۱

آری، داستان پیامبران پیشین علیهم السلام عبرتی است برای صاحبان خرد و اندیشه و کسانی که دارای عقل هستند. سرگذشت فرعون‌ها، نمرودها، شدادها، ابوسفیان‌ها، معاویه‌ها، یزیدها، هارون‌ها و در عصر ما هیتلرها، پهلوی‌ها و صدام‌ها که در طول تاریخ آمدند و رفتند و عوامل پیروزی و شکست، موفقیت و ناکامی، به‌روزی و سیه‌روزی آنها برای تمام کسانی که تاریخ را با دقت بخوانند و واعظ گویا و تأثیرگذاری خواهد بود.

۱. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۱۱۱.

قرآن مجید در جای دیگر پس از ذکر داستان بنی اسرائیل و مجازات آن‌ها می‌فرماید:

﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ «ما این مجازات را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسل‌های بعد از آنان، و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم».^۱

سرگذشت بنی اسرائیل، که حوادث مختلفی را رقم زده‌اند، برای مردم آن زمان و کسانی که پس از آن‌ها آمدند، درس عبرتی است.

نهج البلاغه و تاریخ پیشینیان

علی علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه بیانی دارد که اگر دقت کنید تصدیق خواهید کرد که جز علی علیه السلام کسی چنین چیزی نگفته است. آن حضرت این نامه را - که از طولانی‌ترین نامه‌های نهج البلاغه می‌باشد و تقریباً صدها موعظه را در خود جای داده است - خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام نوشته است. در بخشی از این نامه چنین می‌خوانیم:

«أَيُّ بُنَيٍّ! إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ فِي آخِبَارِهِمْ، وَسِرَّتْ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ؛ پسرم! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیسته‌اند عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکندم و در

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۶۶

اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آنها به سیر و سیاحت پرداختم، تا بدان جا که همانند یکی از آنها شدم».

در ادامه فرمود:

«بَلْ كَانِي بِمَا أَنْتَهِيَ إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ؛ بلکه گویا بر اثر آنچه از تاریخ آنان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده‌ام».

تاریخ پیشینیان، خوبی‌ها و بدی‌ها، زشتی‌ها و زیبایی‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها، همه این‌ها را که مطالعه کردم، گویی از زمان حضرت آدم علیه السلام تا به امروز عمر من طولانی بوده است. مگر نتیجه عمر جز تجربیات است؟ من تمام تجربیات اینها را جمع کرده‌ام، پس گویا عمر طولانی داشته‌ام.

سپس فرمود: «فَعَرَفْتُ صَفْوَةَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ، وَ تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ، وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ؛ در نتیجه قسمت زلال و مصفا‌ی زندگی آنان را از بخش کدر و تاریکش بازشناختم و سود و زیانش را دانستم. از میان تمام آنها قسمت‌های مهم و برگزیده را برایت خلاصه کردم و از بین همه آنها زیبایی‌ها را برایت انتخاب نمودم و مجهولات آن را از تو دور داشتم».^۱

۱. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج ۳، ص ۷۴ تا ۷۶.

این، برخوردار حضرت علی علیه السلام با تاریخ و چگونگی بهره گرفتن از این واعظ خاموش و ارزشمند است.

برادران عزیز! خواهران گرامی! بخش مهمی از قرآن بیان تاریخ گذشتگان است. آیا قرآن مجید قصه گفته است؟ قطعاً چنین نیست؛ چون قرآن کتاب قصه نیست، بلکه هدف قرآن موعظه و تربیت است، و لذا این امور مهم را ضمن بیان تاریخ و شرح سرگذشت پیشینیان بیان کرده است. اگر تاریخ را با نگاه حضرت علی علیه السلام بنگریم، آینه عبرتی خواهد بود برای همه عبرت‌گیرندگان.

داستان قوم سبأ

حدود یک‌سوم قرآن مجید تاریخ انبیاست. از حضرت آدم علیه السلام گرفته تا پیامبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله که همه وعظ و نصیحت است. به یک نمونه از این موعظه‌های پراثر که در سوره سبأ آمده و سرگذشت این قوم ناسپاس بیان شده، توجه بفرمایید:

قوم سبأ در جنوب جزیره العرب زندگی می‌کردند. آنها زمین‌های حاصلخیز فراوانی داشته، اما آب کافی نداشتند. در فصل زمستان باران فراوانی نازل می‌شد و سیلاب‌های زیادی جریان پیدا می‌کرد و به رودخانه می‌ریخت و بدون این‌که استفاده صحیحی از آن شود از دست می‌رفت. تصمیم گرفتند به‌منظور ذخیره‌سازی آب‌های مذکور، و استفاده مناسب از آن در طول سال، سدهای خاکی احداث کنند.

سدهای متعددی ساختند که مهم‌ترین آنها سد مأرب بود. کم‌کم سیلاب‌ها پشت سدها جمع شد و ذخیره بسیار خوبی به وجود آمد. دریچه‌های مناسبی بر روی سد ایجاد شد، آب‌های پشت سد از طریق آن به بیرون هدایت گردید، زراعت و درخت‌کاری فراوانی انجام شد و زمین‌های حاصلخیز به زیر کشت رفت. خداوند داستان مذکور را چنین بیان کرده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُنُوزًا مِّن رَّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدًا طَيِّبَةً وَرَبُّ غَفُورٌ﴾؛ «برای قوم «سبأ» در محل سکونتشان نشانه‌ای (از قدرت الهی) بود: دو باغ (بزر) با میوه‌های فراوان) از راست و چپ (رودخانه عظیم؛ و به آنها گفتیم): از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید؛ شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان)».^۱

با رونق زراعت و درخت‌کاری، مردم از اطراف به آنجا کوچ کردند و فعالیت‌های اقتصادی رواج بیشتری یافت و نعمت‌های الهی روز به روز بیشتر شد. خداوند به قدری به آنها عنایت کرد که فقرا بدون زاد و توشه می‌توانستند سفر کنند. کافی بود هنگام مسافرت سبدی بر روی سر بگذارند تا میوه‌های رسیده‌ای که از درختان جدا می‌شد، سبد آنها را پر کند.

۱. سوره سبأ (۳۴)، آیه ۱۵.

خداوند به آنها دستور داد که درمقابل این همه نعمت و رزق و روزی فراوان و امکانات وسیع، شکرگزار باشند و از پروردگار آمرزنده و مهربان خود تشکر کنند؛ اما ثروتمندان آنها چنین نکردند، بلکه شروع به ناسپاسی کرده و گفتند: خدایا! چرا فقرا و نیامندان همراه ما به سفر می‌روند؟ بین آبادی‌ها و محلات ما ثروتمندان و آنها جدایی بینداز!^۱

متأسفانه بخل و حسادت و انحصارطلبی، سبب طغیان و آلودگی آنها به گناه شد. چه اشکالی دارد که از نعمت‌هایی که شما استفاده می‌کنید دیگران هم استفاده کنند؟ این همه نعمت، که خداوند از روی لطف و کرمش به صورت مجانی در اختیاران گذاشته، چرا دیگران استفاده نکنند؟ به هر حال همین ناسپاسی‌ها و کفران نعمت‌ها سبب نزول عذاب الهی شد. به ادامه آیات توجه فرمایید:

﴿فَاعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ﴾؛ «آنها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگری را بر آنان فرستادیم و دو باغ (پر برکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه‌های تلخ و درختان «شوره گز» و اندکی درختان سدر مبدل ساختیم».^۲

۱. سوره سبأ (۳۴)، آیه ۱۹.

۲. سوره سبأ (۳۴)، آیه ۱۶.

چگونگی ویران شدن سدّ مأرب

در مورد کیفیت منهدم شدن این سد، چیزی در آیات قرآن نیامده است، اما مطابق آنچه در تواریخ آمده، این مأموریت برعهده چند موش صحرائی گذاشته شد!^۱ آنها به امر پروردگار در سد روزنه‌ای ایجاد کردند که آب در آن جاری شد.

هرچه آب بیشتر جریان پیدا کرد، روزنه بزرگتر و وسیع‌تر شد تا آنجا که صدای شکستن سدّ و سرازیر شدن آب‌های ذخیره‌شده در پشت آن، همه را وحشت‌زده کرد. با جریان یافتن شدید سیلاب، تمام زراعت‌ها و درختان و باغ‌های پشت سد تبدیل به ویرانه شد و جز درختان اندکی که میوه تلخی داشت، چیزی باقی نماند، و لذا ساکنان آن منطقه مجبور به ترک آنجا شدند. پراکندگی و متلاشی شدن اهالی اطراف سدّ مأرب به قدری در میان عرب مشهور شد که تبدیل به یک ضرب‌المثل گشت.^۲

خداوند متعال سرگذشت این قومِ حَسودِ بخیلِ انحصارطلب را در سوره سبأ بیان کرده، تا تمام کسانی که آن را مطالعه می‌کنند درس عبرت بگیرند و بدانند عاقبت ناسپاسی و کفران نعمت و بخل و حسادت، از دست دادن نعمت‌های الهی و تار و مار شدن است. هدف از ذکر داستان فوق این است که هر کس در طول

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۸۱، ذیل آیه ۱۶ سوره سبأ.

۲. همان، ص ۷۹، ذیل آیه ۱۶ سوره سبأ.

تاریخ همان مسیر را بیمایید، همان نتیجه را گرفته و به همان مجازات مبتلا می‌شود.

مجازات به وسیلهٔ عامل حیات!

نکتهٔ جالب توجه این ماجرا این است که خداوند متعال برای مجازات این قوم ناسپاس و سرکش، لشکریان آسمان و زمین و فرشتگان قدرتمندش را با شمشیرهای آتشین بر آنها نازل نکرد، بلکه این مأموریت مهم را به چند موش صحرائی سپرد و درحقیقت با عامل حیات و زندگی آنها، یعنی آب، آنان را به شدت عذاب کرد.

در ادامهٔ آیات فوق می‌خوانیم:

﴿ذَلِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَافِرِينَ﴾؛ «این کیفر را به خاطر کفرانشان به آنها دادیم؛ و آیا ما کسی جز افراد کفران‌کننده را مجازات می‌کنیم؟»^۱

پیام این آیهٔ شریفه این است که ناسپاسان، جز خشم و غضب الهی و محروم شدن از نعمت‌های او را انتظار نداشته باشند. اکنون که به لطف و عنایت خداوند انقلابان به ثمر نشستند و عزیز و آبرومند شده‌ایم و ما را به‌عنوان قدرت برتر منطقه

۱. سورهٔ سبأ (۳۴)، آیهٔ ۱۷.

می‌شناسند. قدردان این نعمت الهی باشیم و از آن محافظت کنیم. اگر روزنهٔ اختلاف و ناسپاسی و ناشکری در میان صفوف متحدهمان ایجاد شود ممکن است خداوند ناسپاسان را مجازات سختی کند. آیا قدردان نعمت امنیّت و ایمان و اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام هستیم؟ خلاصه این‌که تاریخ پیشینیان پندآموز خوبی است، به شرط این‌که اهل تفکر و تدبّر و مطالعهٔ دقیق آن باشیم.

داستان عجیب عبدالملک!

شاعری است به نام صادق تفرشی، که چند صد سال قبل زندگی می‌کرد و داستانی از عبدالملک مروان را به شعر درآورده که مایهٔ عبرت است. هنگامی که سربریدهٔ مصعب را برای او آوردند و او مست غرور پیروزی بود، شخصی از حاضران در آن مجلس خطاب به عبدالملک گفت: من چیز عجیبی در این دارالاماره دیده‌ام! گفت: چه چیز؟ گفت: روزی در همین مکان بودم که سر مبارک امام حسین علیه‌السلام را برای ابن زیاد آوردند. مدّتی نگذشت که در همین جا با چشمان خود دیدم که سر عبیدالله بن زیاد را جلوی مختار گذاشتند. پس از مدّتی در زیر همین سقف، سر مختار را جلوی مصعب بن زبیر مشاهده کردم و اکنون سر مصعب را جلوی تو می‌بینیم. تا روزگار با تو چه کند؟

عبدالملک وقتی این مطلب را شنید به خود لرزید و دستور داد

دارالاماره را تخریب کرده و مقرّ حکومتش را به جای دیگری منتقل کنند. غافل از این که مشکل، دارالاماره نبود، بلکه افکار و اعمال او و امثال او بود. به هر حال شاعر مذکور داستان فوق را در قالب شعر ریخته است:

یک سره مردی ز عرب هوشمند

گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه

زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر ابن زیاد

آه چه دیدم که دو چشم مباد

تازه سری چون سپر آسمان

طلعت خورشید ز رویش نهران

بعد ز چندی سر آن خیره سر

بد بر مختار به روی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد

دستخوش او سر مختار شد

این سر مصعب به تقاضای کار

تا چه کند با تو دگر روزگار^۱

اگر غیر از واعظ تاریخ، واعظ دیگری نبود، برای عبرت بشر کافی بود. در عصر و زمان ما سرنوشت صدام حسین برای عبرت همه کفایت می‌کند؛ که از اوج قدرت به حضيض ذلت رسید. یکی از سیاستمداران که به ملاقات صدام رفته بود، از او خواست اعضای سازمان منافقین خلق را، که در عراق فعالیت می‌کردند، تحویل ایران دهد.

صدام گفت: من حاضرم سر بریده رئیس آنها را در اختیار شما بگذارم. شما در مقابل برای من چه می‌کنید؟!

اما همه دیدند که سرانجام این مرد قلدر و دیکتاتور به کجا رسید و با چه خواری و ذلتی دستگیر و اعدام شد.

نتیجه این که تاریخ، واعظ دیگری است که در مسیر پرورش اخلاق می‌توان از آن استفاده‌های فراوانی کرد و باید سرگذشت گذشتگان را بررسی نمود و از این واعظان خاموش عبرت گرفت.

واعظ پنجم: مرگ عزیزان

دوستان، آشنایان، اقوام و خویشان و بستگان، همسایه‌ها، همکاران، هم‌کلاسی‌ها و در یک کلام، عزیزانی که از دست ما می‌روند واعظان خاموشی هستند که موعظه‌های مهمی دارند.

حضرت علی علیه السلام در این زمینه بیان جالبی دارد. در بخشی از خطبه ۱۸۸ نهج البلاغه چنین می‌فرماید:

«فَكَفَىٰ وَاِعْظَاءً بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ؛ آن مردگانی که با چشم خود دیده‌اید برای عبرت و اندرز شما کفایت می‌کند». آری، عزیزانی که از دست می‌دهیم و جنازه آنان را با دستان خود غسل داده و کفن کرده و تشییع نموده و به خاک می‌سپاریم به ما پند و اندرز می‌دهند. حضرت در ادامه چند نکته در مورد این واعظ خاموش، که در عین سکوتش می‌تواند خفتگان را بیدار کند، بیان کرده است؛ می‌فرماید:

۱. «حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَ أُنزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ؛ آنها را به گورستان حمل کردند، اما نه این‌که خود بر مرکبی سوار شده باشند، و در میان قبر قرار دادند، اما بدون این‌که خود بتوانند در آن فرود آیند!».

آنها نمی‌خواستند به این سفر بروند؛ ولی بدون اختیار آنها را بردند، همان‌گونه که ورودشان به خانه قبر نیز به اختیار آنها نبود و دیگران این مسکن را برایشان انتخاب کردند.

۲. «فَكَاتَبَهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا، وَ كَانَ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا؛ (مر) چنان بین ما و آنها فاصله انداخت که) گویی در دنیا زندگی نمی‌کردند و جهان آخرت همواره مأوی و مسکن آنها بوده است». حقیقتاً مردگان فراموش می‌شوند. مدتی به یاد آنها هستیم (یک هفته، چهل روز، شش ماه، یک سال) اما در نهایت از خاطره‌ها می‌روند. آنها تلاش‌های زیاد و آبادانی‌های فراوانی در دنیا کردند، اما

به گونه‌ای به فراموشی سپرده می‌شوند که گویا اهل این دنیا نبوده‌اند. این بیگانگی آنها از دنیا و فراموش شدنشان دومین نکته‌ای است که حضرت علی علیه السلام به‌عنوان پند مردگان بیان کرده است.

۳. «أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ، وَأَوْطَنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ؛ آنها از جایی که وطنشان بود (دنیا) وحشت نمودند و جایی را که از آن وحشت داشتند وطن همیشگی انتخاب کردند!».

وطنشان دنیا بود، اما ناگهان از این وطن وحشت می‌کنند، چون وقتی از دست می‌روند ماندشان در دنیا وحشتناک است. بدن رو به سوی پوسیدگی رفته، متعفن و متلاشی می‌شود. اگر توان سخن گفتن داشتند خودشان هم می‌گفتند ما را زودتر دفن کنید.

بعضی از افراد، هنگام عبور از کنار قبرستان، روی خود را برمی‌گردانند، یا زمانی که سخن از مرگ به میان می‌آید با تعبیرواتی همچون «هفت کوه در میان» و «چشم شیطان کور و گوش شیطان کر» و مانند آن، از این سخنان می‌گریزند و به این شکل وحشت خود را از مرگ نشان می‌دهند؛ اما پس از مرگ به آنچه که وحشت داشتند انس می‌گیرند.

۴. «وَاشْتَعَلُوا بِمَا فَارَقُوا، وَأَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا؛ به چیزهایی خود را مشغول ساختند که بالاخره از آنها جدا شدند، اما آنچه را که می‌بایست سرانجام به آن برسند ضایع ساختند».

اینها در دنیا که بودند اشتغال به چیزی داشتند که باید از آن عبور

می کردند و به چیزی بی توجه بودند که باید مورد توجه قرار می دادند. این جمله به دنیاپرستی دنیاپرستان و غفلت از جهان آخرت اشاره می کند.

۵. «لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالَ، وَلَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ ازدياداً؛ نه قدرت دارند از اعمال زشتی که انجام داده اند برکنار شوند و نه می توانند کار نیکی بر نیکی های خود بیفزایند»^۱.

بسته شدن پرونده اعمال، حقیقتاً حسرت مهمی محسوب می شود. آنجا دیگر نه جای توبه و امکان جبران هست و نه می توان گناهی از گناهان و خطایی از خطاها را کم کرد و نه امکان اضافه کردن حسنه ای بر حسنات وجود دارد.

پرونده های بسته نشدنی!

طبق برخی از روایات، پرونده اعمال بعضی از مردم پس از مرگ هم باز است و به گناهان یا حسناتشان افزوده می شود. به چند نمونه آن توجه فرمایید:

الف) در روایتی از وجود مقدس پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم که فرمود:

«إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ

۱. نهج البلاغه با ترجمه گویا و فشرده، ج ۲، ص ۲۹۰، خطبه ۱۸۸.

يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ؛ هنگامی که انسان از دنیا می‌رود، پرونده اعمالش بسته می‌شود (و ثوابی به ثواب‌های اضافه نمی‌گردد) مگر در مورد سه گروه: کسانی که کار خیر ماندگاری انجام داده‌اند، یا علم و دانش سودمندی از خود به یادگار گذاشته‌اند، یا فرزند صالحی از آنها باقی مانده که برایشان دعا می‌کند.^۱

کسی که صدقه جاریه‌ای از خود به جا گذاشته، از جمله این که بیمارستان، یا درمانگاه، یا مسجد، یا حسینیه، یا پل، یا جاده‌ای ساخته، یا درختی کاشته، یا کتابی نوشته، یا شاگردانی تعلیم نموده که به حال جامعه مفید هستند، یا فرزندان صالح و شایسته‌ای تربیت نموده که برای او دعا کرده و هنگامی که مردم آنها را می‌بینند برای پدر و مادرش طلب رحمت و مغفرت می‌کنند، یا کار خیر ماندگار دیگری کرده، پرونده اعمال چنین انسان‌هایی پس از مرگ هم بسته نخواهد شد.

(ب) در روایت دیگری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم:

«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَأَن لَّهُ أَجْرَهُ وَ مِثْلُ أُجُورِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَأَن عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَ مِثْلُ أُوزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْئًا؛ هر کس

۱. میزان الحکمة، ج ۶، ص ۲۲۲، ح ۱۴۴۰۳.

سنت نیک و خوبی را پایه‌گذاری کند و پس از او مردم به آن عمل کنند خداوند اجر آن کار، و معادل اجر کسانی را که به آن سنت عمل کرده‌اند به او می‌دهد، بدون این که چیزی از اجر عاملان به آن کاسته شود، و هر کس سنت زشت و ناپسندی را پایه‌گذاری کند و پس از او مورد عمل مردم قرار گیرد گنه‌کار است و گناه تمام کسانی که به آن سنت عمل کرده‌اند در نامه اعمالش نوشته می‌شود، بدون این که از گناه عاملان به آن چیزی کم شود»^۱.

خلاصه این که طبق روایات فوق و روایات مشابه،^۲ پرونده اعمال گروهی از انسان‌ها حتی پس از مرگ باز خواهد بود. اکنون این سؤال پیش می‌آید که این روایات با کلام حضرت علی علیه السلام که فرمود: پس از مرگ قادر به کم کردن گناهان و اضافه کردن ثواب‌ها نخواهد بود، چگونه سازگاری دارد؟

جواب: منظور حضرت علی علیه السلام این است که پس از مرگ، انسان نمی‌تواند عملی انجام دهد که سبب کاستن از گناهانش شود یا به خاطر آن عمل، حسنه‌ای بر حسناتش اضافه گردد، و آنچه در دو روایت مذکور آمده، نتیجه اعمالی است که انسان در زمان حیاتش انجام داده است. بنابراین، تعارضی بین روایات مذکور و کلام ارزشمند مولای متقیان علیه السلام وجود ندارد.

۱. میزان الحکمة، ج ۴، ص ۳۱۶، ح ۹۱۱۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۷، باب ۷۳.

حقیقت مرگ برای مؤمنان و افراد بی‌ایمان

مر در نظر انسان‌های باایمان و معتقد به معاد و قیامت، امر وحشتناکی نیست. امام سجاده علیه السلام در پاسخ کسی که از حقیقت مر پرسیده بود، مر را چنین تفسیر کرد:

«الْمَوْتُ لِلْمُؤْمِنِ كَنَزْعِ ثِيَابٍ وَسِخَةِ قُمَّلَةٍ، وَفَكُّ قَيْوُدٍ وَاعْلَالٍ ثَقِيلَةٍ، وَالْاِسْتِبْدَالِ بِاَفْخَرِ الثِّيَابِ وَ اَطْيَبِهَا رَوَائِحٍ... وَ لِلْكَافِرِ كَخَلْعِ ثِيَابٍ فَاحِرَةٍ وَ الثَّقَلِ عَنِ مَنَازِلِ اَنْبِيَاةٍ وَ الْاِسْتِبْدَالِ بِاَوْسَخِ الثِّيَابِ؛ مر برای انسان باایمان مثل بیرون آوردن لباس کثیف چرکین دارای حشرات موذی و باز کردن غل و زنجیرهای سنگین، و پوشیدن پاکیزه‌ترین لباس و معطرترین و خوشبوترین آنهاست و برای انسان‌های غیر مؤمن شبیه درآوردن لباس‌های ارزشمند و فاخر و انتقال از مسکن مانوس و مورد علاقه، و پوشیدن بدترین و کثیف‌ترین لباس‌هاست!»^۱

بنابراین، انسان مؤمن نه تنها از مر وحشت نمی‌کند، بلکه به استقبالش می‌رود، و لذا حضرت علی علیه السلام فرمودند: «وَاللَّهِ لَا بِنُ أَبِي طَالِبٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ اُمِّهِ!؛ به خدای یکتا قسم! علاقه پسر ابوطالب به مر، از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است!»^۲.

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۰، ح ۱۰.

۲. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج ۱، ص ۸۲، خطبه ۵.

پستان مادر برای فرزند شیرخوار، هم غذاست هم دارو و هم نوشیدنی. اگر در اختیارش قرار گیرد گویا تمام دنیا را به او داده‌اند و اگر گرفته شود گویی همه دنیا را از او گرفته‌اند. بنابراین، شیر مادر همه چیز نوزاد و تمام دنیای اوست. مر و شهادت برای علی بن ابی طالب علیه السلام از تمام دنیا مانوس تر است.

در آیات ۶۰ و ۶۱ سوره واقعه در مورد مر چنین آمده است:
 ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ
 وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «ما در میان شما مر را مقدر ساختیم؛
 و هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد. تا شما را به صورت دیگری
 تبدیل کرده و در جهانی که نمی‌دانید آفرینشی (تازه) بخشیم!».
 بنابراین، از نظر قرآن مجید نیز مر یک تغییر شکل و ورود به
 دنیای جدیدی است.

نعمت مرگ!

در عصر یکی از پیامبران پیشین، مردم از خدا خواستند که کسی از آنها نمیرد. این خواسته به اجابت رسید و جمعیت آنها روزبه‌روز بیشتر و بیشتر شد تا اینکه در هر خانه‌ای نبره‌ها و نتیجه‌ها و نوه‌ها و پدرها و پدربزرگ‌ها و اجداد همه با هم زندگی می‌کردند و بسیاری از مردم، تنها وقت رسیدگی به اجداد و فرزندان خود را داشتند و به کارهای دیگر نمی‌رسیدند و زندگی‌شان فلج

شد، لذا از پیشگاه خداوند خواستند که زندگی شان به شکل عادی بازگردد و قانون مر همچون سایر مردم درمورد آنها اجرا شود.^۱

وَعظِ وَاَعظِ خَامُوش!

همان‌گونه که گذشت، از دیدگاه موحدان و کسانی که عمل صالح دارند مر چیز وحشتناکی نیست، بلکه واعظ ارزنده‌ای محسوب می‌شود؛ هرچند ساکت و خاموش است.

چه بسا جنازه‌ای که بر دوش گرفته و آن را به سمت خانه ابدی می‌بریم جوان‌تر و سالم‌تر از ما بوده و اکنون بر سر دستان ما تشییع می‌شود. لازم نیست کسانی که می‌میرند و مایه عبرت دیگران می‌شوند مسن‌تر و ناسالم‌تر از ما باشند؛ به‌ویژه در عصر و زمان ما که با این همه حوادث غیر منتظره و بیماری‌های فراوان، این مسأله عادی شده است. آیا این بدن‌های خاموش واعظ نیستند؟! آیا این جنازه‌ها با زبان بی‌زبانی نمی‌گویند: «ما جلو رفتیم و شما هم پشت سر ما خواهید آمد، پس مراقب اعمال و رفتارتان باشید»؟! آیا برای چنین زندگانی‌ای که هیچ اعتباری ندارد و پایانش برای هیچ کس معلوم نیست واحدی نمی‌داند که در کدام سرزمین جان خواهد داد، این قدر حرص و جوش زدن و از هر طریقی و به هر شکلی به جمع‌آوری مال دنیا پرداختن، سزاوار است؟

۱. میزان الحکمة، ج ۸، ص ۲۰۸، ح ۱۹۱۵۹.

داستان عبرت آموز مرگ سلیمان پیامبر ﷺ

در قرآن مجید تنها داستان مرگ یک پیامبر بیان شده و آن حضرت سلیمان ﷺ است. پیامبری که بر جن و انس حکومت می کرد و نیروی عظیم باد در اختیارش بود و به راحتی به هر نقطه ای که می خواست سفر می کرد. قرآن مجید می گوید: برای پذیرایی از میهمانانش دیگ های بسیار بزرگی^۱ در زمین نصب کرده بود که به دلیل بزرگی قابل حمل و نقل نبود. نردبان های بزرگی داخل آنها گذاشته بودند که افراد برای شستشوی آنها به داخل شان بروند! خلاصه این که حکومت و سلطنتی بی نظیر داشت. اما داستان مرگ

این پیامبر پر قدرت عبرت آموز است. قرآن مجید در این زمینه می فرماید: ﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾؛ «(با این همه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، آنها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده زمین [=موریانه] را در حالی که عصای او را می خورد (تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی ماندند».^۲ آری، هنگامی که فرشته مرگ به سراغ حضرت سلیمان ﷺ رفت،

۱. سوره سبأ (۳۴)، آیه ۱۳.

۲. سوره سبأ (۳۴)، آیه ۱۴.

حتی اجازه نشستن به وی نداد و ایستاده جانش را ستاند و در یک لحظه همه چیز تمام شد. اما به خواست خدا این جسد بی جان با تکیه بر عصا سرپا ایستاده بود. موریانه شروع به خوردن عصا کرد، ناگهان عصا شکست و جسد سلیمان علیه السلام بر زمین افتاد و اینجا بود که همه از مر آن حضرت مطلع شدند.

آیا فرو ریختن آن حکومت با عظمت توسط یک موریانه عبرت نیست؟ آیا بیان قصه مر حضرت سلیمان علیه السلام با آن سلطنت خیره کننده اش از میان صد و بیست و چهار هزار پیامبر، موعظه و پند و اندرز نیست؟

شما به هر کجا که بررسی به عشری از اعشار حکومت سلیمان علیه السلام نمی رسی، که عاقبت آن هم مر است، پس این همه حرص و جوش برای دنیا چرا؟

مرگ فقط برای همسایه نیست!

همان گونه که حضرت علی علیه السلام فرموده است، مر بهترین واعظ است به شرط این که در مورد آن بیندیشیم و از سرگذشت مردگان عبرت بگیریم.

بعضی از غافلان در مجالس فاتحه شوخی کرده و می خندند. خیال می کنند این سرنوشت فقط برای دیگران رقم می خورد و در انتظار آنها نخواهد بود. حضرت علی علیه السلام در تشییع جنازه یکی از

مسلمانان به بعضی از این‌گونه افراد برخورد کرد و خطاب به آنها فرمود:

«كَانَ الْمَوْتُ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَانَ الْحَقُّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَانَ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرًا عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ! نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَائِهِمْ، وَنَأْكُلُ تَرَاتِهِمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ! ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ، وَزُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ!؛ گویا مر در این دنیا بر غیر ما نوشته شده و حق بر غیر ما واجب گشته و گویا این مردگانی که می‌بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می‌گردند. آنها را در قبرشان می‌گذاریم و میراث آنها را می‌خوریم، گویا پس از آنها جاودانه خواهیم ماند. ما هر واعظ و اندرزدهنده‌ای را فراموش کرده‌ایم و هدف مصائب سنگین و آفاتی که هر اصل و فرع را نابود می‌کند قرار گرفته‌ایم».^۱

برخی از صحنه‌های عبرت‌آموز را مکرر می‌بینیم، اما عبرت نمی‌گیریم. از خداوند می‌خواهیم که توفیق عبرت از این واعظ را عنایت فرماید!

چگونه غصه‌ها را از بین ببریم؟

به ما گفته‌اند: اگر غم و غصه‌هایتان زیاد شد سری به قبرستان

۱. نهج البلاغه، ترجمه گویا و شرح فشرده، ج ۳، ص ۲۶۶، حکمت ۱۲۲.

بزیند، تا غم‌ها زایل شود،^۱ چون غالباً غم و غصّه‌ها مربوط به دنیا و مسائل مادی است؛ اما وقتی که به قول شاعر:

هر که باشی وز هر جا بررسی آخرین منزل هستی این است^۲

باور کنیم که سرانجام باید دنیا و تمام متعلقات آن را رها کرد و دست خالی به جهان آخرت رفت، غم و غصّه‌ها پایان می‌پذیرد. خلاصه این‌که پنجمین واعظ مر است و جنازه‌های خاموش و استخوان‌های پوسیده اموات و قبرهای ساکت و بی‌صدا، سراسر پند و اندرز و موعظه‌اند.

واعظ ششم: واعظ درون

خداوند متعال در درون وجود هر انسانی واعظی قرار داده که اگر کار نیک و شایسته‌ای کند او را تشویق کرده و چنانچه دست به کار زشتی بزند او را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد. این واعظ درونی همانی چیزی است که از آن به «وجدان اخلاقی» تعبیر می‌شود و خداوند متعال نام آن را نفس لّوامه گذاشته است؛ آنجا که می‌فرماید: «لَا أُفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ»؛ «سوگند به روز قیامت، و سوگند به نفس ملامتگر (و وجدان بیدار، که رستاخیز حق است!)».^۳

۱. میزان الحکمة، ج ۸، ص ۲۲۲، ح ۱۹۲۴۶.

۲. دیوان پروین اعتصامی، ص ۴۱۶ (آخرین صفحه).

۳. سوره قیامت (۷۵)، آیات ۱ و ۲.

عذاب وجدان

این وجدان بیدار و روح ملامتگر آن قدر مهم است که خداوند به آن سوگند یاد کرده است. هنگامی که کار زشتی صورت می‌گیرد نفس لوّامه، یا همان واعظ درون، شروع به سرزنش انسان کرده، او را عذاب می‌دهد و ناراحت می‌کند، تا آنجا که شخص گناهکار و ادار به اعتراف می‌شود. قاتلانی بودند که به چنگ قانون نیفتاده و به سزای اعمالشان نرسیدند. اما سال‌ها پس از ارتکاب جرم، خود را معرفی کردند تا مجازات شوند. هنگامی که از آنها پرسیده شد: چرا خود را معرفی کردید؟ گفتند: عذاب وجدان ما را رها نکرد، شب خواب راحت نداشتیم، از درون پی‌درپی مورد شکنجه وجدان و شلاق‌های نفس لوّامه بودیم!

عذاب وجدان گاهی صاحبش را آن قدر ملامت می‌کند که سلامتی‌اش را گرفته و او را راهی بیمارستان روانی می‌کند! و گاهی آن قدر شدید است که مجرم برای رهایی از آن دست به خودکشی می‌زند.

خلبان هواپیمایی که دو شهر هیروشیما و ناکازاکی ژاپن را بمباران شیمیایی کرد و حدود ۱۵۰ هزار کشته و به همین مقدار مجروح و مصدوم بر جای گذاشت، و این دو شهر را تبدیل به ویرانه کرد، از عذاب وجدان در امان نماند. پس از این جنایت بی‌سابقه، همواره مورد شکنجه وجدان قرار داشت تا در نهایت،

سلامتی و آرامشش را از دست داد و دست به خودکشی زد!^۱ و اعظ درون حقیقتی است که نباید آن را فراموش کرد.

دادگاه عجیب وجدان

خداوند متعال در آیات اوّل و دوم سوره قیامت - که متن و ترجمه‌اش گذشت - ابتدا به روز قیامت قسم خورده، سپس به نفس لّوأمه؛^۲ یعنی وجدان بیدار، قیامت کوچکی است در کنار آن قیامت عظیم و بزرگ .

هنگامی که محاکمه‌ای در دنیا صورت می‌گیرد قاضی، مدّعی، مدّعی علیه، شهود، و وکیل مدافع، افراد مختلفی هستند؛ اما در دادگاه الهی در جهان آخرت همه اینها یکی است، و لذا خداوند متعال پس از دادن نامه اعمال انسان، خطاب به وی می‌فرماید:

﴿اَفْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾؛ «نامه اعمال) خود را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابرس خویش باشی».^۳ آری، در دادگاه الهی هر کس به حساب خود می‌رسد، نه نیازی به قاضی است که بتوان با رشوه او را خرید، نه شاهدی مطالبه

۱. روایت‌ها و حکایت‌ها، ص ۲۰۲.

۲. «لا» در دو آیه مذکور زاید، و به معنای تأکید است، یعنی خداوند به «روز قیامت» و «نفس لّوأمه» سوگند مؤکد خورده است.

۳. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۴.

می‌شود که شهادت دروغین بدهد، و نه وکیل مدافع مورد نیاز است، چون ابهامی وجود ندارد و همه چیز روشن و آشکار است. با وجود تجسّم اعمال، همه ابهامات از بین می‌رود. وقتی که خداوند قادر متعال اعمالی را که انسان‌ها در دنیا انجام داده‌اند با تمام جزئیات منعکس و مجسم کند، دیگر نیازی به قاضی و شاهد و وکیل مدافع نخواهد بود و انسان خود، حسابرس خویش خواهد بود.

وجدان انسان هم همین‌گونه است، وجدان بیدار، خود شاکی و خود قاضی و خود شاهد خواهد بود و نیازی به وکیل مدافع ندارد و با رشوه هم نمی‌توان او را فریب داد.

فراز و فرود وجدان

خداوند متعال نیروی ارزشمندی به نام نفس لّوامه در وجود انسان آفریده است که اگر به توصیه‌ها و هشدارهای او گوش دهد روزبه‌روز قوی‌تر شده و مراحل کمال را طی می‌کند، تا آنجا که در صورت تداوم، به مقام نفس مطمئنّه رسیده و مخاطب این خطاب الهی می‌شود که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾؛ «تو ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او

خشنودی و هم او از تو خشنود است. پس در سلک بندگان (خالص) من در آی و در بهشتم وارد شو!»^۱

اما اگر به هشدارها و ملامت‌های وجدان گوش ندهد روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شود، تا آنجا که در صورت تداوم، وجدانش خواهد مرد و او شخص بی‌وجدانی می‌شود. انسان‌های بی‌وجدانی همچون داعشی‌ها که اثری از وجدان الهی در وجودشان نیست، یا امثال ابن‌زیادها و حجاج‌ها که دست به هر کاری می‌زدند، چون به نصیحت‌های واعظ درون گوش نداده و در مقام توبه و جبران برنیامدند، دیگر واعظی نماند که آنها را نصیحت کند. وای بر انسانی که وجدانش بمیرد، که مشمول آیه زیر می‌شود:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ «به یقین، گروه زیادی از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل‌ها [عقل‌ها]ی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند، اینها همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چون امکان هدایت دارند، ولی بهره نمی‌گیرند)».^۲

۱. سوره فجر (۸۹)، آیات ۲۷-۳۰.

۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۹.

چنین کسانی در ظاهر انسان‌اند؛ اما نشانه‌ای از انسانیت ندارند! به ظاهر چشمانشان سالم است؛ ولی واقعیات را نمی‌بینند! گوش و وسیلهٔ شنوایی دارند؛ اما حقایق را نمی‌شنوند! صاحبان این اوصاف، مانند چهارپایان، بلکه گمراه‌تر از آنها هستند!

سؤال: چرا چنین انسان‌هایی از حیوانات گمراه‌ترند؟
جواب: دلیل آن روشن است، چهارپایان استعداد ترقی و رسیدن به مقام مطمئن را ندارند؛ ولی انسان دارای این استعداد هست و به قول شاعر:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت^۱

بنابراین چون حیوانات چنین استعدادی ندارند و انسان‌ها دارند، اگر از آن استفاده نکنند، پست‌تر از حیوانات خواهند شد. در عصر و زمان خود کسانی را می‌بینیم که وجدانشان مرده است. سران کشورهای ظالم و ستمگر از این قبیل‌اند. کسانی که می‌گویند: «برای ما مهم نیست تمام مردم یک شهر با گاز سمی و سلاح‌های کشتار جمعی بمیرند؛ بلکه کسب درآمد بیشتر و دلارهای فراوان‌تر مهم است!».

چنین انسان‌هایی هیچ منطق و وجدانی ندارند و واعظ درویشان

۱. موعظ سعدی، ص ۱۲۲، غزل ۱۶.

مرده است. چنین افرادی حرف حساب نمی‌فهمند و همچون چهارپایان، بلکه پست‌تر و گمراه‌تر از آنها هستند.

واعظ درون در آیات قرآن

قرآن مجید در چند مورد به نفس لَوَّامه و واعظ درون اشاره کرده است؛ به دو مورد آن توجه بفرمایید:

۱. داستان حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا

پس از آن‌که زلیخا نقشه‌های متعددی برای رسیدن به هدفش کشید و شکست خورد و مشکلات زیادی برای حضرت یوسف علیه السلام ایجاد کرد و صدمات فراوانی به آن حضرت زد، بالاخره زنان همراه با او به پاکی یوسف پیامبر علیه السلام شهادت دادند و زلیخا هم زبان به اعتراف گشود. به آیات ۵۱ تا ۵۳ سوره یوسف توجه بفرمایید:

﴿قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتُ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ * وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «(پادشاه، آن زنان را طلبید و) گفت: «هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟» گفتند:

«منزه است خدا، ما هیچ (خطا و) عیبی در او نیافتیم!» (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الان حق آشکار شد، من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم و او از راست‌گویان است. این سخن را به خاطر این گفتم تا بدانند من در غیاب، به او [= یوسف] خیانت نکردم و خداوند مکر خائنان را هدایت نمی‌کند. من خودم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها امر می‌کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. پروردگارم آمرزنده و مهربان است».

برخی از مفسران جمله «و ما ابری نفسی...» را به حضرت یوسف علیه السلام نسبت داده‌اند؛^۱ در حالی که قرینه وجود دارد که مربوط به آن حضرت نیست، بلکه کلام زلیخاست. گویا زلیخا می‌گوید: من آن زمان گرفتار نفس امّاره بودم، اما اکنون گوش به ملامت‌های نفس لوامه داده و بر اثر حوادث مختلف وجدانم بیدار شده است و به وعظ و اعظ درونم گوش داده و لب به اعتراف گشوده‌ام. این که من زن عزیز مصرم اشکالی ندارد و اگر عواقبی داشته باشد می‌پذیرم، اما وجدانم آرام می‌گیرد و از شکنجه‌های آن رها می‌شوم.

۲. داستان حضرت ابرهیم علیه السلام و بت پرستان

روز عید که همه بت پرستان به خارج شهر رفته بودند و حضرت

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۱۴.

ابراهیم علیه السلام تنها در شهر مانده بود، فرصت را مناسب دید و وارد بت‌خانه شد و تمام بت‌ها جز بت بزر را شکست. سپس تبر را بر گردن بت بزر آویخت تا شاید بت پرستان را از خواب غفلت بیدار کند. مردم به شهر بازگشتند و به سراغ بت‌ها رفتند و بت‌خانه را ویرانه یافتند و با خود گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده و به آنها ظلم روا داشته است؟

گفتند: جوانی به نام ابراهیم هست که همواره بت‌ها را تهدید می‌کرد، حتماً کار او بوده است.

حضرت ابراهیم علیه السلام را حاضر کرده و شروع به محاکمه او کردند. آن حضرت در جواب فرمود: «مگر نمی‌بینید تبر در دست بت بزر است؟ حتماً از دست آنها عصبانی شده و با تبر همه آنها را درهم شکسته است! اگر قادر به سخن گفتن هستید، از خود آنها بپرسید!» در اینجا بود که وجدان بت پرستان بیدار شد. خداوند در مورد این لحظه و عکس‌العمل آنها چنین می‌فرماید: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»؛ «آنها به (وجدان) خویش بازگشتند و (به خود) گفتند: «حقاً که شما ستمکارید!»^۱

واعظ درونشان بیدار شده و شروع به ملامت آنها کرد: «بت‌هایی که قادر به مراقبت و دفاع از خود نیستند، چگونه می‌خواهند از شما حفاظت کرده و مشکلاتتان را برطرف نموده و خواسته‌هایتان را

۱. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۶۴

اجابت کنند؟» اما افسوس که این بیداری وجدان کوتاه‌مدت و موقت بود. به آیه بعد توجه کنید:

﴿ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾؛ «سپس بر سرهایشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند): تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند».^۱

حضرت ابراهیم علیه السلام که گویا منتظر چنین اقرای از آنها بود در جواب فرمود: «چرا بت‌هایی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارند و نه می‌توانند زبانی به شما برسانند. اف بر شما و بر این بت‌هایی که می‌پرستید! آیا در مورد اعتقاداتتان نمی‌اندیشید؟».^۲

نتیجه این که ششمین واعظ، واعظ درون است، که باید سعی کنیم زنده بماند، چراکه تا وقتی زنده باشد در مسیر صحیح گام خواهیم برداشت و روزبه‌روز مراحل بالاتری از کمال را طی خواهیم کرد، تا آنجا که به مقام نفس مطمئنه خواهیم رسید و وارد بهشت خاص و ویژه خواهیم شد. وای به روزی که بر اثر گناه و معصیت زیاد، این واعظ بمیرد و انسان، بی‌وجدان شود، که دیگر راه نجاتی نیست.

۱. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۶۵.

۲. سوره انبیاء (۲۱)، آیات ۶۶ و ۶۷.

این‌که توصیه شده پس از ارتکاب گناه به سرعت توبه کنید^۱ برای این است که نفس لَوّامه ضعیف نشود. با توبه از گناهان و عبادت و بندگی، وجدان تقویت می‌شود. بنابراین، دعا کنید و توسّل بجوئید و از خداوند بخواهید که این وجدان اخلاقی همواره بیدار باشد و روزبه‌روز ترقی کند و تا آخر عمر از فعالیت باز نایستد که سبب نجات انسان خواهد شد.

خدایا! گوش شنوایی برای شنیدن وعظ و اعظ درون به ما عنایت فرما!

آخرین واعظ از واعظان هفت‌گانه، جهان هستی است. به یک معنا همه عالم واعظ محسوب می‌شود و چیزی در عالم نیست که به ما وعظ و پند و اندرز ندهد.

قاعده لطف

ممکن است کسی بپرسد: چرا خداوند متعال این همه واعظ برای بشر قرار داده؟ آیا این کار بر خداوند لازم بوده است؟ در پاسخ می‌گوییم: واعظان هفت‌گانه مقتضای قاعده لطف است.

توضیح: از آنجا که خداوند انسان را برای سعادت و بندگی

۱. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۲۳۳۰.

آفریده، باید عوامل و اسبابش را هم فراهم کند؛ پیامبرانی بفرستد، کتاب‌های آسمانی نازل کند، دستور به تهذیب اخلاق دهد و واعظانی را مأمور و عظ بشر کند تا بشر به مقصد نهایی برسد. متکلمین و دانشمندان عقاید، قاعدهٔ لطف را در چهار جمله به شرح زیر تعریف کرده‌اند:

«اللطف هو ما يكون المكلف معه اقرب الى فعل الطاعة، و ابعد من فعل المعصية، و لم يكن له حظ في التمكين، و لم يبلغ حد الالغاء؛ آنچه که انسان را به اطاعت خداوند نزدیک، و از معصیت و نافرمانی‌اش دور کند و جنبهٔ مقدّماتی داشته (و خود تکلیف نباشد) و ما را مجبور به انجام کاری نکند، قاعدهٔ لطف است»^۱

این لطف بر خداوند متعال مطابق حکمتش لازم است.

برای روشن‌تر شدن این بحث به یک مثال توجّه بفرمایید:

اگر بخواهید میهمان عزیزی را دعوت کنید و بدانید بدون دعوت کتبی خواستهٔ شما را اجابت نمی‌کند، چنانچه قصد جدّی و تصمیم قطعی برای این کار داشته باشید، حتماً به صورت کتبی او را دعوت خواهید کرد. حال اگر بدانید این میهمان عزیز علاوه بر دعوت‌نامهٔ مکتوب، باید پیک مخصوص هم به سراغ او برود، چنانچه در کارت‌ان مصمّم باشید پیک هم خواهید فرستاد؛ چون

۱. کشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص ۱۰۶.

خودداری از دعوت کتبی و ارسال پیک مخصوص، نقض غرض محسوب می‌شود و برخلاف حکمت است. خداوندی هم که ما را برای اطاعت و سعادت و بندگی و تهذیب اخلاق آفریده، باید مقدماتش را فراهم کند. آمدن پیامبران و امامان علیهم‌السلام و نازل کردن کتاب‌های آسمانی مستند به قاعده لطف است.

هنگامی که گفته می‌شود: «انَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱ خداوند باید و اعظانی قرار دهد که ما را به سوی فضایل اخلاقی سوق داده و از رذایل اخلاقی دور کند. بنابراین، وجود این همه واعظ نباید سبب تعجب و سؤال شود، که اینها همه به مقتضای قاعده لطف است و لزوم آن در علم کلام به اثبات رسیده است.^۲

واعظ درون در کلام امیرالمؤمنین و امام باقر علیهما السلام

حضرت علی علیه السلام در مورد اهمیت فوق‌العاده واعظ درون فرمودند: «أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ؛ آگاه باشید! کسی که واعظ درونی نداشته باشد خداوند او را (درمقابل و سوسه‌های شیطان، و سوسه‌های نفس، مشاکل دنیا و آخرت) حفظ نمی‌کند».^۳

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۶، ح ۵۲۱۷.

۲. پیام امام، ج ۴، ص ۱۶۱ و ۱۶۲.

۳. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۶۲، ح ۲۲۱۵۸.

امام باقر علیه السلام در مورد جایگاه والای واعظ درون چنین فرمودند: «مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظًا، فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُ شَيْئًا؛ کسی که خداوند متعال واعظی از درون برایش قرار نداده باشد، موعظه‌ها و اندرزهای مردم فایده‌ای برایش ندارد».^۱

یعنی واعظ اصلی واعظ درون است، اگر نباشد، آیات قرآن، سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و درس‌های عبرت تاریخ گذشتگان و مر عزیزان، اثری در او نخواهد گذاشت. بنابراین، اگر طالب اثربخشی بقیه موعظ هستید و حفاظت الهی را می‌خواهید، به تقویت واعظ درون خود بپردازید.

واعظ هفتم در کلام معصومین علیهم السلام

این‌که همه عالم هستی واعظ انسان است در روایات مختلفی منعکس شده، که به سه نمونه آن قناعت می‌کنیم:

۱. حضرت علی علیه السلام در روایتی فرمودند: «إِنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ عِبْرَةً لِدَوَى اللَّبِّ وَ الْاِعْتِبَارِ؛ در هر چیزی برای انسان‌های عاقل و فهمیده موعظه و عبرت است».^۲
۲. در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «لِلْكَيْسِ فِي كُلِّ

۱. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۶۲، ح ۲۲۱۶۰.

۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۸۴.

شَیْءٍ اِتِّعَازُ؛ برای انسان باهوش و فهمیده و باکیاست، در همه چیز موعظه است»^۱.

۳. طبق نقلی هارون الرشید نامه‌ای به امام کاظم علیه السلام نوشت و از آن حضرت درخواست موعظه کرد. علت این درخواست، یا مسائل سیاسی بود، یا این که ظالمان هم گاهی وجدانشان به طور موقت بیدار می‌شود و طالب حقیقت می‌شوند.

به هر حال، به امام علیه السلام عرض کرد: «ما را موعظه کن، موعظه‌ای مختصر و کوتاه!» امام کاظم علیه السلام موعظه‌ای کرد که مختصرتر از آن ممکن نبود و در عین حال مفهوم و مضمون بسیار والا و بلندی داشت؛ فرمود:

«مَا مِنْ شَیْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هر چیزی که چشمت آن را می‌بیند موعظه است»^۲.

حقیقتاً همه چیز موعظه است؛ آسمان، زمین، قطره‌های باران، بر های درختان و دیگر موجودات، همه و همه پند و اندرزند.

چگونه جهان هستی موعظه است؟

برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق به چند نمونه توجه بفرمایید:

۱. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۴۳۰، ح ۲۱۹۸۵.

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۴، ح ۱۴.

۱. وعظ کهنسالی

پیرمرد قدخمیده‌ای را می‌بینید که به سمت خانه‌اش در حرکت است. مسیر کوتاه خانه را به سختی طی کرده و چندین بار مجبور به نشستن و استراحت و تجدید قوا می‌شود. این فرد کهنسال همیشه این‌طور نبوده، بلکه روزی جوانی پر نشاط و پر قدرت بوده که مسیر فوق را در مدت بسیار کوتاهی طی می‌کرده؛ اما اکنون گذشت روزگار با وی چنین کرده است. آیا دیدن این پیرمرد پند و اندرز نیست؟!

۲. پند موی سفید

یکی از نویسندگان محترم روزی مرا دید و گفت: آمده‌ام حلالیت بطلبم. گفتم: چه چیز باعث شد که به فکر حلالیت طلبیدن افتادی؟
گفت: «خود را در آینه نگاه می‌کردم، موی سفیدی در میان موهایم دیدم. همین موی سفید مرا موعظه کرد و گفت: مراقب باش که به سوی مرگ در حرکت هستی! ولذا به فکر حلالیت گرفتن افتادم». آری، یک تار موی سفید در سر یا صورت انسان، می‌تواند مایهٔ پند و اندرز او باشد.

۳. اندرز بیماری

بیماران هم موعظه‌اند؛ هم برای انسان‌های سالم و هم برای خودشان.

چندی قبل برای آزمایشات پزشکی به بیمارستان رفته بودم. شخصی را در سی‌سی‌یو دیدم که با عجله و شتاب مشغول نوشتن بود! گفتم: چه می‌کنی؟ گفت: «از مرگ غافل بودم و این بیماری مرا از خواب غفلت بیدار کرد، مشغول نوشتن بدهی‌ها و وصایای خود هستم!».

بیماری به انسان اندرز می‌دهد که این دنیا جای ماندن و بقا نیست و بالاخره باید از آن دل کند، پس به فکر جبران کاستی‌ها و خطاهایت باش و زاد و توشه‌ای برای سفر طولانی و پرفراز و نشیب پیش رو تهیه کن.

اگر انسان چشم بینا و گوش شنوا داشته باشد در دنیویار عالم موعظه است، کاخ‌های فرسوده، قبرهای درهم شکسته خاموش، تاریخ گذشتگان، همه به ما پند و اندرز می‌دهد.

۴. موعظهٔ موزه‌ها

مردم به موزه‌ها رفته و به تماشای آثار موجود در آن پرداخته و به تاریخ گذشتهٔ خود افتخار می‌کنند، در حالی که موزه‌ها هم موعظه و نصیحت‌های مهمی دارند. هنگامی که (به‌عنوان مثال) شمشیر نادرشاه افشار، یا کلاه‌خود شاه اسماعیل صفوی، یا نگین زرین فلان ملکه را در آنجا می‌بینیم، به ما پند می‌دهد که صاحبان این اشیا هرچه را که داشتند گذاشتند و رفتند، شما هم باید همین کار را کنید، پس به دنیا دل نبندید.

بنابراین، موزه‌ها جای عبرت گرفتن و پند گرفتن است، نه افتخار کردن.

اکنون متوجه می‌شویم که چطور همه عالم هستی موعظه است و چرا امام کاظم علیه السلام فرمود: هر چه می‌بینی پند و اندرز است.

واعظ هفتم در قرآن

قرآن مجید تعبیرات زیبا و بیدارکننده‌ای در این زمینه دارد؛ به دو نمونه آن توجه بفرمایید:

۱. نصیحت پاییز

خداوند متعال در آیه شریفه ۲۱ سوره زمر می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾؛ «آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد و آن را به صورت چشمه‌هایی در زمین وارد کرد، سپس با آن زراعتی را می‌رویاند که رنگ‌های مختلف دارد، بعد آن گیاه، خشکیده می‌شود به گونه‌ای که آن را زرد و بی‌روح می‌بینی؛ سپس آن را درهم می‌شکند و خرد می‌کند؟! در این مثال تذکری است برای خردمندان (از ناپایداری دنیا)».

یکی از عنایات پروردگار به موجودات ساکن کره زمین این

است که خاک روی این کره را از دو بخش آفریده است: بخش نفوذپذیر و بخش نفوذناپذیر. خاک قسمت روئین زمین تا عمق خاصی نفوذپذیر، و خاک‌های پس از آن نفوذناپذیر می‌باشد و این سبب می‌شود باران‌هایی که می‌بارد جذب زمین شده و در دل آن ذخیره گردد و سپس به صورت چشمه‌ها و قنات‌ها و چاه‌ها به تدریج مورد استفاده موجودات قرار گیرد.

حال اگر تمام خاک کره زمین نفوذناپذیر بود و باران‌ها و آب‌های روی خاک‌ها جذب نمی‌شد مشکلات فراوانی برای زندگی ما انسان‌ها و دیگر موجودات پیدا می‌شد و چنانچه تمام خاک کره زمین نفوذپذیر بود، تمام آب‌ها جذب اعماق زمین می‌شد و دیگر نه از چشمه‌ها خبری بود، نه از قنات‌ها، و نه از آب‌های زیرزمینی.

به هر حال، خداوند در آیه فوق سخن از زراعتی به میان آورده که عمرش حدود شش ماه است و پس از آن نابود می‌شود. این حقیقت هم به ما پند و اندرز می‌دهد که اگر هفتاد سال یا صد سال و یا صد و بیست سال عمر کنی، بالاخره باید از این جهان کوچ نمایی.

به ما موعظه می‌کند که دنیایی که در آن زندگی می‌کنی دوام و بقایی ندارد و ناپایدار است، بنابراین از بر های زرد خشکیده پاییز عبرت بگیر و به دنیا وابسته مشو.

۲. مواظف هفت‌گانه

نمونهٔ دیگر از آیات قرآن، آیهٔ شریفهٔ ۱۶۴ سورهٔ بقره است. آیهٔ فوق اشاره به هفت چیز دارد که همه مواظف‌اند؛ می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ «در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی‌هایی که در دریا به نفع مردم در حرکت‌اند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مردنش حیات بخشیده و انواع جنبنندگان را در آن گسترده ساخته و (همچنین) در وزش بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته‌اند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند».

عجایب حیرت‌انگیز آسمان و ستارگان

درک و دید انسان نسبت به آسمان در طول تاریخ متفاوت بوده است. زمانی بود که وقتی به آسمان می‌نگریست تصور می‌کرد آسمان همچون سقفی است که ستاره‌ها، میخ‌های نورانی کوبیده شده بر روی آن هستند و چیزی بیش از این نیست.

«هیأت بطلمیوس» این تصوّر را باطل اعلام کرد و گفت: کراتی

در اطراف کره زمین هستند همانند بلور، که ستاره‌ها در دل این کرات بلورین نقش بسته‌اند. با حرکت کرات بلورین ستارگان نیز همراه آنها حرکت می‌کنند. هیأت بطلمیوس هزار و پانصد سال حاکم بود.

بعد، هیأت جدید آمد و اعلام کرد که زمین مرکز عالم نیست و جهان هستی به قدری بزرگ است که قابل محاسبه نیست. سپس فاصله ستاره‌ها را با سال نوری محاسبه کردند.

توضیح: نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر راه را طی می‌کند. یعنی اگر شب، چراغی در نقطه‌ای روشن شود و فاصله آن نقطه تا جایی که ما هستیم سیصد هزار کیلومتر باشد، یک ثانیه طول می‌کشد تا آن نور به ما برسد و اگر ۶۰۰ هزار کیلومتر باشد دو ثانیه، و اگر هجده میلیون کیلومتر باشد شصت ثانیه طول خواهد کشید. خلاصه این که نور سرعت سیر محدود و معینی دارد و فاصله ستاره‌ها را با سال نوری حساب می‌کنند. نور در یک ثانیه می‌تواند هفت و نیم بار دور کره زمین بچرخد؛ چون کمربند زمین ۴۰ هزار کیلومتر است. یعنی اگر بشر موفق شود وسیله‌ای بسازد که مطابق سرعت نور حرکت کند، می‌تواند در ظرف یک ثانیه، هفت و نیم بار دور کره زمین بچرخد.

ستارگانی هستند که یک میلیون سال نوری با ما فاصله دارند! برخی دیگر ۱۰۰ میلیون سال نوری و برخی دیگر از آنها

فوق العاده دورتر هستند و یک میلیارد سال نوری فاصله دارند! در سال‌های اخیر نیز ستاره‌هایی با فاصله ۱۳ میلیارد سال نوری! شناسایی شده است!

کدام آسمان را می‌بینیم؟

نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که آنچه اکنون از آسمان می‌بینیم، برای زمان حال نیست، بلکه مربوط به گذشته است، یعنی اگر فاصله ستاره‌ای با ما یک میلیون سال نوری است، آنچه اکنون از این ستاره می‌بینیم مربوط به یک میلیون سال نوری قبل است و وضعیت فعلی این ستاره یک میلیون سال نوری بعد به بشر می‌رسد! عجیب است که انسان قادر به دیدن یک ثانیه قبل دور و اطرافش نیست، اما به آسمان که نگاه می‌کند تمام آن متعلق به گذشته است و امکان ندارد زمان فعلی آسمان را مشاهده کند! شاید ستاره‌ای که اکنون می‌بینیم هزاران سال قبل از بین رفته باشد و نورش پس از طی کردن فاصله، اکنون به ما رسیده باشد! عجب آسمان با عظمت و پر رمز و رازی است!

دو درس مهم

اکنون موقعیت خود را در عالم هستی محاسبه می‌کنیم. بعضی از

دانشمندان گفته‌اند: مثل کره خاکی ما در برابر عالم هستی، مثل یک دانه خشخاش در برابر اقیانوس است. حال محاسبه کنید مثل یک انسان در مقابل جهان هستی چیست؟!

از آنچه که در مورد آسمان و عجایب خیره‌کننده‌اش گفته شد دو درس مهم عقیدتی و اخلاقی می‌گیریم:

درس عقیدتی: این تشکیلات عظیم و گسترده عالم هستی بی حساب و کتاب نیست. آفریدگار عالم ومدبّر و حکیمی وجود دارد که آن را اداره می‌کند، و این درس خداشناسی مهمی است.

درس اخلاقی: مهم‌ترین درس اخلاقی که می‌توان گرفت، درس تواضع و فروتنی است. اگر کره زمین در برابر عالم هستی همچون دانه خشخاش در برابر یک اقیانوس پهناور است، من چه هستم؟ چقدر کوچکم؟ حقیقتاً اگر انسان به این امور بیندیشد تکبر و خودبرتربینی از او فاصله می‌گیرد و تواضع و فروتنی جایگزین آن می‌شود. این که قرآن مجید و امام علی علیه السلام و حضرت کاظم علیه السلام فرمودند: «هر چه که می‌بینی موعظه است» واقعاً همین‌طور است به شرط این که چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم.

«بشر حافی» و تفکر در کلام امام علیه السلام

اگر در آنچه که می‌بینیم، یا می‌شنویم به‌درستی بیندیشیم، ممکن

است مسیر زندگی‌مان تغییر کند، این مطلب در تاریخ نمونه‌های فراوانی دارد:^۱

در حالات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نوشته‌اند که یک جمله آن حضرت انسان گنهکاری را که غرق در گناه بود نجات داد. شخصی به نام «بشر» بود که ثروت فراوانی داشت و در خانه‌ای وسیع و بزرگ زندگی می‌کرد و همانند برخی از ثروتمندان از خدای خبر، به عیش و نوش می‌پرداخت و صدای ساز و آواز از خانه‌اش بلند بود.

روزی امام هفتم علیه السلام از جلوی خانه‌اش عبور می‌کرد. از کنیزش که برای بیرون گذاشتن زباله‌ها جلوی در خانه بود، پرسید: صاحب این خانه بنده (برده) است یا آزاد؟ کنیز عرض کرد: آقا جان! این چه سؤالی است که می‌پرسید؟! مگر می‌شود با این همه ثروت و دارایی بنده باشد! امام علیه السلام فرمود: درست می‌گویی، اگر بنده بود از مولایش می‌ترسید!

وقتی کنیز به خانه بازگشت، بشر از او علت تأخیرش را پرسید. کنیز گفتگوی مذکور را برای مولایش نقل کرد. بشر با شنیدن سخن امام علیه السلام تفکری کرد و تکانی خورد و با پای برهنه به دنبال امام علیه السلام دوید. خدمت آن حضرت رسید و اظهار ندامت و پشیمانی نمود.

۱. شرح این مطلب را در کتاب «عاقبت بخیران عالم» مطالعه فرمایید.

و به طور جدی از گذشته‌اش توبه کرد و به مسیر تازه‌ای گام نهاد و یکی از زهاد معروف جهان اسلام شد و چون در لحظه بیداری با پای برهنه خدمت امام علیه السلام رسید، بشر «حافی» لقب گرفت. نقل می‌کنند که از آن به بعد، همواره با پای برهنه راه می‌رفت.^۱

برخی جمله عجیبی نقل می‌کنند و آن این‌که خداوند در قرآن مجید فرموده است: «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا»؛ «و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده‌ای قرار داد»^۲ و چون تمام کره زمین بساط خداست باید ادب را رعایت کرده و روی آن با کفش راه نرفت!^۳

به هر حال، یک موعظه امام کاظم علیه السلام چنین انقلابی در بشر حافی ایجاد کرد.

بنابراین، مشکل در کمبود واعظ نیست، بلکه مشکل در آمادگی ماست. اگر چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم، جهان پر از واعظ است. امیدوارم خداوند به همه ما گوش شنوا و چشم بینا عنایت فرماید.

سؤال: آیا ظالمان و فاسقان و مفسدان و مشرکان و انسان‌های بد هم واعظانند، یا روایات مذکور شامل آنها نمی‌شود؟

۱. منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲. سوره نوح (۷۱)، آیه ۱۹.

۳. منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۲۳.

جواب: واعظ هفتم شامل همه چیز و همه کس می شود و استثنایی ندارد. طبق ضرب المثل معروف، از لقمان پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. پرسیدند: چطور؟ گفت: آنچه آنها انجام دادند (کارهای زشت) را ترک کردم.^۱ بنابراین، می توان از زندگی انسان های بد هم پند گرفت.

پند عصیانگران از منظر قرآن!

خداوند متعال در آیات مختلفی به این مطلب اشاره کرده، که به دو نمونه آن قناعت می کنیم:

۱. در آیه دهم سوره محمد می فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا﴾؛ «آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند (و با حق ستیز کردند) چگونه بود؟! خداوند آنها را هلاک کرد! و برای کافران امثال آنها خواهد بود».

طبق این آیه شریفه عاقبت عصیانگران تاریخ و کسانی که با حق در ستیز بودند برای همه درس عبرت است.

۲. نمونه دیگر، آیه شریفه ۴۶ سوره حج است: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونْ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛ «آیا آنان در زمین سیر

۱. کلیات سعدی، ص ۱۱۸.

نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می‌شود که) چشم‌های ظاهر نایبنا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود».

سیر در ارض یا گردشگری؟

سیر در ارض از نظر اسلام بسیار مهم است و در آیات متعددی^۱ به آن پرداخته شده، و این همان چیزی است که در عصر و زمان ما به آن گردشگری گفته می‌شود. البته این دو با هم تفاوت مهمی دارند. گردشگران به مناطق زیبا و تاریخی می‌روند تا از مشاهده آن مناطق لذت ببرند، اما هدف قرآن مجید از سیر در ارض، عبرت گرفتن و بیداری از خواب غفلت است.

نتیجه سیر در ارض باید بیداری قلب، به کار افتادن فکر، و شنیدن پیام حق باشد. باید در تاریخ فرعون‌ها و نمرودها و شدادها و ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها و یزیدها و حجاج‌ها و دیگر ظالمان و مفسدان و عاصیان سیر کرد و از آنها عبرت گرفت. آیا سرنوشت صدام خون‌خوار و جنایت‌کار، که در عصر ما بود، به ما پند نمی‌دهد؟! او که برای خود عظمت و شکوه و عزت فراوانی

۱. از جمله در آیات: ۱۰۹ سوره یوسف، ۹ سوره روم، ۴۴ سوره فاطر، ۲۱ و ۸۲ سوره غافر و ۱۰ سوره محمد مطرح شده است.

قائل بود، با چه وضع ذلت‌باری دستگیر و اعدام شد! به راستی سرگذشت این افراد سراسر پند و موعظه است.

پندهای زندگی قارون

قرآن مجید نمونه‌های مختلفی از زندگی انسان‌های بد و بی‌ایمان را به منظور عبرت گرفتن مردم نقل کرده، که یکی از آنها زندگی پرماجرایی قارون است، که در اواخر سوره قصص به آن پرداخته شده است.

هفت آیه - از آیه ۷۶ تا ۸۲ - درباره قارون سخن می‌گوید و در حقیقت در این آیات، به اندازه هفت کتاب، مطلب وجود دارد، اگر مورد تأمل و دقت قرار گیرد. به آیات مذکور توجه بفرمایید:

ثروت خیره‌کننده قارون!

﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾؛ «قارون از قوم موسی بود، اما به آنان ستم کرد، ما آن قدر از گنج‌ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای گروهی نیرومند دشوار بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: «این همه از سر غرور شادی مکن که خداوند شادی‌کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد».

چند نکته در این آیه شریفه قابل توجه است:

۱. قارون مغرور بی‌ایمان از قوم فرعون نبود، بلکه از قوم حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل بود؛ اما گام در مسیر فرعونیان گذاشت و بر حضرت موسی علیه السلام و قوم خود طغیان و ستم کرد. بنابراین، نسبت‌های فامیلی به تنهایی سبب نجات نمی‌شود، حتی اگر از نزدیکان پیامبران الهی علیهم السلام هم باشی، ممکن است عاقبت به‌خیر نشوی!

۲. خداوند به قارون ثروت عجیبی داده بود. آن قدر مال و ثروت داشت که کلید گنج‌ها و انبارهای او را نه تنها یک نفر، بلکه گروهی از انسان‌های نیرومند، به‌سختی حمل و نقل می‌کردند! گرچه کلیدهای آن زمان مقداری بزرگ‌تر از کلیدهای زمان ما بوده، اما حمل و نقل کلیدهای انبارهای اموال قارون توسط یک گروه نیرومند، نشانگر کثرت و فراوانی عجیب اموال و دارایی‌های قارون بود، که متأسفانه شکر آن را به‌جا نیاورد و علاقه و وابستگی به همان اموال، عاقبت دردناکی را برایش رقم زد.

۳. از استعمالات واژه «فرح» در قرآن مجید استفاده می‌شود که این کلمه به معنای مطلق خوشحالی نیست، بلکه خوشحالی همراه با غرور و تکبر و مستی است.

سفارشات چهارگانه به قارون

هنگامی که قوم موسی علیه السلام طغیان و سرکشی قارون را دیدند و از

غرور و تکبر و نافرمانی اش مطلع شدند، در مقام موعظه و نصیحت وی برآمدند تا شاید او را از مستی ناشی از مال و ثروت هوشیار کرده و از پیروی شیطان بازدارند، ولذا به او چهار سفارش کردند، که به درد تمام ثروتمندان پردرآمد می خورد و عمل به آن مایهٔ سعادتشان خواهد بود:

۱. به فکر جهان دیگر باش

﴿وَاتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾؛ «در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب!».

یعنی به وسیلهٔ این اموال ناپایدار دنیا، سرمایه‌ای پایدار برای روز قیامت مهیا کن. انسان عاقل کسی است که با سرمایهٔ فانی در دنیای فانی، سرمایه‌ای ماندگار برای جهان ماندگار آخرت تهیه کند. خلاصه این که تمام سرمایه‌ات را خرج دنیایت مکن و به فکر جهان دیگر هم باش.

۲. ثروت، به اندازهٔ مصرف ببندوز

﴿وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾؛ «و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن». ای قارون! تو خیال می‌کنی چه مقدار از این اموال را می‌توانی مصرف کنی؟ چند درصد از آن برای خودت و بستگان و نزدیکان و همکاران و حتی نسل‌های آینده‌ات قابل مصرف است؟ این

سؤال است که همه ثروتمندان باید به آن بیندیشند. آیا کسانی که هزار میلیارد تومان از راه‌های مشروع و نامشروع به دست آورده‌اند، به این موضوع فکر کرده‌اند؟! انسانی که مدّت محدودی در این دنیا خواهد ماند و هنگام مرگ، تنها یک کفن با خود خواهد برد، آیا عاقلانه است این قدر برای جمع‌آوری مال و ثروت تلاش کند؟! بعضی از مردم موفق به بردن همان کفن هم نمی‌شوند!

شخص بسیار ثروتمندی در زمان طاغوت از جاده هراز به شمال می‌رفت، که با خودروی خود به ته درّه سقوط کرد. هرچه جستجو کردند جسدش را نیافتند. فرزندش هزینه زیادی کرد و حتی غواصانی را اجاره کرد تا شاید جسد پدر را از رودخانه ته درّه بیابند، ولی نیافتند. شاید دل پسر برای پدر نسوخته بود، بلکه می‌خواست ثابت کند که پدر مرده، تا بتواند اموالش را تصاحب کند!

۳. اهل احسان باش

﴿وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾؛ «و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن!». همه اموال و ثروتی که داری برای مصرف شخصی ات نیست؛ بلکه تو وکیل عده‌ای از فقرا و نیازمندان جامعه هستی، پس همان‌گونه که خداوند به تو ثروت بخشیده، تو هم به نیازمندان احسان و کمک کن و آنها را شریک دارایی ات گردان. اگر احسان و خوبی، خوب است، تو هم خوبی و احسان کن.

۴. فساد نکن

﴿وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ «او هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خداوند مفسدان را دوست ندارد». ^۱ اگر هیچ کدام از کارهای سه گانه را انجام نمی دهی، حداقل به دنبال فساد مباش؛ چراکه خداوند عاملان فساد را دوست ندارد. متأسفانه قارون به نصایح چهارگانه قومش گوش نداد و فسادهای مختلفی کرد، از جمله هنگامی که حضرت موسی علیه السلام حکم زکات را بر او عرضه کرد تا زکات اموالش را بپردازد، تصمیم گرفت نقشه‌ای بکشد تا از زیر بار زکات شانه خالی کند.

زن بدکاره‌ای را دید و به او وعده داد که اگر در یکی از مجالس وعظ و سخنرانی حضرت موسی علیه السلام اتهام رابطه نامشروع به او بزند فلان مقدار پول به او می دهد. طبق نقشه شوم قارون، آن زن در مجلسی که آن پیامبر بزرگ الهی مشغول نصیحت بود حاضر شد. حضرت موسی علیه السلام مردم را از روابط نامشروع برحذر می کرد. ناگهان شخصی از میان جمعیت برخاست و آن حضرت را (نعوذ بالله) متهم به انحراف از جاده عفت کرد و از آن زن خواست به این مطلب شهادت دهد. زن بدکاره طبق نقشه قبلی شهادت داد! حضرت موسی علیه السلام خطاب به آن زن فرمود: از خدا بترس و آنچه حقیقت است را بر زبانت جاری کن! با این سخن پیامبر خدا علیه السلام،

۱. سوره قصص (۲۸)، آیه ۷۷.

لرزه‌ای بر اندام زن افتاد و اعتراف کرد که آنچه گفته حقیقت نداشته، بلکه دسیسه‌ی قارون بوده و ساحت مقدّس حضرت موسی علیه السلام از آن پاک است.^۱ و بدین شکل، خداوند توطئه‌ی قارون فاسد را نقش بر آب کرد. وابستگی به دنیا کار انسان را به جایی می‌رساند که برای حفظ دارایی خود، به جنگ پیامبر خدا می‌رود!

توجیه برای فرار از زکات

قارون به منظور توجیه کارهای خود درباره‌ی کمک نکردن به نیازمندان و نپرداختن زکات گفت: «شما خیال می‌کنید که این مال و ثروت را خداوند به من داده است؟ چنین نیست، بلکه آن را به وسیله‌ی دانشی که دارم به دست آورده‌ام و نتیجه‌ی زحمات خودم می‌باشد!» **﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾**.^۲

در مورد علمی که در اختیار قارون بود که به وسیله‌ی آن تولید ثروت می‌کرد، اختلاف نظر وجود دارد.

برخی از مفسّران معتقدند: «علم کیمیا» داشت، که به وسیله‌ی آن مس را طلا می‌کرد. بعضی دیگر معتقدند که دانش وی همان مدیریت قوی او بود. نظریه‌ی سوم نیز این است که در صنایع هوشمند بود.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۷۹-۱۸۱، ذیل آیه ۷۷ سوره قصص.

۲. سوره قصص (۲۸)، آیه ۷۸.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۶۰؛ تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۸۷، ذیل آیه ۷۸ سوره قصص.

به هر حال باید به این انسان نادان و کسانی که مثل او فکر می‌کنند گفت: «این علم و دانش و توانایی و قدرتی که به آن می‌بالی، چه کسی به تو عنایت کرده، آیا کسی جز خداوند؟! پس شکرش را به جا آور و در مسیری که مورد رضای اوست استفاده کن!

عاقبت افراد ثروتمندتر و قوی‌تر از قارون!

در ادامه آیه ۷۸ سوره قصص می‌خوانیم: ﴿أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾؛ «آیا قارون نمی‌دانست که خداوند از میان اقوام پیشین کسانی را هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) از مجرمان درباره گناهانشان سؤال نمی‌شود».

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که با تمام ثروت خیره‌کننده و قدرت فراوانی که قارون داشت، افراد ثروتمندتر و قدرتمندتر از او هم وجود داشته‌اند که راه طغیان و سرکشی را در پیش گرفتند و به عذاب الهی گرفتار شدند.

نمایش قدرت و ثروت

قارون به جای این‌که از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرد و به سوی خدا بازگردد، دست به نمایشی خطرناک زد تا قدرت و ثروت خود

را به رخ دیگران بکشد. به همراه چهار هزار نفر که همگی با لباس‌های قرمز رنگ و سوار بر اسب‌های سرخ رنگ بودند در مقابل بنی اسرائیل ظاهر شد، در حالی که تعدادی از کنیزان زیبای او نیز که سوار بر اسب‌های سفید بوده و لباس‌های قرمز رنگ پوشیده بودند آنها را همراهی می‌کردند!^۱

یکی از بدبختی‌های ثروتمندانی که ثروت بی حساب و کتابی دارند جنون ثروت است. این جنون و مستی، آنها را وادار می‌کند که مال و ثروت خود را به رخ دیگران بکشند. قارون نیز بر اثر جنون ثروتی که داشت شروع به رژه رفتن در مقابل بنی اسرائیل کرد.

عکس العمل بنی اسرائیل

بنی اسرائیل در مقابل این کار قارون دو دسته شدند، که عکس‌العمل آنها در آیات ۷۹ و ۸۰ سوره قصص آمده است، توجه بفرمایید:

﴿قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾؛ «آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده، ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره‌عظیمی دارد!».

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۶۱.

یک عده دنیاپرست، کوتاه‌فکر و ضعیف‌الایمان این منظره را که دیدند مجذوب شدند و آرزوی داشتن چنان ثروتی را کردند.

اما عکس‌العامل گروه دوم در قرآن چنین آمده است:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾؛ «و کسانی که دانش به آنها داده شده بود گفتند: «وای بر شما! ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند بهتر است؛ اما جز صابران به آن نمی‌رسند».

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که همه چیز در سایه علم و دانش است. وقتی علم باشد انسان فریب شیطان را نمی‌خورد و آرزوی ثروت قارون را نمی‌کند. این علم و دانش سبب شد که گروه دوم ثواب الهی را بر تمام ثروت قارون ترجیح دهند. برای رسیدن به این مقام، ایمان و عمل صالح و صبر و استقامت لازم است. صبر در مقابل هوی و هوس، و سوسه‌های شیطان، زرق و برق دنیا، حوادث و مشکلات و توطئه دشمنان. ایمان و عمل صالح و صبر و استقامت سبب می‌شود که انسان به ثواب الله برسد.

مجازات خیره‌کننده قارون!

﴿فَحَسَبْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ﴾؛ «سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم

و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی‌توانست خود را یاری دهد.^۱

«فاء تفریع» در ادبیات عرب در جایی به کار برده می‌شود که فاصله‌ای نباشد و اگر فاصله باشد «ثم» گفته می‌شود، بنابراین از آیه فوق استفاده می‌شود که بین نمایش قدرت قارون و نابودیش، فاصله زیادی نبود. به هر حال، خداوند به زمین دستور داد که قارون و تمام ثروتش را ببلعد.

«خسف در زمین» اکنون نیز وجود دارد و از آن به «رانش زمین» تعبیر می‌شود. در زمین حفره‌هایی وجود دارد که گاه قسمت رویین آن بر اثر باران یا چیز دیگر نشست کرده و در آن پنهان می‌شود. حفره عظیمی ایجاد شد و قارون و اطرافیان و ثروتش در آن حفره فرو رفتند و هیچ کس هم نبود که آنها را نجات دهد.

بیداری فریب خوردگان

اینجا زندگی قارون واعظ شد و فریب خوردگان بنی اسرائیل را بیدار کرد. کسانی که تا دیروز آرزوی داشتن ثروت و موقعیت قارون را داشتند، به درگاه خدا شکرگزاری کردند که جای قارون نبودند و به سرنوشت او گرفتار نشدند.

۱. سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۱.

بنابراین، داستان زندگی قارون سبب بیدرای جمعی از بنی اسرائیل شد. پس مفسدان هم ممکن است سبب وعظ انسان شوند و دیگر جانیان و مفسدان تاریخ نیز به ما پند می دهند.

حجاج بن یوسف ثقفی که جنایات بسیار زیادی کرد، تا آنجا که یکی از دانشمندان گفته است: «اگر مسابقه ای بین جنایت کاران تاریخ گذاشته شود و ما حجاج را معرفی کنیم او اوّل خواهد شد!»^۱

زندگی او هم برای دیگران موعظه است.

پس، این که امام علیه السلام سراسر عالم هستی را موعظه دانسته، یک واقعیت است، منتها مشکل مهم، نبودن عقل بیدار و چشم بینا و گوش شنواست. اگر اینها باشد، از همه چیز حتی یک مورچه هم می توان پند گرفت. همان گونه که حضرت علی علیه السلام در مورد عجایب خلقت این مخلوق پر رمز و راز خداوند در نهج البلاغه داد سخن را داده است.^۲ امیدواریم از این واعظان پند بگیریم و به سوی خداوند و اخلاق فاضله گام برداریم.

* * *

۱. سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۱۲۱.

۲. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج ۲، ص ۲۷۴، خطبه ۱۸۵.

توفیق الهی

اگر بخواهیم در مسائل اخلاقی موفق باشیم باید توفیق الهی ما را همراهی کند. تا زمانی که توفیقات الهی شامل حال نشود راه به جایی نخواهیم برد؛ چراکه موانع سر راه فراوان است. هوی و هوس‌های درون، شیطان، ظالمان، و مفسدانی که منافع خود را در مفسد اخلاقی می‌بینند، سدّ راه پیشرفت و تهذیب اخلاق‌اند، و لذا باید دست به دامان خداوند متعال بزنیم تا مشمول توفیقات الهی شویم. علمای علم اخلاق نقطهٔ مقابل «توفیق» را «خذلان» می‌گویند. اگر خداوند انسان را به حال خود واگذار کند و توفیقش ندهد، به مقصد نمی‌رسد و دچار خذلان می‌شود.

در بحث توفیق الهی چهار نکته باید روشن گردد:

۱. تعریف و معنای توفیق

۲. انواع و اقسام توفیق

۳. اسباب جلب توفیق

۴. عوامل سلب توفیق

نکته اول: تعریف توفیق

فراهم شدن اسباب توسط خداوند برای رسیدن به مقصد را توفیق می‌گویند. البته خدای متعال بی حساب و کتاب اسباب توفیق را برای کسی فراهم نمی‌کند، همان‌گونه که بدون حکمت از کسی سلب توفیق نمی‌نماید.

به عنوان مثال اگر خداوند بخواهد مرا موفق کند، دوست خوبی در مسیر زندگی ام قرار می‌دهد که منشأ انواع توفیقات شود، و چنانچه بخواهد از کسی سلب توفیق کند، او را گرفتار همسایه بد یا دوست نابابی می‌کند که آرامشش را سلب و از مسیر حق منحرفش سازد.

در مباحث قبل، سرگذشت بشر حافی مطرح شد، که ابتدا فردی آلوده و اهل ساز و آواز و لهو و لعب و خوش‌گذرانی و عیش و نوش بود، اما توفیق الهی شامل حالش شد، امام کاظم علیه السلام از جلوی خانه‌اش عبور و با کنیزش گفتگویی کرد - که شرح آن گذشت^۱ - و در نهایت سبب هدایت بشر گردید. چنین توفیقی بی حساب و کتاب نیست. حتماً کار شایسته‌ای کرده بوده که لایق توفیق الهی شد.

داستان فضیل بن یسار نیز - که قبلاً گذشت - مصداق دیگری برای توفیق الهی است. این‌که همزمان با رفتن فضیل به پشت بام

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۲۳.

خانه آن دختر، همسایه اش قرآن تلاوت کند و این که آیه تکان دهنده ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۱ را انتخاب نماید،^۲ اینها همه توفیقات الهی بود که شامل فضیل گشت و به تنبّه و بیداری و توبه او منتهی شد، تا به صراط مستقیم بازگردد. خلاصه، توفیق این است که خداوند متعال اسباب و مقدماتی فراهم کند که بنده اش به سوی او بازگردد و متخلّق به اخلاق فاضله و شایسته شود.

توفیق در قرآن مجید

واژه «توفیق» تنها یک بار در قرآن به کار رفته و آن در داستان حضرت شعیب علیه السلام است. طبق آنچه که در آیه شریفه ۸۷ سوره هود آمده، قوم شعیب علیه السلام، خطاب به آن حضرت عرض کردند:

﴿أَصْلَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾؛ «آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک کنیم؛ یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟! تو که مرد بردبار و فهمیده ای هستی!»

حضرت شعیب علیه السلام دو چیز از قومش می خواست که آنها زیر بار نمی رفتند: ۱. ترک آداب و رسوم ناپسند نیاکان و گذشتگان ۲. ترک

۱. سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۶.

۲. سفینة البحار، ج ۷، ص ۱۰۳.

کم‌فروشی. منطق آنها این بود که اجازه سجده برای بت را داشته باشند و در مفاسد اقتصادی کسی مانع آنها نشود.

پیامبرشان در پاسخ آنها چنین گفت: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ «به من خبر دهید، اگر دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و روزی و موهبت نیکویی به من داده باشد (آیا می‌توانم برخلاف فرمان او رفتار کنم)؟! من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم. من جز اصلاح - تا آنجا که توان دارم - نمی‌خواهم و توفیق من (در این کار) جز به (یاری) خدا نیست، تنها بر او توکل کرده و به سوی او بازمی‌گردم».^۱

طبق آنچه در آیه فوق آمده، اگر توفیق الهی یار نشود کار شعیب پیامبر علیه السلام نیز به سامان نمی‌رسد. بنابراین، توفیق الهی بسیار مهم است و باید از خداوند متعال اسباب و مقدمات کارها را طلب کرد.

توفیق در روایات

روایات فراوانی در مورد توفیق وجود دارد، که به هفت روایت قناعت می‌شود:

۱. سوره هود (۱۱)، آیه ۸۸.

۱. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «التَّوْفِيقُ عِنَايَةُ الرَّحْمَانِ؛ توفیق، عنایت خدای رحمان است».^۱
 ۲. در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «بِالتَّوْفِيقِ تَكُونُ السَّعَادَةُ؛ سعادت با توفیق الهی حاصل می‌شود».^۲
 ۳. همان حضرت در حدیث دیگری فرمودند: «لَا نِعْمَةَ أَفْضَلَ مِنْ التَّوْفِيقِ؛ هیچ نعمتی بالاتر از توفیق نیست».^۳
 ۴. و باز همان حضرت فرمودند: «التَّوْفِيقُ رَأْسُ التَّجَاحِ؛ سرمایه پیروزی توفیق است».^۴
 ۵. حضرت علی علیه السلام در خطبه معروف به دیباج نیز فرمود: «عِبَادَ اللَّهِ! سَلُوا اللَّهَ الْيَقِينَ؛ فَإِنَّ الْيَقِينَ رَأْسُ الدِّينِ... وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي التَّوْفِيقِ؛ فَإِنَّهُ أَسُّ وَثِيقٍ؛ ای بندگان خدا! از خداوند یقین را تقاضا کنید، که اوج نقطه دین و بالاترین حد آن است... و از او توفیق را بخواهید، که اساس و شالوده دین محسوب می‌شود».^۵
- منظور از یقین، یقین به خدا و پیامبران و امامان علیهم السلام و حساب و کتاب و بهشت و جهنم و خلاصه تمام معارف دینی است. اگر حالت یقین حاصل شود، پیمودن مسیر آسان می‌گردد و اگر سست
-
۱. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۴۶۹، باب ۴۰۸۲، ح ۲۲۲۰۲.
 ۲. همان، ح ۲۲۲۰۸.
 ۳. همان، ح ۲۲۲۱۶.
 ۴. همان، ح ۲۲۲۰۶.
 ۵. تحف العقول، ص ۱۰۰.

شود، مؤمن به آسانی به مقصد نمی‌رسد. توفیق را نیز که زیرینا و شالوده شمرده شده، باید از خداوند طلب کرد تا اسبابش را فراهم آورد. اگر رأس دین که یقین است و شالوده آن که توفیق است حاصل شود، انسان قطعاً سعادت‌مند خواهد شد. باید از خداوند مهربان توفیق و یقین به اصول و معارف دین را طلب کرد.

۶. از امام باقر علیه السلام در مورد معنای «لا حول ولا قوة الا بالله» سؤال شد. حضرت فرمود: «معناه لا حول لنا عن معصية الله الا بعون الله، ولا قوة لنا على طاعة الله الا بتوفيق الله عزوجل؛ معنای آن این است که هیچ چیز نمی‌تواند مانع گناه شود جز به کمک خداوند، و هیچ چیز نمی‌تواند قدرت بر انجام طاعت و بندگی خدا شود مگر به توفیق الهی».^۱

«حول» به معنای مانع و حائل است و آنچه مانع و حائل بین انسان و گناه می‌شود عنایات پروردگار است. بنابراین، اگر می‌خواهید بین شما و گناه فاصله‌ای ایجاد شود باید از خداوند کمک بگیرید، همان‌گونه که در جنبه مثبت و برای انجام طاعت نیز نیازمند توفیق الهی هستیم و بدون آن، حق اطاعت ادا نمی‌شود.

۷. امام جواد علیه السلام فرمود: «المؤمنُ يحتاجُ إلى توفيقٍ من الله، و اعظُّ من نفسه، و قبولٍ ممن ينصحه؛ انسان مؤمن (برای پیشرفت و قرب الی الله و سعادت و نجات در روز قیامت) به سه چیز نیاز دارد:

۱. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۴۷۲، باب ۴۰۸۵، ح ۲۲۲۴۱.

توفیق الهی، واعظ درونی (که بحث آن گذشت) و پذیرش نصیحت خیرخواهان».^۱

روایات حضرات معصومین علیهم السلام بسیار پرمحتوا و ارزشمند است. در روایت فوق سه دستور مهم داده شده که سعادت در گرو آن است.

تا توفیق الهی شامل نشود نه از سعادت و خوشبختی خبری خواهد بود، و نه فتح و پیروزی نصیب انسان می شود، به ویژه در عصر و زمان ما که عوامل فساد و عناد و دشمنی بسیار متنوع و فراوان شده است.

نکته دوم: انواع توفیق

توفیق بر سه قسم است:

۱. توفیق در ایمان و اعتقادات.
۲. توفیق در مسائل اخلاقی.
۳. توفیق در مرحله عمل.

۱. توفیق در ایمان

توفیق در ایمان و اعتقادات به این معناست که من به اختیار خود در مسیری به سوی خدا حرکت می کنم. وقتی در مسیر رضای خدا

۱. تحف العقول، ص ۳۴۰، آخرین کلمه قصار.

قرار گرفتیم توفیق الهی شاملم می‌گردد و ایمانم قوی‌تر و افزون می‌شود. در آیه‌الکرسی آمده است که شما اول ایمان می‌آورید سپس توفیق الهی شامل حالتان می‌شود و شما را از ظلمات به نور هدایت می‌کند.^۱ منظور از ظلمات، تاریکی شک و وسوسه‌های شیطان در اعتقادات و ضعف مبانی اعتقادی است. توفیق در ایمان یعنی خداوند مؤمنان را از ظلمات و تاریکی‌های مذکور به سمت نور ایمان می‌برد.

به یک نمونه از توفیق الهی در ایمان، که در قرآن مجید آمده، توجه بفرمایید:

خداوند متعال در آیه شریفه ۷۶ سوره مریم می‌فرماید: ﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدَأً﴾؛ «کسانی که پذیرای هدایت شوند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید؛ و آثار ماندگار شایسته‌ای که (از انسان) باقی می‌ماند، ثوابش در پیشگاه پروردگارت بهتر، و عاقبتش نیکوتر است».

طبق آنچه در آیه فوق آمده کسانی که در مسیر هدایت گام برداشته و هدایت یافته‌اند، خداوند هدایتشان را زیاد کرده و توفیق الهی شاملشان می‌گردد.

در ضمن، ایمان مراتبی دارد. مراتب ابتدایی ایمان ممکن است با

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۷.

شبهاتی متزلزل شود؛ ولی مراتب بالاتر ایمان با شبهات ابتدایی متزلزل نمی‌شود؛ هرچند با شبهات قوی‌تر امکان تزلزل دارد. اما مراتب بالای ایمان، که با توفیق الهی حاصل می‌شود، متزلزل نمی‌گردد.

۲. توفیق در مسائل اخلاقی

خداوند متعال در مورد این نوع از توفیق چنین فرموده است: «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»؛ «ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده و کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفات‌اند هدایت‌یافتگان‌اند».^۱

از این آیه شریفه معلوم می‌شود که چیزهایی در قلب انسان زینت پیدا می‌کند. چنانچه توفیق الهی رفیق شود و صفات اخلاقی در قلب انسان زینت یابد، دیگر متزلزل نمی‌شود و انسان می‌تواند به مقام عصمت برسد، یا تالی تلو معصوم شود، یعنی اعمال زشت و ناپسند به قدری نزد او منفور گردد که آلوده آن نشود.

علاقه‌ای که خداوند در قلب انسان نسبت به ایمان و صفات نیک

۱. سوره حجرات (۴۹)، آیه ۷.

اخلاقی ایجاد می‌کند و تنفّری که در مورد کفر و فسوق و عصیان به وجود می‌آورد، توفیق الهی در مسائل اخلاقی است.

۳. توفیق در مسائل عملی

در آیه هفدهم سوره محمد در مورد نوع سوم توفیق چنین آمده است: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»؛ «کسانی که هدایت یافته‌اند (خداوند) بر هدایتشان می‌افزاید و روح تقوا به آنان می‌بخشد».

کسانی که هدایت شدند - یعنی با اختیار خود به سمت خدا حرکت کردند - خداوند متعال، هم هدایتشان را افزون می‌کند و هم بر تقوایشان می‌افزاید. تقویت تقوا به توفیق الهی است.

اگر دوست داریم ایمانمان قوی شود باید کاری کنیم که توفیق الهی شامل حالمان گردد. اگر بخواهیم اخلاقمان پاک شود باید کاری کنیم که توفیق الهی همراهمان شود و اگر مایل باشیم تقوایمان زیاد شود نیز باید همین مسیر را بپیماییم.

توفیق در چیزی که به ظاهر بلاست!

در اینجا لازم است به نکته حسّاسی اشاره کنم و آن این که گاهی توفیق انسان در چیزی است که در ظاهر بلاست، اما سرانجامش موفقیت و سعادت و پیروزی است.

به عنوان نمونه می توان به داستان حضرت یوسف علیه السلام اشاره کرد. آن حضرت پس از صبر و مقاومت فراوان، و به جان خریدن زندان، درهای توفیق به رویش گشوده شد. زندانی شدن آن حضرت به ظاهر بلا بود، اما حداقل سه فایده برای وی داشت:

الف) رهایی از شرّ و سوسه های زلیخا

اگر زندانی نمی شد و در قصر زلیخا باقی می ماند، و سوسه های او ادامه پیدا می کرد؛ چرا که عاشق، سر از پا نمی شناسد و برای رسیدن به مقصودش از پای نمی نشیند.

ب) اثبات بی گناهی

با تبلیغات منفی زلیخا، آن حضرت متهم شده بود که نظر بدی به همسر عزیز مصر دارد و این اتهام آبروی آن حضرت را به خطر انداخته بود، اما هنگامی که به زندان رفت معلوم شد که چون تسلیم هوس های زلیخا نشده او را زندانی کرده اند و اتهام مذکور بی اساس بوده است.

ج) مقدمات عزیز مصر شدن

دو نفر از زندانیان خوابی دیدند که آن حضرت برایشان تعبیر کرد و تعبیر یوسف پیامبر علیه السلام به طور دقیق محقق شد. هنگامی که

پادشاه مصر خوابی دید و همه معبران مصر در تعبیر آن عاجز ماندند، همان شخص که حضرت یوسف علیه السلام خوابش را تعبیر کرد، آن حضرت را برای تعبیر خواب پادشاه معرفی کرد و یوسف پیامبر علیه السلام برای خواب پادشاه تعبیر صحیح و حکیمانه‌ای بیان کرد، که هم سبب رهایی آن حضرت از زندان شد، هم زلیخا و دیگر زنان مصر مجبور شدند اعتراف کنند که حضرت یوسف علیه السلام بی گناه بوده است و هم آن حضرت به مقام عزیزی مصر برسد. بنابراین، گاهی چیزی در ظاهر بلاست؛ ولی درحقیقت مقدمه توفیقات الهی است. در روایتی داریم که یکی از نعمت‌ها (توفیقات) این است که انسان در جایی باشد که اسباب معصیت فراهم نباشد.^۱ مثلاً در مکانی باشد که شراب وجود نداشته باشد. بنابراین، توفیق انواع و اقسام و اسباب و مراحل دارد که باید در مورد تک‌تک آن‌ها بحث شود.

نکته سوم: اسباب توفیق

همان‌گونه که گذشت، خداوند حکیم نه بی دلیل به کسی توفیق می‌دهد و نه بدون علت از کسی توفیق را سلب می‌کند، بلکه هر دو روی حساب و کتاب است. شخصی که اسباب شمول توفیق را فراهم کند، توفیق الهی شامل حالش می‌شود و کسی که اسباب

۱. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۴۷۱، باب ۴۰۸۴، ح ۲۲۲۳۵.

سلب توفیق را مهیا سازد، توفیقات از وی سلب می‌گردد. توفیق که آمد درها باز می‌شود و توفیق که سلب شد درها بسته می‌گردد و در نتیجه دیگر موفق به شرکت در نماز جماعت نمی‌شود و نماز شب را از دست می‌دهد و به هر دری می‌زند که به سفر زیارتی برود موانع مختلفی بر سر راه می‌بیند. ولذا توجه به اسباب و علل جلب توفیق و سلب آن بسیار مهم است. به دو مورد از اسباب جلب توفیق توجه فرمایید:

۱. ترک شبهات

از جمله اموری که سبب جلب توفیق می‌شود ترک شبهات است، به عنوان مثال اگر به خانه کسی می‌روی که می‌دانی اهل پرداخت خمس و زکات نیست و احتمال می‌دهی آنچه در اختیار تو می‌گذارد مشمول خمس و زکات شده و مجبور هستی با چنین کسی رفت و آمد داشته باشی، باید احتیاط کنی تا توفیقات سلب نشود.

در چنین مواردی ما به چنان اشخاصی اجازه تصرف می‌دهیم؛ مشروط بر این که معادل قیمت خمس و زکات مقداری که تصرف می‌کنند را به ذمه گرفته و به فقیری بدهند. توقف در برابر شبهات و عمل به احتیاط - نظیر آنچه گفته شد - سبب جلب توفیقات الهی خواهد شد و بی‌اعتنایی به این امور و آلوده شدن به موارد مشتبه موجب سلب توفیق می‌گردد.

همچنین اگر همسایه هدیه‌ای برای ما آورده و می‌دانیم شغل و درآمدش مخلوط به حرام است و در عالم همسایگی نپذیرفتن هدیه ممکن است عوارضی داشته باشد، می‌توان هدیه را گرفت و معادل قیمت آن را به نیت صاحب اصلی، که به او دسترسی نداریم، صدقه داد و سپس در آن تصرف کرد تا از عوارض احتمالی مال شبهه‌ناک، که یکی از آنها سلب توفیق است، در امان بمانیم.

نان‌ها و گوشت‌هایی که مصرف می‌کنیم، به قسمتی از آنها زکات تعلق گرفته و احتمالاً پرداخت نشده است. گرچه طبق قواعد فقهی می‌توان حمل بر صحّت کرد؛ ولی بالاخره مال شبهه‌ناک اثر وضعی خود را خواهد گذاشت، ولذا بارها به برخی از دوستان توصیه کرده‌ام و به شما عزیزان هم سفارش می‌کنم که شایسته است زکات نان و گوشتی را که مصرف می‌کنیم به فقرا بپردازیم. مبلغ زیادی نمی‌شود؛ چون زکات گوشت گوسفند یک چهلیم است، یعنی اگر خانواده‌ای در طول سال چهل کیلو گوشت مصرف کرده باشند، کافی است معادل قیمت یک کیلو گوشت به قصد زکات به فقیری بپردازند. در مورد نان هم مبلغ زیادی نمی‌شود؛ اما آثار و برکات مهمی دارد و توفیقات الهی را به دنبال خواهد داشت.

۲. اخلاص در عمل

یکی دیگر از عوامل توفیق، اخلاص در عمل است. گاهی انسان

کار نیک کوچکی را از روی خلوص نیت انجام می دهد و توفیقات عظیم الهی شامل حالش می شود، چرا که خداوند به اخلاص در کار نگاه می کند، نه حجم و اندازه آن، ولذا درهای توفیق را به روی انسان مخلص می گشاید.

یک نمونه از توفیقات ناشی از اخلاص در سوره قصص، آیات ۲۳ تا ۲۸ آمده، که بخشی از زندگی حضرت موسی علیه السلام است. آن حضرت با یکی از فرعونیان ظالم، که قصد کشتن فردی از بنی اسرائیل را داشت، درگیر شد و مشقت محکمی به آن شخص زد که نقش بر زمین شد و مرد!

خبر در شهر پخش شد و مأموران فرعون در صدد دستگیری و مجازات حضرت موسی علیه السلام برآمدند. یکی از افراد باایمان قصد مأموران فرعون را به موسی بن عمران علیه السلام اطلاع داد و آن حضرت از شهر بیرون رفت و به سمت مدین حرکت کرد. هنگامی که وارد مدین شد مشاهده کرد چوپانها از چاهی آب می کشند و گوسفندان خود را سیراب می کنند و به دو دختری که همراه گوسفندان خود کمی عقب تر ایستاده اند نوبت نمی دهند. به قصد قربت و از روی خلوص نیت با تمام خستگی و ضعف و بی حالی، از جای برخاست و برای گوسفندان دختران، به تنهایی از چاه آب کشید و آنها را سیراب کرد و به جای خود بازگشت و سر به آسمان بلند کرد و دعایی کوتاه اما بسیار مؤدبانه بر زبان جاری ساخت: «رَبِّ اِنِّی

لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»؛ پروردگارا! به هر نیکی و خیریی که تو بر من فرو فرستی نیازمندم». نگفت چیزی به من بده، بلکه عرض کرد: «من به هر نوع خیریی که بر من نازل کنی نیازمندم!»^۱.

به هر حال در سایه درختی مشغول استراحت و راز و نیاز با خدا بود، که یکی از آن دو دختر که دختران حضرت شعیب علیه السلام بودند به سمت او آمد و گفت: پدرم از تو دعوت کرده تا دستمزدت را بدهد. با این که حضرت موسی علیه السلام آن کار را به قصد اجرت نکرده بود، اما شعیب پیامبر علیه السلام وظیفه خود دانست که اجرت او را بدهد. موسی بن عمران علیه السلام نزد حضرت شعیب علیه السلام رفت و این آشنایی سبب شد که داماد آن پیامبر بزرگ شود و سالیان درازی نزد او شاگردی کند و آموزش نبوت ببیند.

آری، حضرت موسی علیه السلام یک کار کوچک، اما با خلوص نیت انجام داد و درهای توفیق به رویش گشوده شد؛ هم از آوارگی و غربت نجات پیدا کرد، هم شغل مناسبی به دست آورد، هم صاحب زن و فرزند شد و هم در مکتب پیامبری سالخورده و باتجربه تربیت شد و آماده جهاد با فرعون گردید.

گاه یک کار کوچک همراه با خلوص نیت، مانند دستگیری از یک فقیر، یا نجات یک گمراه از گمراهی، یا احترام به پدر و مادر، یا

۱. سوره قصص (۲۸)، آیه ۲۴.

کمک به مظلوم و مانند آن، یک عمر توفیق به همراه دارد. بنابراین، کارهای نیک کوچک خالصانه را نباید کوچک شمرد.

نکته چهارم: اسباب سلب توفیق

۱. شرکت در مجالس گناه

یکی از اموری که سبب سلب توفیق می شود شرکت در مجلس گناه است؛ که متأسفانه چنین مجالسی در عصر و زمان ما کم نیست. هرکس طالب توفیقات الهی است باید از شرکت در چنین مجالسی اجتناب کند. البته گاهی انسان مجبور به این کار می شود، که از باب ضرورت و به مقدار ضرورت جایز است.

آیات متعددی از قرآن مجید درباره این مسأله سخن گفته، که از جمله آنها آیه شریفه ۶۸ سوره انعام است. گرچه خداوند در این آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده، ولی منظورش امت آن حضرت است؛ توجه بفرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾؛
 «هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند، پس از یادآوری با این گروه ستمکار منشین».

مجلس گناه مصادیق فراوانی دارد، از جمله جلسه‌ای که در آن به

قرآن مجید، یا اهل بیت علیهم السلام، یا دیگر مقدّسات، یا نظام اسلامی اهانت شود. اگر انسان در چنین مجالسی بود در مرحله اول باید سعی کند فضای مجلس را تغییر دهد و موضوع دیگری را جهت بحث و گفتگو پیشنهاد کند. در صورتی که موفق به این کار نشد مجلس را ترک نماید تا توفیق از وی سلب نگردیده و درهای خیرات به رویش بسته نشود.

۲. گناهان

طبق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی دیگر از عوامل سلب توفیق، آلوده شدن به مطلق گناهان است. در حدیثی از آن حضرت می خوانیم:

«إِنَّ الْمَعَاصِيَ يَسْتَوْلِي بِهَا الْخِذْلَانُ عَلَى صَاحِبِهَا حَتَّى تُوقِعَهُ بِمَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهَا؛ گناهان سبب خذلان و سلب توفیق گناهکار می شود، بدین صورت که او را از گناهان کوچک تر به سمت گناهان بزر تر سوق می دهد».^۱

اگر برنگردد و توبه نکند، بلکه از گناه کوچک تر به سمت گناهان بزر تر برود و این مسیر را ادامه دهد کار به جایی می رسد که قلبش سیاه شده و راه بازگشت به روی او بسته می شود.

۱. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۴۷۱، باب ۴۰۸۳، ح ۲۲۲۲۹.

۳. زرق و برق و تشریفات

یکی از اسباب سلب توفیق، غرق شدن در زرق و برق دنیا است. رفتن به دنبال تشریفات و ثروت‌های کلان، انسان را به خود مشغول کرده و از یاد خدا باز می‌دارد. چنین شخصی همواره باید به طلب‌ها و بدهی‌هایش بیندیشد و به فکر چاره‌ای برای وصول طلب‌ها و پرداخت بدهی‌هایش باشد. بالا و پایین رفتن قیمت ارز و سکه و طلا را رصد کند تا سرمایه‌گذاری‌اش در این حوزه‌ها به خطر نیفتد، و این امور توفیق را از انسان سلب می‌کند.

داستان ثعلبه

در این مورد در سوره توبه، آیه هفتاد و پنجم داستان بسیار پرمعنایی آمده که در مورد ثعلبه بن حاطب انصاری است و بسیار آموزنده می‌باشد.

ثعلبه کسی بود که توفیق شرکت در نماز جمعه و نمازهای جماعت پنج‌گانه روزانه را داشت، اما وضع مالی خوبی نداشت و از فقر می‌نالید. روزی خدمت رسول خدا ﷺ رسید و از آن حضرت درخواست کرد دعا کند تا وضع مالی‌اش سامان یابد. پیامبر اکرم ﷺ با چشم باطن به وی نگریست و ثروتمند شدن را به مصلحتش ندید، لذا به او فرمود: «قَلِيلٌ تُودَى شُكْرُهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ ثروت اندکی که شکرش را به‌جا آوری بهتر از ثروت

فراوانی است که توانایی شکرش را نداشته باشی»^۱. اما ثعلبه که معنای سخن پیامبر ﷺ را نفهمیده بود پشت سر هم تقاضایش را تکرار کرد و به حضرت گفت که با خدا عهد می‌کنم اگر ثروت فراوانی به من بدهد کارهای خیر به‌جا آورم. پیامبر ﷺ که دید او دست از تقاضای خود برنمی‌دارد، برایش دعا کرد.

طبق روایتی چندی نگذشت که یکی از بستگان ثعلبه از دنیا رفت و اموال فراوانی از وی به‌جا ماند و آن اموال به ثعلبه رسید، که مقدار زیادی گوسفند بود. او که دید نمی‌تواند در مدینه از گوسفندان مراقبت و نگهداری کند به‌ناچار در خارج از مدینه در صحرائی پر آب و علف‌سکنی گزید و توفیق شرکت در نمازهای پنج‌گانه را از دست داد. گوسفندان زاد و ولد کرده و بیشتر شدند به‌گونه‌ای که ثعلبه توفیق حضور در نماز جماعت روزانه را به‌طور کامل از دست داد و به شرکت در نماز جمعه قناعت می‌کرد!

پیامبر ﷺ مأموران جمع‌آوری زکات را به‌سراغ او فرستاد تا زکات گوسفندانش را بپردازد. مأموران در کمال ناباوری مشاهده کردند که این شخص کم‌ظرفیت دنیاپرست تازه‌به‌دوران‌رسیده، به قانون الهی زکات معترض است! به رسول خدا ﷺ پیغام داد: «ما مسلمان شده‌ایم که جزیه ندهیم و زکات همان جزیه‌ای است که از

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰.

یهودیان و مسیحیان گرفته می‌شود!» در حالی که زکات ابزار حکومت اسلامی و رزق و روزی فقرا و نیازمندان است. پیامبر ﷺ وقتی پیغام مذکور را شنید سه بار فرمود: «وای بر ثعلبه!» و او را به حال خود رها کرد.^۱ این‌گونه او، هم توفیقاتش را از دست داد و هم آبرویش در میان مردم رفت.

ثعلبه که از بی‌آبروی خود رنج می‌برد، در عصر خلیفهٔ اول به فکر ترمیم آن برآمد و لذا به قصد پرداخت زکات نزد او رفت. خلیفه گفت: چون پیامبر ﷺ از تو زکات نگرفت، ما هم از تو زکات نخواهیم گرفت.

آری، ثعلبه برای رسیدن به پول و ثروت، هم دنیایش را از دست داد و هم آخرتش را. و کم نیستند ثروتمندانی که همچون اویند! عوامل توفیق و سلب توفیق زیاد است. آنچه گفته شد چند نمونه آن بود. از خدا تقاضا می‌کنیم ما را از توفیقاتش محروم نکند!

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۶۵ و ۶۶، ذیل آیهٔ ۷۵ سورهٔ توبه.

تعریف اخلاق و اقسام آن

این که گفته می‌شود: «فلان کس خوش اخلاق، یا بد اخلاق است» به چه معناست؟

در پاسخ این سؤال عرض می‌کنیم: اعمالی که از انسان سر می‌زند سه حالت دارد: ۱. فعل ۲. عادت ۳. اخلاق.

به منظور توضیح بیشتر به مثال زیر توجه کنید:

در جایی نشستیم، شخصی در مورد نیازمندی‌های فقیری سخن می‌گوید و دیگران را تشویق می‌کند که به او کمک کنند. ما تحت تأثیر قرار گرفته و به او کمک می‌کنیم. به این کار «فعل» گفته می‌شود، یعنی انگیزه‌ای آنی و لحظه‌ای ایجاد شد و ما از فقیر دستگیری کردیم. اما گاهی از اوقات این بخشش تکرار می‌شود؛ این را «عادت» می‌نامند. مرحله بالاتر این است که به قدری صفت زیبای کمک به نیازمندان تکرار می‌شود که جزء روح ما می‌گردد و آن را «اخلاق» می‌گویند. از فعل به عادت و از عادت به اخلاق می‌رسیم.

اخلاق درحقیقت نهادینه شدن صفات اخلاقی است، بنابراین، سعی و تلاش می‌کنیم که فضایل اخلاقی، درون وجود ما نهادینه گردیده و جزء روح ما شود و تغییری نکند و همواره با ما باشد.

اخلاق ذاتی و اکتسابی

اخلاق دو قسم است: اخلاق ذاتی، اخلاق اکتسابی. منظور از اخلاق ذاتی این است که فلان شخص از ابتدای تولد مثلاً سخاوتمند یا شجاع یا عفیف بوده و برای کسب آن زحمت خاصی متحمل نشده است.

و منظور از اخلاق اکتسابی این است که از ابتدای تولد چنین صفاتی نداشته، بلکه به مرور زمان و با تلاش و کوشش و تهذیب نفس به آنها دست یافته است.

سؤال: آیا این دو نوع اخلاق قابل تبدیل به یکدیگر هستند؟
جواب: آری، انسانی که ذاتاً بخشنده است در پی معاشرت و دوستی با انسان‌های بخیل، یا آموزش‌های غلط، یا تأثیر محیط و جامعه، تبدیل به انسان بخیل می‌شود، همان‌گونه که ممکن است حالت اکتسابی بخشندگی که در او وجود نداشته و در سایه سعی و تلاش و کوشش و تکرار و تربیت صحیح حاصل شده، به صفت ذاتی و تغییرناپذیر تبدیل گردد.

برای روشن‌تر شدن این بحث به یک مثال توجه فرمایید:

شخصی به صورت وراثتی و مادرزادی دارای اندامی درشت و عضلاتی محکم و پر قدرت است و دیگری از هنگام تولد اندامی لاغر و نحیف و ضعیف دارد. ممکن است نفر اول بر اثر عدم توجه به مسائل بهداشتی و غذایی و ترک ورزش و اصول سلامتی، کم کم ضعیف و نحیف شود و نفر دوم با مداومت بر یک تغذیه سالم و حساب شده و رعایت اصول بهداشتی و ورزش و نرمش مستمر، دارای اندامی قوی و عضلاتی محکم شود.

خلاصه اینکه هم در مسائل اخلاقی و هم در مسائل طبیعی امکان تبدیل امور ذاتی به اکتسابی و بالعکس وجود دارد. هر انسان قدرتمندی ممکن است ضعیف شود و هر ضعیفی قدرتمند. هر خوش اخلاقی امکان دارد بد اخلاق گردد و بالعکس. بنابراین، این که گفته می شود اخلاق دو نوع ذاتی و اکتسابی دارد، تصور نشود که قابل تغییر و تبدیل نیستند.

۸

آیا اخلاق قابل تغییر است؟

در میان علمای اخلاق سه نظریه در این مورد وجود دارد:
الف) قابل تغییر نیست.
ب) قابل تغییر هست.
ج) اخلاق ذاتی قابل تغییر نیست؛ اما اخلاق اکتسابی ممکن است تغییر کند.

شرح نظریه اول

برخی از انسان‌ها ذاتاً خبیث و بدگوهرند و هرچه در گوش آنها خوانده شود اثری نخواهد داشت. عده‌ای از شعرا به تبعیت از این نظریه پرداخته و در اشعار خود آن را منعکس کرده‌اند. البته می‌دانید که شعرا معمولاً در اشعار خود مبالغه می‌کنند و این اشعار هم خالی از مبالغه نیست. یکی از شاعران در تأیید نظریه اول چنین سروده است:
بر سیه‌دل چه سود خواندن و عظمی نرود میخ آهنین در سنگ^۱

۱. امثال و حکم، ج ۱، ص ۴۲۲.

در شعر دیگری می‌خوانیم:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است^۱

یعنی همان‌گونه که امکان استقرار گردو بر روی گنبد وجود ندارد، انسان ناهل و خبیث نیز تربیت‌پذیر نیست.

و در شعر سوم چنین آمده است:

چون بود اصل گوهری قابل

تربیت را در او اثر باشد

هیچ صیقل را نکو نداند کرد

آهنی را که بدگهر باشد

سگ به دریای هفت‌گانه مشوی

که چو تر شد پلیدتر باشد^۲

خلاصه این‌که طبق نظریهٔ اول، نه انسان‌های خبیث قابل اصلاح و هدایت‌اند و نه امکان انحراف انسان‌های شایسته و صالح وجود دارد. این، عقیدهٔ خطرناکی است.

دلایل سه‌گانه برای ردّ نظریهٔ اول

۱. لغو بودن ارسال رسل و انزال کتب

اگر تغییرناپذیر بودن اخلاق درست باشد آمدن پیامبران

۱. امثال و حکم، ج ۱، ص ۵۰۲.

۲. کلیات سعدی، ص ۱۷۸.

الهی ﷺ و نازل شدن کتاب‌های آسمانی عبث و بیهوده است و معلّمان اخلاق و اولیاء الله و مربیان کاری نمی‌توانند انجام دهند. چون کسی که خبیث و فاسق است نمی‌تواند عوض شود و کسانی هم که خوب‌اند نیازی به معلّم و راهنما ندارند و آنها هم قابل تغییر نیستند.

طبق این نظریه، برنامه‌های تربیتی لغو و بی‌فایده است و باید رها شود، در حالی که تمام عقلای عالم، نسبت به مسائل تربیتی اهتمام فراوان ورزیده و برای آن تلاش می‌کنند. خلاصه این‌که نظریهٔ اوّل برخلاف اهداف پیامبران ﷺ و سیرهٔ عقلاست.

۲. ترویج مکتب جبر

مشکل دوم تغییر ناپذیر بودن اخلاق این است که این نظریه سر از جبر درمی‌آورد. اگر همه مجبورند مطابق فطرت خود عمل کنند و خبیث باید خبیث بماند و پاک باید پاک باشد و هیچ‌یک از آنها قابل تغییر نیستند، چنین انسان‌هایی اراده‌ای از خود ندارند. آیا جایزه دادن به انسان‌هایی که مجبورند پاک باشند، و مجازات کسانی که مجبورند ناپاک باشند، مطابق عدالت است؟! اگر کسی مکتب جبر را بپذیرد، مجازات و پاداش، بهشت و جهنّم و بسیاری از مسائل و قوانین اجتماعی لغو و بی‌ثمر خواهد شد. بنابراین، نظریهٔ اوّل قابل قبول نیست.

۳. پاسخ اشعار مذکور

انسان که جای خود دارد، حتی حیوانات قابل تربیت هستند. در قرآن مجید عبارت «کلب معلّم»^۱ یعنی سگ تربیت شده، آمده است. حیوانی که علاقه به شکار و گوشت در او ذاتی است به گونه‌ای تربیت می‌شود که حیوان مورد نظر را شکار می‌کند و تحویل صاحبش می‌دهد. یا کسانی که سیرک دارند حیوانات وحشی و درنده‌ای نظیر شیر و ببر و پلنگ را تربیت کرده و با آنها نمایش می‌دهند. با این توضیح، به نقد مثال‌های سه‌گانه، که در اشعار گذشته مورد استناد قرار گرفت، می‌پردازیم:

استقرار گردو بر روی گنبد گرچه به صورت طبیعی ممکن نیست، اما با مقداری چسب امکان‌پذیر خواهد شد. انسان‌های خبیث و فاسق را هم می‌توان با چسب اخلاق در صراط مستقیم و مسیر پاکی‌ها مستقر کرد.

در مورد شعری که می‌گوید: میخ آهنین در سنگ فرو نمی‌رود، امکان این مطلب به اثبات رسیده است. برای حفر چاه‌های عمیق گاه صد متر یا بیشتر سنگ‌ها را سوراخ می‌کنند و برای حفر چاه‌های نفت، هزار متر یا بیشتر حفاری صورت می‌گیرد، تا به آب یا نفت برسند.

و اما در مورد امکان تطهیر سگ، فقهای ما گفته‌اند که اگر سگ در

۱. سوره مائده (۵)، آیه ۴.

نمکزار بیفتد و تبدیل به نمک شود پاک می شود،^۱ انسان‌های خبیث و ناپاک هم چنانچه در نمکزار تربیت مربیان الهی قرار گیرند، استحاله خواهند شد و از خباثت و ناپاکی رها می شوند. بنابراین، تمام مثال‌های مذکور قابل اشکال و ایراد است. نتیجه این که نظریه تغییرناپذیری اخلاق قابل قبول نیست.

تغییرپذیری اخلاق در قرآن

آیات زیادی از قرآن مجید دلالت بر بطلان نظریه اول دارد و صفات اخلاقی را قابل تغییر می داند، که به ذکر دو مورد، به عنوان نمونه قناعت می کنیم:

۱. تغییر فرورفتگان در گمراهی

خداوند متعال در مورد هدف بعثت انبیا چنین می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».^۲

۱. رساله توضیح المسائل، مسأله ۲۱۲.

۲. سوره جمعه (۶۲)، آیه ۳.

«ضلال مبین» آخرین درجه گمراهی است. طبق آیه فوق، پیامبران الهی آمده‌اند حتی کسانی را که در آخرین درجه گمراهی هستند نجات داده و به مسیر مستقیم آورند.

بنابراین، به شهادت آیه مذکور، صفات اخلاقی انسان قابل تغییر است و پیامبران این کار را کرده‌اند. در عصر جاهلیت گمراهی‌های عجیب و فراوانی وجود داشت، که از جمله آنها کشتن پسران در برابر بت‌ها،^۱ و زنده به گور کردن دختران،^۲ و جنگ و درگیری همیشگی بود. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همین افراد را تربیت کرد و بسیاری از آنها هدایت شدند. نتیجه این که بدترین افراد را می‌توان تربیت کرد و قرآن مجید باصراحت اخلاق انسان‌ها را قابل تغییر می‌داند.

۲. روشن کردن تاریکی‌ها

دومین نمونه، آیه نهم سوره حدید است، توجّه بفرمایید:

﴿هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾؛ «او کسی است که آیات روشنی بر بنده‌اش نازل می‌کند تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج کند؛ و خداوند نسبت به شما رئوف و مهربان است».

«ظلمات» معمولاً در قرآن به صورت جمع ذکر شده و شامل

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۱۴۰.

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۵۹.

انواع مختلف تاریکی‌ها، از جمله ظلمات اخلاقی و اعتقادی می‌شود. ظلمت و تاریکی مطلق در جایی است که هیچ نوری وجود ندارد و پیامبران الهی علیهم‌السلام انسان‌ها را از ظلمات و تاریکی‌ها به سمت نور هدایت کرده‌اند. حضرت علی علیه‌السلام ظلمات عصر جاهلیت را در نهج البلاغه زیبا ترسیم کرده است، آنجا که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ، وَحَيَاتٍ صُمٍّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ، وَالْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ؛ خداوند حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به رسالت مبعوث کرد تا جهانیان را انذار دهد، و امین آیات او باشد. در حالی که شما ملت عرب بدترین دین و آیین را داشتید و در بدترین سرزمین‌ها زندگی می‌کردید، در میان سنگ‌های خشن و مارهایی که فاقد شنوایی بودند (و به همین علت از هیچ چیز نمی‌ترسیدند!) آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید. خون یکدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کردید. بت‌ها در میان شما برپا بود (بت پرستی می‌کردید) و گناهان، سراسر وجودتان را فرا گرفته بود.»^۱

۱. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج ۱، ص ۱۱۴، خطبه ۲۶.

نتیجه این‌که به تصدیق آیات قرآن مجید، صفات اخلاقی قابل تغییر است.

انگیزه معتقدان به تغییرناپذیری اخلاق

دو انگیزه می‌توان برای معتقدان به این نظریه ذکر کرد:

اول: شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت

برخی از مردم می‌خواهند بار خود را سبک کنند. به‌عنوان مثال برای این‌که مسئولیت تربیت فرزندان را از دوش خود بردارند، معتقد به تغییرناپذیری صفات اخلاقی می‌شوند. هنگامی که از آن‌ها سؤال می‌شود: چرا فرزندان را تربیت نمی‌کنید و در مسیر اصلاح رفتارهای ناشایست آن‌ها گام بر نمی‌دارید؟ می‌گویند: این‌ها قابل اصلاح نیستند و بالفطره چنین متولد شده‌اند. درحقیقت برای شانه خالی کردن از زیر بار تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر، ادعا می‌کنند صفات اخلاقی قابل تغییر نیست.

دوم: رسیدن به آزادی و ولنگاری

انگیزه برخی افراد هم رسیدن به آزادی است. هنگامی که به صفات ناشایست اخلاقی بعضی اعتراض می‌شود، آنها برای این‌که این ولنگاری و آزاد بودن از قید و بند دین و مذهب را از دست

ندهند می‌گویند: ما از ابتدا با همین خلق و خو به دنیا آمده و بزر شده‌ایم و این صفات قابل تغییر نیست. این افراد در واقع برای این‌که هیچ‌گاه مورد بازخواست دیگران قرار نگیرند تغییرناپذیری اخلاق را مطرح می‌کنند.

نظریهٔ سوم

طرفداران نظریهٔ سوم بین اخلاق ذاتی و اکتسابی تفاوت قائل شده‌اند. آنها معتقدند که اخلاق ذاتی قابل تغییر نیست؛ اما اخلاق اکتسابی قابل تغییر است.

مرحوم نراقی از جمله معتقدان به این نظریه است.^۱ گرچه آن مرحوم عالم بزرگی بود؛ ولی نظریهٔ او قابل قبول نیست و مطابق شرحی که گذشت، اخلاق ذاتی هم قابل تغییر است. نتیجه این‌که اخلاق، چه ذاتی و چه اکتسابی، قابل تغییر می‌باشد.

امیدواریم خداوند به ما توفیق دهد که بتوانیم صاحب برترین فضایل اخلاقی باشیم!



رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی

علم اخلاق چه ارتباطی با دیگر علوم اسلامی دارد، با علم فقه و اصول و تفسیر و...؟

علوم اسلامی کدام‌اند؟

برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق، لازم است ابتدا علوم اصلی و پایه اسلامی را بدانیم. شش علم، علوم اصلی و شش علم، علوم پایه محسوب می‌شوند.

علوم اصلی اسلامی به شرح زیر است:

۱. علم عقاید؛ ایمان به خدا و روز جزا و پیامبر اسلام ﷺ و قرآن مجید و سایر مسائل اعتقادی، جزء علم عقاید است.
۲. علم تفسیر؛ که بسیار وسیع و گسترده است.
۳. علم فقه؛ که مربوط به تمام اعمال و برنامه‌های فردی و اجتماعی و سیاسی و قضایی و عبادی می‌شود.
۴. علم اصول؛ که رابطه تنگاتنگی با علم فقه دارد.

۵. علم حدیث؛ که ما را با روایات حضرات معصومین علیهم السلام آشنا می‌کند.

۶. علم درایه؛ که در آن با انواع و اقسام حدیث و دیگر امور مربوط به روایات اسلامی آشنا می‌شویم.
و اما علوم پایه به شرح زیر است:

۱. علم نحو

۲. علم صرف

۳. علم لغت؛ این سه علم را ادبیات عرب می‌گویند و از آنجا که اساس مسائل اسلامی و عمده آن به زبان عربی است، آشنایی با علوم سه‌گانه فوق لازم و ضروری است و تا زمانی که این کلید در دست نباشد و ادبیات عرب کامل نشود، توفیقی در علوم اسلامی حاصل نمی‌گردد.

۴. علم رجال؛ که به وسیله آن می‌توان کسانی را که در سند روایات حضرات معصومین علیهم السلام قرار گرفته‌اند شناسایی کرد و ثقه و ضعیف و مجهول و مشترک را از هم تمییز داد.

۵. علم منطق؛ که راه درست استدلال کردن را به ما می‌آموزد.

۶. علم معانی و بیان.

خلاصه این که علوم دوازده‌گانه فوق، مهم‌ترین علوم اسلامی محسوب می‌شوند. در این بحث باید رابطه علم اخلاق را با آنها بیان کنیم؛ زیرا اگر این رابطه را بدانیم خواهیم دانست از چه مسیری برای اصلاح اخلاق گام برداریم.

پاسخ به یک سؤال

به مناسبت بحث درباره علوم اسلامی شایسته است به سؤال زیر پاسخ داده شود:

برخی می پرسند: دلیل فلان حکم دینی چیست؟ چرا فقها در فلان موضوع چنین فتوایی داده اند؟

در پاسخ به این گونه سؤالات عرض می کنیم: برای این که علت یا علل احکام دینی را بدانید لازم است علوم اسلامی را فرا بگیرید، یعنی به حوزه های علمیّه آمده و حداقل ده سال به صورت مرتّب و تمام وقت درس بخوانید. پس از آن، به اولین مراحل اجتهاد می رسید و می توانید ادلّه مسائل دینی را درک کنید. اما بدون گذراندن این مراحل، پی بردن به علل احکام ممکن نیست. همان گونه که یک طبیب نمی تواند علت و فلسفه مقدار دارویی که به بیماری می دهد و چگونگی تنظیم زمان مصرف آن، و پرهیز از خوردن برخی غذاها، و مصرف برخی دیگر از غذاها و نوشیدنی ها را بدون گذراندن دوران دانشکده طب توضیح دهد.

بنابراین، راه پی بردن به علل احکام الهی، فراگیری علوم اسلامی به شکلی است که در بالا گفته شد. و ما از کسانی که بخواهند این مراحل را طی کنند و به علل احکام دست یابند استقبال می کنیم. با این توضیح به اصل بحث بازمی گردیم و ابتدا رابطه علم اخلاق با عقاید را مورد بررسی قرار می دهیم.

ارتباط علم اخلاق با علم عقاید

علم عقاید پشتوانه علم اخلاق است. کسی که به خدایی معتقد است که همه جا حضور دارد و بر تمام اعمالش ناظر است و او را از گردن به خود نزدیک تر می داند ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ به مسائل اخلاقی اهمیّت خاصی می دهد.

ایمان به دادگاه عدل الهی در روز قیامت، انسان را به فضایل اخلاقی راغب تر می کند. دادگاهی که قاضی و مجرم و شاهد آن همه یک نفر است. خداوند متعال در آیه ۱۴ سوره اسراء در مورد بندگان که در قیامت نامه اعمالشان را گرفته اند، چنین فرموده است: ﴿إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾؛ «نامه (اعمال) خود را بخوان؛ کافی است که امروز، خود حسابرس خویش باشی!» طبق این آیه شریفه، در آن دادگاه، خود مجرم، قاضی خواهد بود!

یا در آیه شریفه ۶۵ سوره یاسین می خوانیم: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ «امروز بر دهانشان مهر می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان به کارهایی که انجام می دادند، گواهی می دهند».

طبق این آیه شریفه، شاهد و مجرم یکی است و اعضای بدن مجرم بر علیه او شهادت می دهد. بنابراین، در دادگاه عدل الهی قاضی و مجرم و شاهد همه یکی هستند.

۱. سوره ق (۵۰)، آیه ۱۶.

ایمان به چنین دادگاهی پشتوانه محکمی برای مسائل اخلاقی است. کسانی که چنین پشتوانه‌ای دارند به سراغ خیانت و جنایت و دروغ و فساد در ارض و شایعه‌پراکنی و پایمال کردن حقوق مردم نمی‌روند. بنابراین، اخلاق بدون اعتقادات اصیل مذهبی ممکن نیست و هر چقدر انسان اعتقادات قوی‌تری داشته باشد فضایل اخلاقی بیشتر و محکم‌تری خواهد داشت و ارتباط بین علم اخلاق و عقاید جای تردید نیست.

ناپایداری اخلاق بدون پشتوانه ایمان

برخی معتقدند: اخلاق بدون اعتقادات مذهبی هم قابل پرورش است. می‌گویند: ما انسان‌های صادق و امین و خوش‌برخورد متعددی را سراغ داریم که نه معتقد به خدا هستند، نه ایمانی به روز قیامت دارند و نه بقیه اصول اعتقادی ما را پذیرفته‌اند.

در پاسخ این اشکال می‌گوییم: صفات اخلاقی‌ای که متکی به ایمان به خدا و روز جزا نیست، به سرعت به باد می‌رود و متزلزل می‌شود. افرادی از این قبیل در مقابل مبالغ کم تسلیم نمی‌شوند؛ اما هنگامی که پای مبالغ سنگین به میان می‌آید مقاومت خود را از دست می‌دهند.

شخص محترمی نقل می‌کرد که قبل از انقلاب در بعضی از شهرها آراء انتخاباتی خرید و فروش می‌شد و قیمت هر رأی پنج

تومان بود. یکی از شخصیت‌های آن دوران می‌گفت: «این چه مملکتی است که آراء مردم در آن خرید و فروش می‌شود؟ چرا برخی از مردم رأی خود را می‌فروشند؟» گفتم: شما نمی‌فروشید؟ گفت: نه. گفتم: اگر به صد برابر قیمت خریدار داشته باشد چطور؟ گفت: نه. گفتم: اگر به هزار برابر قیمت باشد چه می‌گویی؟ با تردید و مکث گفت: نه. گفتم: اگر کسی رأی شما را پنج میلیون تومان بخرد، فروشنده‌ای؟ گفت: نمی‌توانم بگویم نه! گفتم: پس تو هم فروشنده‌ای، تفاوتت با دیگران این است که آنها ارزان‌فروشانند و تو گران‌فروش هستی!

اخلاقی که پشتوانه ایمان نداشته باشد در برابر وسوسه‌های سنگین نمی‌تواند مقاومت کند. اما اخلاقی که پشتوانه قوی ایمان دارد هرگز مقاومتش درهم نمی‌شکند.

پای سخن اسوهٔ اخلاق

حضرت علی علیه السلام، که نمونهٔ کامل این نوع اخلاق است، فرمود: «وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطِيَتْهُ الْاَقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتِ اَفْلَاكِيْهَا، عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِيْ نَمَلَةٍ اَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيْرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر تمام ثروت عالم هستی را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد».^۱ چراکه اخلاق علی علیه السلام پشتوانهٔ اعتقادی قوی دارد.

۱. نهج البلاغه با ترجمهٔ گویا و شرح فشرده، ج ۲، ص ۴۲۸، خطبهٔ ۲۲۴.

آن قدر پشتوانه اعتقادی آن حضرت قوی است که فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا؛ اگر پرده‌ها کنار برود، چیزی بر یقین من اضافه نمی‌شود!»^۱

هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: «آیا این خدایی را که می‌پرستی و در برابرش سر تعظیم فرود می‌آوری دیده‌ای؟» می‌فرماید: «آری دیده‌ام، مگر می‌شود خدایی را که ندیده‌ام عبادت کنم!» سپس در توضیح کلامش می‌فرماید: «البتّه آن ذات مقدس را با چشم دل دیده‌ام، نه با چشم سر».^۲

خلاصه این‌که اخلاق با پشتوانه ایمان فرو نمی‌ریزد، اما رجال سیاسی دنیای امروز که پشتوانه ایمان ندارند و با آن بیگانه‌اند، به راحتی فریب می‌خورند و می‌لغزند. رئیس جمهور یک کشور بزرگ، فریفته یک زن زیبا می‌شود و با زیرپا گذاشتن اصول اخلاقی، همه چیزش را از دست می‌دهد. ممکن است یک اتومبیل لوکس، صداقت و تعهدات و اخلاق یک چهره سیاسی بی‌ایمان را به راحتی لگه‌دار کند.

بنابراین، تا زمانی که اخلاق، متکی به علم کلام (عقاید) و ایمان به مبدأ و معاد نباشد، اخلاق نمی‌شود.

۱. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۴.

اخلاق فوق العاده پیامبر ﷺ با پشتوانه ایمان بی نظیر

مرحوم علامه مجلسی روایت زیر را در کتاب ارزشمند بحار الانوار در تفسیر آیه شریفه «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ»^۱ نقل کرده که شاهد خوبی برای بحث ماست، توجه بفرمایید:

«پس از این که رسول اکرم ﷺ دعوتش را به صورت علنی در مکه اعلام کرد و عده‌ای از مردم، به ویژه جوانان، اسلام آوردند، جمعی از سران مشرک مکه خدمت حضرت ابوطالب، که رئیس قریش بود، رسیده و گفتند: برادرزاده‌ات آرزوهای ما را بر باد داده و به معبودهای ما توهین کرده و جوانان ما را فاسد نموده است و جماعتمان را پراکنده ساخته و اتحاد و یگانگی مان را از بین برده است! (این جملات نشان می‌دهد که عده زیادی از جوانان و غیر جوانان مکه مسلمان شده بودند و این مطلب برای سران مشرک مکه بسیار سخت و ناراحت‌کننده بود. ولذا به ابوطالب پیشنهادهایی دادند:) اگر علت این کارهای برادرزاده‌ات فقر و نداری است آن قدر به او ثروت می‌دهیم که ثروتمندترین فرد مکه شود، و اگر ریاست طلبی است او را رئیس خود می‌کنیم! حضرت ابوطالب پیشنهاد مشرکان را به پیامبر اسلام ﷺ عرضه داشت. پیامبر ﷺ فرمود:

«لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي، وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي، مَا أَرَدْتُهُ. لَكِن

۱. سوره ص (۳۸)، آیه ۴.

يُعْطُونِي كَلِمَةً يَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ، وَ يَدِينُ لَهُمْ بِهَا الْعَجَمَ، وَ يَكُونُونَ مُلُوكًا فِي الْجَنَّةِ؛ اگر خورشید را در دست راست، و ماه را در دست چپم قرار دهند تسلیم آنها نمی شوم. اما اگر در جمله ای با من موافقت و همراهی کنند، بر تمام عرب حکومت خواهند کرد، و غیر عرب همگی به دین و آیین آنها خواهند پیوست، و در بهشت هم فرمانروا و حاکم خواهند بود».

مشرکان به ابوطالب گفتند: یک جمله که سهل است، حاضریم در ده جمله با او همراهی کنیم! پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؛ شهادت دهید که معبودی جز خداوند یکتا نیست و من فرستاده او هستم». مشرکان در پاسخ گفتند: «سبب و شصت معبود خود را رها کنیم و تنها یک معبود را بپرستیم؟!». ^۱

آری، پشتوانه اخلاقی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن قدر محکم است که نه تنها مال و مقام های کره زمین او را تکان نمی دهد، بلکه اگر افلاک دیگر را هم بر آن بیفزایند کمترین تکانی نخواهد خورد. بنابراین، اخلاق، پشتوانه محکمی همچون عقاید دارد. اگر به دنبال تهذیب اخلاق هستید باید اعتقاداتتان تقویت شود، که بدون آن، صفات اخلاقی دوامی نخواهد داشت.

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۲، ح ۱۲.

سردرگمی دنیای امروز

دنیای امروز گرفتار تسلسل عجیبی است، چراکه برای جلوگیری از فسادها و انحرافها و دزدیها و لغزشها و رشوه‌خواریها بازرسانی تعیین می‌کنند.

هنگامی که از آنها می‌پرسیم: برای جلوگیری از زد و بند بازرسان با دیگران در گرفتن رشوه و سوء استفاده‌های مالی چه چاره‌ای اندیشیده‌اید؟ می‌گویند: برای آنها هم بازرسانی قرار می‌دهیم. همین سؤال در مورد بازرسان بازرسان مطرح می‌شود و همان جواب تکرار می‌گردد و این تسلسل ادامه دارد.

زمانی مشکل این تسلسل حل می‌شود که بازرسان درونی فعال شوند و ایمان به خدا و روز جزا در نهاد انسان جوانه بزنند. بنابراین، این‌که می‌گویند اخلاق بدون اعتقادات ممکن است و ما افرادی را سراغ داریم که ایمان ندارند اما اخلاق خوبی دارند، جوابشان این است که پشتوانه اخلاقی چنین افرادی ضعیف است و همه آنها را می‌توان با وسایلی فریب داد، همان‌گونه که در تاریخ، نمونه‌های فراوانی برای آن ثبت شده است. ولی کسی را که قلبش مملو از نور ایمان باشد و تکیه‌گاه محکمی چون خدا داشته باشد نمی‌توان فریب داد و برای این دسته از انسان‌ها نیز نمونه‌های زیادی وجود دارد که به یک مورد قناعت می‌کنیم:

پس خدا چه می‌شود؟

یکی از اصحاب پیامبر ﷺ به مکه می‌رفت. در بین راه چوپانی را دید که مشغول چرانیدن گوسفندان بود. به او گفت: یکی از گوسفندان را به من بفروش. چوپان گفت: گوسفندان برای من نیست و از صاحب آن اجازه فروش ندارم. صحابی گفت: گوسفند را بفروش، سپس به صاحبش بگو آن را گر خورده است! چوپان گفت: اگرچه صاحبش اینجا نیست، اما خدا چه می‌شود؟!^۱

این که در داستان حضرت یوسف علیه السلام می‌خوانیم:

﴿لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ﴾؛ «آن زن قصد او کرد و او نیز، اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، قصد وی می‌نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم چراکه او از بندگان خالص شده ما بود».^۲

با توجه به این که حضرت یوسف علیه السلام در آن زمان در سن جوانی بود و در این سن و سال غریزه شهوت بسیار فعال است، و زلیخا نیز زن زیبایی بود و همه مقدمات را فراهم کرده بود، اگر برهان پروردگار نبود او هم می‌لغزید.

در مورد «برهان رب» تفسیرهای مختلفی گفته شده،^۳ که یکی از آنها، ایمان به خدا و روز جزاست.

۱. تاریخ دمشق الکبیر، ج ۳۳، ص ۸۹.

۲. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۲۴.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۷.

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که دیگران هم می‌توانند با پناه بردن به این تکیه‌گاه محکم و قلعه نفوذناپذیر، از دام‌های شیطان و هوای نفس نجات پیدا کنند. نتیجه این‌که اخلاق با عقاید ارتباط تنگاتنگی دارد و انسان نمی‌تواند بدون تقویت ایمان به خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روز جزا، اخلاقش را کامل و پایدار کند، و لذا باید سعی کنیم روزبه‌روز اعتقاداتمان را قوی‌تر سازیم، تا در سایه آن در تهذیب اخلاق موفق شویم.

بدون اطلاع از تفسیر قرآن نمی‌توان از اخلاق اسلامی آگاه شد، زیرا بسیاری از مباحث اخلاقی، در قرآن مجید آمده است. کسانی که با قرآن کار کرده‌اند می‌دانند که شاید بیشترین آیات این کتاب آسمانی، مربوط به مسائل اخلاقی باشد، تا آنجا که غالب بعضی از سوره‌های قرآن، بلکه تمام برخی دیگر، بر محور مسائل اخلاقی دور می‌زند. ما کتابی، به نام اخلاق در قرآن، در سه جلد نوشته‌ایم که تمام مباحث آن، بحث‌های اخلاقی قرآن مجید است؛ البته همه مباحث اخلاقی قرآن را دربر نگرفته است. بنابراین، آشنایی با علم تفسیر ضروری است. برای روشن‌تر شدن بحث، تقدیم چند مطلب لازم است:

۱. الگو بودن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

خداوند متعال در مورد آن حضرت، می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي

رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛
 (به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکویی بود، برای
 آنها که امید به رحمت خدا و روز بازپسین دارند و خدا را بسیار یاد
 می‌کنند).^۱

«اسوه» در لغت، معنای مصدری دارد، اما در فارسی از آن معنای
 وصفی استفاده می‌شود. معنای مصدری اسوه، تأسی کردن،
 سرمشق گرفتن و پیروی کردن است. قرآن مجید پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 به عنوان الگو معرفی می‌کند تا مردم به او تأسی کرده و از وی پیروی
 کنند.

۲. اخلاق فوق العاده پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

قرآن مجید از سوی دیگر در مورد اخلاق آن حضرت
 می‌فرماید: ﴿وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛ «و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای
 داری». ^۲

معمولاً برای اخلاق، صفت «عظیم» به کار برده نمی‌شود؛ بلکه
 از وصف «حسن» و «نیکو» استفاده می‌گردد، اما اخلاق پیامبر
 اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن قدر فوق العاده و عالی بود که قرآن برای انعکاس این
 معنا، از لفظ «عظیم» بهره گرفته است.

۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۲. سوره قلم (۶۸)، آیه ۴.

خلاصه این‌که طبق مقدمهٔ اوّل باید در امور مختلف به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاسی کرد و از وی پیروی نمود و طبق مقدمهٔ دوم، آن حضرت دارای اخلاق نیک فوق‌العاده و بزرگی بوده است. از ضمیمه کردن این دو آیه قرآن استفاده می‌کنیم که «یکی از طرق رسیدن به اخلاق، پیروی کردن از اخلاق عظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است». اگر در این راه موفق شویم متخلّق به اخلاق اسلامی خواهیم شد.

سفارشات چهارگانهٔ اخلاقی به پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله

نخستین سفارش خداوند به پیامبرش عفو و بخشش است؛ می‌فرماید: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ «پس، از آنها درگذر و صرف نظر کن! که خداوند نیکوکاران را دوست دارد».^۱ اگر کسانی که با آنها سروکار داری خطایی داشتند و لغزشی کردند، تا آنجا که امکان دارد عفویشان کن!

در گام دوم توصیه می‌کند که به عفو و بخشش در زبان قناعت نکن، بلکه آن خطا و اشتباه را از حافظهٔ ذهنت پاک کرده و آن را به فراموشی بسپار. بسیاری از کسانی که در مواجهه با اشتباهات دیگران به توصیهٔ اوّل عمل می‌کنند؛ ولی آن را فراموش نکرده و کینه را در سینه نگه می‌دارند.

۱. سورهٔ مائده (۵)، آیهٔ ۱۳.

خداوند متعال در گام سوم به فرستاده اش دستور محبت کردن می‌دهد، یعنی می‌فرماید که به عفو و گذشت و فراموش کردن خطا و اشتباه قناعت نکن، بلکه محبت و دوستی را جایگزین کینه و عداوت نما! آیه شریفه ۵۴ سوره انعام به همین مطلب اشاره دارد، توجه فرمایید:

﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو: «سلام بر شما! پروردگارتان رحمت را بر خود لازم شمرده است؛ تا هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا شود)؛ زیرا او آمرزنده و مهربان است».

توصیه چهارم، که مرحله اخلاقی والاتری است و در دنیای امروز جز بندگان خاص خداوند به آن عمل نمی‌کنند، پاسخ بدی را با خوبی دادن است که در دو جای قرآن مجید آمده است:

نخست در آیه شریفه ۹۶ سوره مؤمنون، که می‌فرماید: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾؛ «بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)». یعنی عفو و گذشت، به فراموشی سپردن خطاها و اشتباهات، محبت ورزیدن و برخورد خوب، لازم است، اما کافی نیست. علاوه بر این مراحل سه گانه، پاسخ بدی را با خوبی دادن، مورد تأکید خداوند است.

در دومین آیه مورد اشاره چنین آمده است: ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾؛ «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمنی است گویا دوستی گرم و صمیمی است».^۱

در آیه دوم ثمره و نتیجه پاسخ بدی با خوبی نیز بیان شده است و آن اینکه وقتی کسی که به تو بدی کرده، با برخورد خوب و شایسته و پاسخ خوب تو مواجه گردد، وجدانش ناراحت و شرمنده می شود و او دست از دشمنی برمی دارد و نه تنها دشمنی نمی کند، بلکه تبدیل به دوست می شود، آن هم نه یک دوست عادی، بلکه دوستی گرم و صمیمی. در ادامه آیه می خوانیم که هرکسی آمادگی این کار را ندارد، کسانی می توانند این کار را انجام دهند که دارای صبر و استقامت اند، و بهره عظیمی از ایمان و اسلام و تقوا برده اند.

عمل کردن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سفارشات چهارگانه

کسانی که با جمعیت یا کشوری می جنگند، به ویژه اگر جنگ طولانی باشد، پس از پیروزی دست به چند کار می زنند:

۱. دشمنان شکست خورده را به قتل می رسانند.

۱. سوره فصلت (۴۱)، آیه ۳۴.

۲. یا آنها را به اسارت می‌گیرند.

۳. اموالشان را غارت کرده و به عنوان غنیمت تصاحب می‌کند و ممکن است کشورشان را نیز اشغال نمایند.

هنگامی که متفقین پیروز شده و وارد آلمان شدند، کارهای سه‌گانه فوق را به شکل گسترده‌ای انجام دادند. دست به کشتار عجیبی زده و حتی کودکان زیادی را به قتل رساندند و اموال آنها را غارت کرده و کشورشان را هم به اشغال خود درآوردند.

اما پیامبر اسلام ﷺ پس از جنگ‌های طولانی و فراوان و مبارزات زیاد، هنگامی که موفق به فتح مکه شد و مشرکان لجوج و عنود را مجبور به تسلیم کرد، هیچ‌یک از سه کار فوق را انجام نداد. نه کسی را کشت، نه احدی از مشرکان را به اسارت گرفت و نه اموال آنها را غارت کرد؛ بلکه به مقتضای آیه شریفه ﴿ادْفَع بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ آنها را مورد عفو و بخشش قرار داد و به آنها نیکی کرد. نتیجه‌اش - همان‌گونه که در آیه ۳۴ سوره فصلت گذشت - ورود دسته‌دسته مردم به اسلام بود. برخورد غیر منتظره پیامبر ﷺ با مشرکان و بت پرستان، انقلابی را در درون آنها ایجاد کرد به گونه‌ای که از کرده خود پشیمان شده و به اسلام گرویدند.

این نکته را هم نباید فراموش کرد که پیامبر ﷺ با مردمی روبه‌رو بود که عصر جاهلیت را پشت سر گذاشته بودند و در مرکز خشونت می‌زیستند و این نشان می‌دهد که آن حضرت بی‌دلیل به

«خلق عظیم» توصیف نشده است. ما هم باید به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقتدا کنیم و همچون آن حضرت اهل عفو و بخشش و فراموش کردن کینه، و محبت کردن و جبران بدی‌ها با خوبی‌ها باشیم.

۳. تقوا در قرآن مجید

خداوند متعال در قرآن مجید ۹۶ بار جمله «اتقوا الله» را تکرار کرده و مردم را به تقوا سفارش نموده است. علاوه بر این، آیات دیگری نیز در مورد تقوا وجود دارد. این تعداد آیه در مورد تقوا، نشان می‌دهد که تقوا اساس برنامه‌های قرآن است، و لذا در آیات اوّلیه سوره بقره، قرآن مجید مایه هدایت انسان‌های باتقوا معرفی شده است.

تقوا در کلام مولای متقیان عَلَيْهِ السَّلَام

در روایات منقول از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام پنج تعبیر در مورد تقوا وجود دارد، که ماهیت آن را روشن می‌کند:

۱. قلعة محکم؛ در اوّلین روایت، حضرت چنین فرمودند: «الَّتَقْوَى حِصْنٌ حَصِينٌ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ؛ تقوا برای کسی که به آن تکیه کند قلعة محکمی است».^۱

در این روایت، تقوا تشبیه به دژ محکم شده است.

۱. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۵۰۱، باب ۴۰۷۹، ح ۲۲۳۵۲.

۲. سپر محافظ؛ «الْجَوُّوا إِلَى التَّقْوَى فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مَنِيعَةٌ؛ به تقوا پناه ببرید، که سپر محافظ شماست»^۱ از آنجا که تقوا، شخص متقی را در برابر وسوسه‌های شیطان و هوای نفس محافظت می‌کند، تشبیه به سپر شده است.

۳. سنگر مستحکم؛ سومین تعبیر حضرت علی علیه السلام از تقوا چنین است: «التَّقْوَى حِرْزٌ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا؛ تقوا حرز کسانی است که طبق آن عمل کنند»^۲.

یکی از معانی حرز، سنگر است. سربازان در جبهه جنگ برای محفوظ ماندن از دشمن سنگر ساخته و در آن پناه می‌گیرند. انسان‌های باتقوا نیز در مقابل وسوسه‌های شیطان و هوای نفس، سنگری از جنس تقوا می‌سازند و به آن پناه می‌برند.

۴ و ۵. کلید اصلاحات و چراغ هدایت؛ تعبیرهای چهارم و پنجم، در روایت زیر جمع شده است:

«إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ عِمَارَةُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ، وَإِنَّهَا لَمِفْتَاحُ صَلاَحٍ وَمِصْبَاحُ نِجَاحٍ؛ بی‌شک، تقوای الهی سبب آبادی دین و پایه‌گذاری یقین می‌شود و کلید اصلاحات و چراغ نجات و هدایت است»^۳.

آری، تقوا کلید همه اصلاحات است. اصلاحات اخلاقی،

۱. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۵۰۱، باب ۴۰۷۹، ح ۲۲۳۵۷.

۲. همان، باب ۴۰۷۹، ح ۲۲۳۵۴.

۳. همان، ص ۵۰۲، باب ۴۰۹۸، ح ۲۲۳۶۵.

سیاسی، اجتماعی، فردی و دیگر اقسام اصلاحات در سایه تقوا امکان‌پذیر است. درحقیقت این روایت به شاخه‌های مختلف تقوا اشاره دارد.

حقیقت تقوا

از یک سو ۹۶ بار در قرآن مجید تقوا سفارش شده و از سوی دیگر از تقوا به قلعه محکم، سپر محافظ، سنگر مستحکم، کلید اصلاحات و چراغ هدایت تعبیر شده است. تقوا چیست که این همه اهمیت دارد و بهترین زاد و توشه برای جهان آخرت^۱ محسوب می‌شود؟

در پاسخ این سؤال می‌گوییم: تقوا از نظر بیان، ساده، اما در عمل پیچیده است. تقوا یک حالت خداترسی درونی است که انسان را در برابر کارهای خلاف متوقف می‌کند. تقوا در یک تشبیه دقیق همچون ترمز و سایل نقلیه است که راننده به‌هنگام مواجهه با خطر به کمک آن، وسیله مورد نظر را متوقف می‌کند. چنین تقوایی پایه مسائل اخلاقی است و بدون آن تخلّق به اخلاق فضیلت و دوری از رذایل اخلاقی امکان‌پذیر نخواهد بود.

متأسفانه در عصر و زمان ما دستیابی به تقوا و تهیه این ابزار مهم

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۷.

اخلاقی مشکل تر از زمان‌های گذشته شده است. به تعبیر برخی از شاعران: تقوا مثل این است که انسان بخواهد از زمین پر از خاری عبور کند. باید به گونه‌ای گام بردارد که خارها او را اذیت نکند.^۱ این خارها در زمان ما بسیار زیاد شده است که مجالس آلوده از جمله آن‌هاست. آلودگی محیط، شرکت در مجالس آلوده، رفاقت با انسان‌های ناباب و فاسد، رفتن در فضاهای مجازی و مانند آن دشمنان تقوا هستند. خطر فضای مجازی را باید جدی گرفت؛ چراکه فضای مجازی در واقع بلای حقیقی است.

چه باید کرد؟

حفظ تقوا در چنین محیطی، با این رسانه‌ها، فیلم‌ها، کتاب‌ها و مجالس و دوستان آلوده و وسوسه‌های شیطان و نفس امّاره، کار بسیار مشکلی است. اما چه باید کرد؟ آیا باید ناامید شد و گفت: «آب که از سر گذشت چه یک گز چه صد گز»^۲ و باید منتظر آمدن امام زمان (عج) شد تا بیاید و همه چیز را اصلاح کند؟ یا باید بر یأس و ناامیدی غلبه نمود و برای تحصیل تقوا تلاش و کوشش کرد که در این صورت قطعاً خداوند کمک خواهد کرد؟

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۳. متن شعر فوق به شرح زیر است:

۲. خَلِّ الذَّنُوبَ صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا فَهُوَ التَّقَى وَاصْنَعْ كَمَا شِئْتَ فَوْقَ الشُّوْكِ يَحْذَرُ مَا يَرَى
 ۲. امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۳.

بی شک باید راه دوم را انتخاب کرد که سیره اولیاء الله و مؤمنان حقیقی است.

البته باید در چنین محیطی عیار تقوا بالاتر باشد، چون تقوا مرحله‌ای دارد. ممکن است انسان در مراحل پایین‌تر در جامعه‌ی امروزی نتواند خود را حفظ کند، اما اگر به مراحل بالاتر برسد قطعاً موفق خواهد شد. به عنوان مثال، امکان دارد یک نفر در مقابل پیشنهاد رشوه یک میلیون تومانی مقاومت کند، اما اگر مبلغ رشوه چند برابر شود، مثلاً ده میلیون تومان باشد مقاومتش بشکند. چنین انسانی باید تقوای خود را بازسازی کند و به مراحل بالاتری از تقوا دست یابد.

راه رسیدن به تقوا

راه رسیدن به تقوا، ایمان به خدا و قیامت است و از طریق تقویت ایمان به این دو اصل مهم می‌توان پایه‌های تقوا را مستحکم کرد. هرچه ایمان به خدا و روز جزا و حساب و کتاب و بهشت و جهنم قوی‌تر شود، می‌توان به مراحل بالاتری از تقوا دست یافت. هرچه حضور خداوند در زندگی ما پررنگ‌تر و اعتقاد ما به نظارت او قوی‌تر باشد، سنگر تقوای ما در برابر خارهای مختلف مسیر زندگی مستحکم‌تر خواهد بود.

حضرت علی علیه السلام در خطبه همام، صد و ده صفت برای متقین

بیان می‌کند. یکی از صفات آنها باورداشتن بهشت و جهنم است؛ می‌فرماید: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذِّبُونَ؛ آنها مانند کسی هستند که بهشت را با چشم خویش دیده و در آن متنعم است، و همچون کسی هستند که آتش جهنم را مشاهده کرده و در آن عذاب شده است».^۱ کسی که بهشت و جهنم را باور کرده باشد به مراحل بالای تقوا رسیده است. بنابراین باید سعی کنیم معرفت و شناختمان نسبت به خدای بزرگ بیشتر و باورمان نسبت به قیامت افزون‌تر شود و از مجالس آلوده، دوستان ناباب، فضاهای مجازی آلوده و فاسد، رسانه‌های آلوده، و دیگر عوامل گناه و معصیت بپرهیزیم تا بتوانیم در این دنیای پرخطر، خود را حفظ کنیم.

البته بعد از همه اینها، باید خود را به خدا بسپاریم. تا او دست ما را نگیرد به جایی نمی‌رسیم. در پیشگاهش عرضه بداریم: «خدایا! آنچه در توان و قدرت ما بود انجام دادیم، نسبت به بقیه تو ما را حفظ کن!». اگر ما به وظایف خود عمل کنیم به یقین خداوند به ما کمک خواهد کرد.

پروردگارا! به ما کمک کن تا بتوانیم سطح تقوای خود را بالاتر ببریم و دوستان و فرزندان و خانواده و آشنایان خود را نیز از خطرات و آلودگی‌ها نجات دهیم!

۱. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج ۲، ص ۳۴۰، خطبه ۱۹۳.

ارتباط علم اخلاق با علم فقه

رابطه علم اخلاق با علم فقه از مهم‌ترین مباحث اخلاقی به‌شمار می‌رود.

راستی چه ارتباطی بین علم فقه و مسائل اخلاقی وجود دارد؟ واجبات و محرّمات و مکروهات و مستحبات چه نقشی در اخلاق دارند؟ آیا اخلاق تابع فقه است، یا فقه تابع اخلاق؟ برای روشن شدن این بحث، تقدیم مقدمه‌ای لازم است:

اخلاق درونی و برونی

منظور از اخلاق درونی صفات اخلاقی باطنی، و منظور از اخلاق برونی، اعمال و کردار اخلاقی است. به‌عنوان مثال، کسی که دارای ویژگی درونی سخاوت است و در درون وجودش جاذبه‌هایی به‌سوی سخاوت وجود دارد، اما هنوز فرصتی دست نداده که آن را در عمل بروز دهد، واجد اخلاق درونی است. اما شخصی که فرصت بروز این صفت را پیدا کرده و برای رضای خدا کارهای خیری از قبیل آزادی زندانیان، فراهم کردن مقدمات ازدواج نیازمندان، تهیه جهیزیه دختران فقیر، کمک مالی به بیماران محتاج و مانند آن را انجام داده، واجد اخلاقی برونی و عملی است. به هر دو، اخلاق گفته می‌شود؛ هم به صفات فاضله و برجسته درونی، و هم به اعمال اخلاقی، و این دو با یکدیگر ارتباط کاملی دارند.

چگونگی ارتباط فقه و اخلاق

تمام مسائل فقهی جنبه مسائل اخلاقی دارد. واجبات فقهی، واجبات اخلاقی و محرمات فقهی، محرمات اخلاقی محسوب می‌شوند. به‌عنوان مثال، نماز، که از واجبات فقهی است، جنبه اخلاقی هم دارد و لذا خداوند متعال در مورد این فریضه بسیار مهم و ارزشمند فرموده است:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾؛ «و نماز را برپا دار، که نماز، (انسان را) از زشتی‌ها و اعمال ناپسند بازمی‌دارد».^۱ اگر واقعاً نمازگزار نماز را با خلوص نیت و حضور قلب بخواند ظرف مدت کوتاهی تغییر پیدا کرده و تربیت می‌شود. افسوس که غالباً جسم نماز هست، ولی از روح آن، که سرشار از مسائل تربیتی است، خبری نیست.

یا در مورد فریضه حج در روایات می‌خوانیم: «اگر حاجی مناسک حج را به درستی انجام دهد، وقتی که به وطن بازگردد همانند نوزادی است که تازه از مادر متولد شده است».^۲

یعنی حج، تمام گناهان و آلودگی‌هایش را از بین می‌برد. بنابراین، واجبات فقهی آثار اخلاقی فراوان و مهمی دارد. ترک محرمات هم همین‌طور است؛ ظلم نکردن، ترک غیبت، پرهیز

۱. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵.

۲. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۱۱۳.

از دروغ، دست نزدن به سرقت، به سراغ تهمت نرفتن، اجتناب از شایعه‌پراکنی و احتراز از دیگر محرّمات فقهی نیز آثار مهمی دارد و راه سیر و سلوک و تخلّق به اخلاق اسلامی را هموار می‌کند.

مستحبات فقهی هم جنبه اخلاقی دارد. یکی از مستحبات، عیادت از بیماران است^۱ که از نظر اخلاقی نیز امری پسندیده محسوب می‌شود. ایثار و فداکاری نیز در مواردی که به حدّ وجوب نرسیده از مستحبات است. این مستحب فقهی نیز مورد تأکید علمای علم اخلاق است.

دایره اخلاق وسیع‌تر است

همان‌گونه که گذشت، تمام احکام فقهی جنبه اخلاقی دارد و از آن جدا نیست، اما عکس آن متفاوت است. یعنی مواردی وجود دارد که واجب یا حرام فقهی نیست اما وجوب یا حرمت اخلاقی دارد، یعنی اخلاق در درجه بالاتری قرار گرفته و برخی از مستحبات و مکروهات فقهی در زمره واجبات و محرّمات اخلاقی جای می‌گیرد.

به عنوان نمونه، به روایت زیر توجه کنید که دست روی سه چیز گذاشته که از نظر فقهی حرام نیست؛ اما محرّم اخلاقی به شمار می‌رود:

۱. میزان الحکمة، ج ۸، ص ۱۱۲، باب ۳۶۲۳.

پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «ثَلَاثٌ لَا يَسْلَمُ مِنْهَا أَحَدٌ: الطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالظَّنُّ. قِيلَ: فَمَا نَصَحُ؟ قَالَ: إِذَا تَطَيَّرْتَ فَاْمُضِ، وَإِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَبِغِ، وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَحَقِّقْ؛ سه چیز است که (جنبه منفی دارد و) هیچ کس (به غیر از اولیاء الله) از آن در امان نیست: ۱. فال بدن زدن ۲. حسادت ۳. سوء ظن و بدبینی. پرسیده شد: چه باید کرد؟ فرمود: به فال بد اعتنا نکن، و هنگام حسادت به ظلم و ستمی دست نزن، و هر زمان گرفتار بدبینی شدی آن را عملی نکن.»^۱

۱. فال بد زدن

علت این که به فال زدن «طیره» گفته شده این است که در ابتدا به وسیله پرندگان فال می زدند، سپس این خرافه گسترش پیدا کرده و به وسیله غیر پرندگان هم فال می زنند.

این کار یکی از خرافاتی است که نباید به آن اعتنا کرد. به چند نمونه، که برخی از مردم به آن اعتقاد دارند، توجه بفرمایید:

اول: پرنده ای به شوم و نحسی معروف است. هنگامی که بر پشت بام خانه ای بنشیند، برخی از عوام خیال می کنند که آن خانه خراب می شود!

دوم: اگر کسی قصد سفر کند، یا بخواهد برای انجام کاری به

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۳۲۰.

خارج از خانه برود و خودش یا دیگری عطسه کند، می‌گویند: نباید از منزل خارج شود و کاری انجام دهد! درحالی که ما توکل بر خدا کرده و به دنبال کارمان می‌رویم و هیچ مشکلی به وجود نمی‌آید.

سوم: شخص فالگیری، فال افراد را می‌گیرد و مطالب بی‌اساسی را از حال و آینده طرف خبر می‌دهد که برخی براساس آن عمل می‌کنند، در حالی که هیچ اعتباری ندارد!

چهارم: برخی از مردم براساس اوضاع ستارگان آسمان سرنوشت افراد را پیش‌گویی می‌کنند. این نوع فال‌ها و مانند آن هیچ اعتباری ندارد و به هیچ وجه نباید به آن اعتنا کرد.

به هر حال طبق فرمایش پیامبر اسلام ﷺ بسیاری از اشخاص ناآگاه، آلوده این خرافه هستند. اسلام دستور می‌دهد که هنگام مواجهه با پیش‌زمینه‌های فال زدن، به آن توجه نکرده و به کار خود ادامه دهید، چراکه این کار به نوعی دور شدن از حقیقت توحید و یکتاپرستی است. کسی که معتقد به فال است خداوند را هنگام آن حوادث، بی‌تأثیر، و عطسه و پرنده شوم و ستاره و فالگیر را مؤثر می‌داند و انسان موحد یکتاپرست چنین اعتقادی ندارد. به هر حال کسی که فال می‌زند و هنگام عطسه کردن از انجام کارش منصرف می‌شود از نظر فقهی مرتکب کار حرامی نشده است، اما این کار گناه، اخلاقی محسوب می‌شود.

۲. حسادت ورزیدن

بسیاری از مردم ضعیف الایمان وقتی زندگی خوب دیگران را می‌بینند حسادت ورزیده و آرزوی به هم ریختن آن را می‌کنند! حسود درحقیقت تمنای زوال نعمت از صاحب آن را دارد. وی از خدا نمی‌خواهد که مانند آن نعمت یا بهتر از آن را به او بدهد، بلکه آرزوی نابودی آن را می‌کند. تا زمانی که حسود فقط چنین آرزویی دارد و اقدام عملی برای تحقق آن نکند مرتکب گناه فقهی نشده است؛ ولی این کار، از نظر اخلاقی گناه محسوب می‌شود. به هر حال، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سفارش می‌کند که هر زمان حالت حسادت برای کسی به وجود آمد مراقب باشد ظلم و تجاوز نکند، و درپی این صفت زشت روحی، وسایل فروپاشی نعمت صاحب نعمت را فراهم نسازد.

۳. سوء ظن

سومین کاری که در این حدیث نبوی مورد نکوهش قرار گرفته بدبینی است. بسیاری از اوقات از یک حرکت یا حادثه یا برخورد یا گفتگویی که به وجود می‌آید سوء ظن ایجاد می‌شود. به‌عنوان مثال کسی که ناظر رفت و آمدهای فراوان به خانه همسایه‌اش می‌باشد به او بدبین می‌شود که حتماً مشغول کار خلافی است. یا هنگامی که دیگری را با لباس‌های نامناسبی مشاهده می‌کند،

می‌گوید: حتماً از مجلس گناه باز می‌گردد. در چنین مواردی اسلام نه تنها اجازه بدینی نمی‌دهد، بلکه سفارش می‌کند که حمل بر صحت کنید و به دیگران خوش‌بین باشید. به هر حال شخص مبتلا به بدینی اگر مطابق سوء ظن خود رفتار نکند مرتکب حرام فقهی نشده، اما گناه اخلاقی انجام داده است. نتیجه این‌که هر گناه فقهی گناه اخلاقی هست، اما هر گناه اخلاقی گناه فقهی نیست.

بنابراین، نسبت بین مسائل فقهی و اخلاقی، عموم و خصوص مطلق است، یعنی دایره مسائل اخلاقی گسترده‌تر از مسائل فقهی است و بدون رعایت مسائل فقهی نمی‌توان متخلّق به اخلاق اسلامی شد.

خطای بزرگ جداسازی فقه و اخلاق

برخی از صوفیّه یک سلسله واجبات و محرّمات شرعی را زیر پا می‌گذارند تا به خیال خود کمالات اخلاقی را طی کنند. این افراد در حقیقت اخلاق را از فقه جدا کرده‌اند. به چند نمونه - که منابع و مآخذ آن را در کتاب جلوّه حق آورده‌ایم - توجّه بفرمایید:

۱. یکی از بزرگان صوفیّه نقل می‌کند که شخصی در مسیر سیر و سلوک متوجّه اقبال مردم به سوی خود شد و از آنجا که این توجّه را مانع ادامه راه می‌دید با خود گفت: «باید کاری کنم که از چشم

مردم بیفتم». بدین منظور روزی به حمام رفت و لباس یکی از کسانی را که به حمام رفته بود زیر لباس‌های خود پوشید و قسمتی از آن را بیرون گذاشت تا مردم به سرقت او پی ببرند. هنگامی که مردم متوجه کار زشت او شدند او را گرفته و کتک مفصلی زدند و لباس سرقتی را از تنش درآورده و او را رها کردند و او از آن پس به سارق الحمام مشهور شد و آبرویی برایش نماند.^۱

در حالی که در اخلاق اسلامی چنین چیزی وجود ندارد. محال است کسی با ترک واجبات یا انجام محرمات مدارج اخلاق اسلامی را طی کند و مقرب عند الله شود.

۲. شخصی که به دنیا علاقه داشت قصد کرد سیر و سلوک نموده و مسیر صحیح اخلاقی را طی کند. با خود فکر کرد اموالی که دارد مزاحم برنامه اخلاقی اوست. تمام اموالش را در دریا ریخت و به خیال خود رابطه‌اش را با دنیا قطع کرد.^۲

اینها افکار صوفیانه است و به هیچ وجه مورد تأیید اسلام نیست.

همان‌گونه که گذشت، ممکن نیست یک کار حرام مقدمه اخلاق شود. اسراف از گناهان کبیره و محرمات الهیه است، امکان ندارد با ارتکاب آن بتوان به فضایل اخلاقی دست یافت. آنچه مهم است

۱. جلوه حق، ص ۳۰ و ۳۱.

۲. همان، ص ۳۰.

قطع وابستگی و دل‌بستگی به دنیاست و انسانی که چیزی ندارد طبیعی است که دل‌بستگی هم نداشته باشد؛ مهم این است که اموالی داشته باشد، ولی به آن وابسته نباشد.

اولیاء الله چنین بوده و هستند که اگر تمام اموالشان را از دست بدهند برایشان اهمیتی ندارد.

۳. یکی از کسانی که قصد سیر و سلوک داشت به منظور ریاضت کشیدن و توبه از گناه، مقداری چوب تهیه کرد و شب‌ها آن قدر با آن چوب‌ها به کف پای خود زد که همه چوب را شکست!^۱ آیا فقه، اجازه ضرر زدن به خویشان را می‌دهد؟!

۴. یکی دیگر از مدعیان عرفان به منظور مبارزه با نفس امّاره و سرکوب کردن آن، خود را برای مدتی در چاه مسجد و به صورت معکوس آویزان کرد. یعنی پاهایش به سمت آسمان و سرش به سمت زمین قرار گرفت!^۲

اسلام هرگز اجازه چنین کارهایی را نمی‌دهد. کسانی که مسیر اخلاق را از فقه جدا کرده‌اند گمراهانی هستند که ملعبه شیطان شده‌اند. غزالی می‌گوید: «چنین افرادی محرّمات شرعی را انجام داده، سپس توبه می‌کردند، تا مراحل اخلاقی را طی کنند».^۳ یکی از

۱. جلوه حق، ص ۱۷۸.

۲. همان، ص ۱۷۹.

۳. همان، ص ۳۰ و ۳۱.

چیزهایی که ما را از صوفیه جدا می‌کند همین مطلب است. به همین دلیل در گذشته صاحبان مقام و قدرت که ظلم و ستم می‌کردند می‌گفتند: ما صوفی هستیم، و دم از مولی علی علیه السلام می‌زدند، چرا که می‌خواستند بین اسلام و اعمال ظالمانه خود جمع کنند. این‌ها درست نیست و نباید در این مسیر از اسلام جدا شد.

صوفیه به سه مرحله معتقد هستند: شریعت و طریقت و حقیقت. شریعت همین احکام فقهی است، اما طریقت جدا از احکام فقهی است، نه بالاتر از آن. آنها بسیاری از اوقات از شریعت جدا می‌شوند و آن را طریقت می‌نامند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نکته اول: نسبت بین احکام فقهی و مسائل اخلاقی، عموم و خصوص مطلق است، یعنی تمام احکام فقهی باید در مسائل اخلاقی رعایت شود. حال اگر اخلاق چیزهایی را بالاتر از فقه بگوید اشکالی ندارند، مثل این‌که مستحبات فقهی را واجبات اخلاقی بگوییم، نه واجب فقهی که بدعت محسوب می‌شود.

نکته دیگر این‌که کسانی که مسائل اخلاقی را جدا کرده و در مقابل فقه قرار می‌دهند و واجبات و محرمات را کنار می‌زنند افراد گمراه و منحرفی هستند و اساساً تفاوت بین عرفان اصیل اسلامی و عرفان التقاطی همین نکته است که اولی از احکام فقهی

جدا نمی‌شود اما دومی جدا می‌شود. به خاطرهای در این زمینه توجه فرمایید:

در زمان طاغوت که بحث‌های انقلاب داغ بود، ما را دستگیر کرده و به ساواک برده و از آنجا به تهران منتقل کردند و گفتند: باید به ملاقات رئیس ساواک تهران بروید.

هنگامی که با ایشان روبه‌رو شدم حرف‌های زیادی زد از جمله گفت: می‌دانم شما شخص باسوادی هستید، اما ایمان من کمتر از شما نیست! من عاشق مولی امیرمؤمنان علی علیه السلام هستم؛ ولی با کسانی که با حکومت شاه مخالفت کنند به شدت برخورد می‌کنم و اگر لازم باشد یک میلیون نفر از آنها را خواهم کشت!.

نتیجه این که احکام فقهی را نمی‌توان از مسائل اخلاقی جدا کرد و کسانی که این دو را از هم جدا می‌کنند انسان‌های منحرفی هستند.

ارتباط علم اخلاق با علم الحدیث

بحث در مورد رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی بود. در مباحث گذشته چگونگی ارتباط علم اخلاق با سه علم مهم اسلامی، یعنی «عقاید»، «تفسیر» و «فقه» بیان شد. اینک به سراغ ارتباط علم اخلاق با احادیث می‌رویم.

بیشترین ارتباط، بین این دو علم وجود دارد، یعنی آن قدر که احادیث اخلاقی داریم منبع دیگری برای اخلاق اسلامی نیست. به منظور روشن شدن این ادعا به نمونه‌های زیر توجه فرمایید:

۱-۴. کتب اربعه

به کتاب‌های: کافی، نوشته مرحوم کلینی، من لا یحضره الفقیه، نوشته مرحوم صدوق، تهذیب الاحکام و الاستبصار، نوشته مرحوم شیخ طوسی، کتب اربعه گفته می‌شود، که از منابع اصلی شیعه محسوب می‌گردند. این کتاب‌های ارزشمند، مملوّ از احادیث اخلاقی است. اگر کسی با این کتاب‌ها آشنا نباشد و از آن‌ها استفاده نکند، با اخلاق اسلامی آشنا نخواهد شد. به‌ویژه جلد اول و آخر کافی که معروف به «روضه کافی» است. علت انتخاب این نام این است که از هر کدام از امامان معصوم علیهم‌السلام روایات اخلاقی جمع‌آوری شده و همچون باغی است که دارای انواع درختان میوه و گل‌های معنوی و معطر و زیباست.

بنابراین، روایات اخلاقی، فوق‌العاده زیاد است و بدون آشنایی با احادیث اسلامی نمی‌توان مسیر اخلاق را طی کرد.

۵. بحارالانوار

یکی دیگر از کتاب‌های حدیثی شیعه بحارالانوار، نوشته مرحوم علامه مجلسی است، این کتاب - همان‌گونه که از نامش پیداست - دریای انوار ائمه معصومین علیهم‌السلام است و احادیث اخلاقی بسیار زیادی در آن به چشم می‌خورد. مرحوم حاج شیخ عباس قمی برای استفاده بهتر و بیشتر از این کتاب کم‌نظیر، سفینه البحار را

به رشته تحریر درآورده است، تا تشنگان معارف دینی و اخلاقی بتوانند با استفاده از این کشتی، از اعماق آن دریای پرگهر، گوهرهای فراوانی صید کنند.

سفینه البحار، که عصاره و خلاصه بحار الانوار است، روایات اخلاقی زیادی دارد، تا چه رسد به خود بحار الانوار.

ما در سفرهای تبلیغی کتاب سفینه البحار را همراه می بردیم و با داشتن آن به کتاب دیگری نیاز نبود؛ چون هر موضوعی را برای بحث و سخنرانی انتخاب می کردیم روایات متعددی پیرامون آن در این کتاب می یافتیم.

۶. نهج البلاغه

بالاتر از بحار الانوار، کتاب شریف نهج البلاغه است، که سخنان حضرت علی علیه السلام را در سه بخش در خود جای داده است:

۱. خطبه‌ها؛ شامل ۲۴۱ خطبه.

۲. نامه‌ها؛ که تعداد آن‌ها به ۷۹ می‌رسد.

۳. کلمات قصار؛ که ۴۸۰ جمله کوتاه است.

به سراغ هر بخش از بخش‌های سه گانه بروید غوغاست. خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مملوّ از درس‌های اخلاقی است. یکی از خطبه‌های آن حضرت، خطبه همام^۱ است. همام،

۱. شرح خطبه مذکور را که خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه است در کتاب «اخلاق اسلامی در نهج البلاغه» و جلد هفتم «پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام»، ص ۵۲۷ به بعد، مطالعه فرمایید.

کسی بود که تشنه معارف الهی و اخلاق اسلامی بود. خدمت آن حضرت رسید و درخواست کرد که اوصاف پرهیزکاران را برایش شرح دهد. حضرت به جمله‌ای کوتاه قناعت کرد. اما روح تشنه همام با آن جمله سیراب نشد و لذا از حضرت تقاضا کرد به صورت مفصل در مورد متقین سخن بگوید. حضرت خواسته‌اش را اجابت کرد و یکصد و ده صفت برای پرهیزکاران بیان نمود، که تمام آنها صفات اخلاقی است.

بسیاری از این صفات به تنهایی برای تهذیب اخلاق کفایت می‌کند. به عنوان مثال در مورد ایمان و باور انسان‌های باتقوا نسبت به بهشت و جهنم فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ؛ آنها مانند کسی هستند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم است، و همچون کسی هستند که آتش جهنم را مشاهده کرده و در آن عذاب شده است».^۱ کسی که به حقایق بهشت و جهنم ایمان بیاورد و آن را باور کند در تمام عمر از گناه و معصیت پرهیز خواهد کرد. آری، خطبه‌های نهج البلاغه انسان را تربیت می‌کند.

در بخش نامه‌ها، امام علیه السلام به فرزند دل‌بندش امام حسن مجتبی علیه السلام نامه‌ای نوشته که صدها درس اخلاقی دارد.^۲

۱. نهج البلاغه با ترجمه و شرح گویا و فشرده، ج ۲، ص ۳۴۰، خطبه ۱۹۳.

۲. شرح و تفسیر نامه مذکور را که نامه سی ام «نهج البلاغه» است در کتاب «پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام»، ج ۹، ص ۴۵۷ به بعد، مطالعه فرمایید.

هنگامی که کلمات قصار و کوتاه آن حضرت را بررسی می‌کنیم، هر کدام از آنها می‌تواند موضوع یک بحث جامع اخلاقی باشد.^۱ حقیقتاً مولی امیرمؤمنان علیه السلام معارف دینی و اخلاقی را بسیار عالی بیان کرده است.

۷. سیره معصومین علیهم السلام

تاریخ زندگی حضرات معصومین علیهم السلام درس‌های اخلاقی ناب‌تر و تأثیرگذارتری دارد. آن بزرگواران آنچه را در احادیث اخلاقی به مردم سفارش کردند، در عمل پیاده نمودند، که اینها در واقع اخلاق عملی است و پیام‌ها و درس‌های زیادی دارد. به دو نمونه از درس‌های اخلاقی تاریخ زندگی آن بزرگواران توجه بفرمایید:

اول: گفتگوی امام باقر علیه السلام و مرد صوفی

مرحوم محدث قمی در کتاب منتهی الآمال^۲ داستان زیر را از شیخ مفید، دانشمند معروف و مشهور شیعه، نقل کرده است:

محمّد بن منکدر، که احتمالاً از صوفیان بوده، خیال می‌کرد که

۱. شرح و تفسیر کلمات حکمت آمیز را در کتاب «پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام»، ج ۱۲-۱۵ مطالعه فرمایید.

۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۱۰.

دین و ایمان فقط و فقط عبادت کردن است، ولذا باید تمام وقت را به عبادت پرداخت و دنبال کسب و کار نرفت و از دسترنج دیگران استفاده کرد!

روزی امام باقر علیه السلام را دید که در گرمای هوا از مزرعه به سمت خانه اش می رود، در حالی که به دو کارگر خود تکیه کرده و عرق از سر و صورتش جاری است. با خود گفت: باید پسر پیامبر را نصیحت کنم! ولذا خطاب به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند پیامبر! ای کسی که دارای شخصیت مهمی در جامعه هستی! اگر در همین حال از دنیا بروی و پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی چه حالی خواهی داشت؟ حضرت فرمود: اگر در این حال از دنیا بروم، در حال اطاعت و جهاد در راه خدا جان خواهم داد. گفت: چطور؟ فرمود: چون محتاج افرادی مثل تو نیستم!

محمد بن منکدر به خیال خود می خواست امام باقر علیه السلام را نصیحت کند، اما امام علیه السلام او را نصیحت کرد؛ نه یک نصیحت، بلکه چندین نصیحت:

۱. کار کردن عار نیست. برخی از جوانان تصوّر می کنند که زراعت و باغداری و کارگری و مانند آن عیب است. سیره امام باقر علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام این تصوّر و خیال را نفی می کند. شخصی نقل می کرد که در گذشته وقتی آگهی استخدام می زدیم

حدود سیصد نفر اعلام آمادگی می‌کردند، اما الان با این‌که آمار بیکاری بالاتر رفته، این تعداد از شصت نفر هم تجاوز نمی‌کند! علت آن این است که عده‌ای کار را عار می‌دانند و زیر بار کار نمی‌روند.

۲. کار نه‌تنها برای افراد عادی جامعه عار نیست، بلکه برای شخصیت‌ها و حتی امام معصوم علیه السلام نیز عار محسوب نمی‌شود، ولذا در تاریخ می‌خوانیم که حضرت علی علیه السلام با دسترنج خود هزار برده را در راه خدا آزاد کرد.^۱

۳. انسان نباید سربار جامعه باشد و زحمات خود را به دوش دیگران بیندازد، بلکه تا بتوانیم باید خدمت کنیم و درمقابل آن خدمت بگیریم. اگر صبح تا شب و شب تا صبح عبادت کنیم، اما زندگی مان را دیگران اداره کنند، افتخار نیست.

سؤال: چرا علما و مراجع و طلاب، همچون حضرات معصومین علیهم السلام به دنبال کارهای کشاورزی و باغداری و مانند آن نمی‌روند تا از دسترنج خود استفاده کنند؟

جواب: علم امام معصوم علیه السلام علم الهی و خدادادی است و نیازی به تحصیل ندارد، اما یک طلبه باید حداقل ده سال درس بخواند تا به پلهٔ اول اجتهاد برسد و یک مرجع تقلید باید پنجاه سال درس

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۴۳، ح ۲۰.

بخواند و تدریس کند تا به مقام مرجعیت برسد. بنابراین، امکان چنان کارهایی برای طلاب و روحانیون و مراجع تقلید نیست، همان‌گونه که دانشگاهیان نیز تمام وقت خود را صرف تحصیل و تدریس و تحقیق و تألیف کرده و فرصتی برای آنها باقی نمی‌ماند که چنان کارهایی را انجام دهند و کارشان همین درس خواندن و درس دادن است.

خلاصه این‌که مقایسهٔ مذکور مقایسهٔ درستی نیست و به اصطلاح، «قیاس مع الفارق» است.

دوم: امام صادق علیه السلام و معلی بن خنیس

مرحوم حاج شیخ عباس قمی^۱ داستان زیر را از شیخ صدوق علیه السلام نقل کرده است:

معلی بن خنیس می‌گوید: شب‌هنگام از جایی عبور می‌کردم. شخصی را دیدم که کیسه‌ای بر دوش گرفته و به سمت سایبان بنی‌ساعده می‌رود. مکان مذکور، روزها محل کسب و کار مردم، و شب‌ها محل استراحت افراد فقیر و بی‌خانمان بود، که در آنجا خوابیده و شب را به صبح می‌رساندند. ناگهان گوشه‌ای از کیسه پاره شد و آنچه در آن بود روی زمین ریخت. جلو رفتم، دیدم امام

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۵۲.

صادق علیه السلام است. فرمود: کمک کن تا این نان‌ها را جمع‌آوری و تمیز کرده و در کیسه بریزیم.

پس از انجام دستور امام، از آن حضرت علیه السلام خواستم که اجازه دهد من کیسه نان‌ها را به دوش بکشم. امام علیه السلام قبول نکرد، ولی اجازه داد همراهش بروم. به محلّ مورد نظر رسیدیم. همه نیازمندان در خواب بودند.

حضرت روانداز هر کدام را کنار زد و چند قرص نان در زیر آن قرار داد و روانداز را به حالت اوّل برگرداند و به همین شکل تمام نان‌ها را در میان آن‌ها تقسیم کرد. وقتی کار حضرت تمام شد عرض کردم: آقای من! اینها شیعه نیستند! امام علیه السلام فرمود: می‌دانم. اگر شیعه بودند زندگی ام را با آن‌ها تقسیم می‌کردم!

این داستان نیز درس‌های اخلاقی متعدّدی به شرح زیر دارد:

۱. اوّلین درس اخلاقی آن رسیدگی مستقیم و بدون واسطه به مشکل نیازمندان است.

۲. به گونه‌ای به نیازمند کمک کنیم که خودش متوجّه نشود، تا مبدا شرم‌ناز گردد و خجالت بکشد.

۳. کمک کردن به همه مسلمانان، حتی مخالفان اهل بیت علیهم السلام سفارش شده است. البته نسبت به شیعیان نیازمند باید حساب ویژه‌ای باز کرد.

خلاصه این‌که تاریخ زندگی حضرات معصومین علیهم‌السلام پر از درس‌های اخلاقی است و روایاتی که در این زمینه از آن بزرگواران نقل شده منبع ارزشمند دیگری برای علم اخلاق به‌شمار می‌رود.

۸. دعاها و مناجات‌ها

دعاهای حضرات معصومین علیهم‌السلام گرچه خطاب به خداست، اما به‌طور غیر مستقیم با ما نیز سخن می‌گوید و درس‌های اخلاقی فراوانی دارد.

برای روشن شدن این مطلب به فرازهایی از دعای ابوحمزه ثمالی و بخشی از دعای عرفه توجه بفرمایید:

الف) فرازهایی از دعای ابوحمزه ثمالی

امام سجّاد علیه‌السلام در بخشی از دعای مذکور چنین می‌فرماید: «سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنِّ بَابِكَ طَرَدْتَنِي، وَ عَنِّ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي؛ ای مولای من! گویا تو مرا از درگاه لطفت رانده‌ای و از خدمت و بندگی‌ات دورم ساخته‌ای».

سپس حضرت به سراغ چیزهایی می‌رود که سبب می‌شود انسان از درگاه لطف خداوند رانده شود:

۱. «لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخِفًّا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي؛ شاید مشاهده کردی که من حقّ بندگی‌ات را سبک شمردم، بدین علت از درگاهت دورم کردی».

۲. «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي؛ یا شاید دیدی که شکر نعمت‌هایت را به‌جا نیاوردم، مرا از خدمت محروم کردی». یعنی ای مؤمنین! مراقب باشید که سبک شمردن حق بندگی و کفران نعمت، انسان را از درگاه خدا طرد کرده و توفیق را از او سلب می‌کند و در نتیجه موفق به انجام کارهای خیر نمی‌شود. پس مراقب باشیم مرتکب این کارها نشویم.

۳. «أَوْ لَعَلَّكَ قَدَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَحَدَلْتَنِي؛ یا شاید مرا در جلسات علما نیافتی (و از کلماتشان استفاده نکردم) و مرا به حال خود واگذار کردی و از در خانه‌ات طرد نمودی». یعنی ای برادران و خواهران باایمان! مراقب باشید از مجالس علما دور نشوید، که دور شدن از چنان جلساتی مساوی با طرد شدن از در خانه خداست.

۴. «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي؛ یا شاید مشاهده کردی که من در مجالس غافلین شرکت کردم، به‌همین دلیل از رحمت بی‌نصیبم ساختی». غافلین کسانی هستند که همواره جوک می‌گویند و آلوده غیبت می‌شوند و در مورد دنیا بحث می‌کنند و نه از خدا خبری دارند، نه از پیامبر، نه از آخرت، نه از ایمان و نه از دیگر ارزش‌ها. نکند من با چنین انسان‌هایی معاشرت کرده‌ام که مرا از در خانه‌ات طرد کرده‌ای؟

۵. «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلِفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَيَبِينِي وَ بَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي؛ یا

شاید دیدی که من در مجالس اهل باطل شرکت می‌کنم و با آنها الفت گرفته‌ام، در نتیجه مرا در میان آنها رها ساختی».

چقدر جوانان و غیر جوانان را سفارش می‌کنیم که در مجالس آلوده شرکت نکنند و با دوستان ناباب معاشرت نداشته باشند، که مجالس آلوده سم مهلک است! ما این درس را از همین دعاها گرفته‌ایم.

۶. «أَوْ لَعَلَّكَ بِقِلَّةِ حَيَاتِي مِنْكَ جَارِيَتِي؛ یا شاید به خاطر بی‌حیایی‌ام مرا مجازات کردی».^۱ این که از گناه پرهیز نمی‌کنم! از چشم‌چرانی چشم نمی‌پوشم! از بخل و حسد و دروغ خودداری نمی‌کنم! شاید به خاطر این بی‌حیایی‌ها مرا با طرد کردن از در خانه‌ات مجازات کرده‌ای و در نتیجه نماز می‌خوانم اما حال خوبی ندارم، از دعا و راز و نیاز با تو لذت نمی‌برم، در زیارت‌ها، معنویت و نورانیتی به دست نمی‌آورم.

در یکی از سفرهای زیارتی خانه خدا جوانی را دیدم که می‌گفت: «اولین بار است که به زیارت این بیت شریف مشرف می‌شوم و با این که سفر اولی‌ها حال و هوای عجیبی دارند، اما من هیچ احساس خاصی ندارم و از زیارت خانه خدا لذت نمی‌برم!»

گفتم: برو سابقه اعمالت را بررسی کن! به قول شاعر:

که برون در چه کردی که درون خانه آیی^۲

۱. مفاتیح نوین، ص ۷۲۵ و ۷۲۶.

۲. دیوان اشعار عراقی، ص ۱۸۲، غزل ۲۹۶.

چه بی حیایی‌ها و گناهان و خطاهایی کردی که اکنون مجازات شده‌ای؟!۱

آیا این دعاها درس اخلاق نیست؟ آیا فقط آنها را بخوانیم که ثواب ببریم، یا باید به درس‌هایش گوش داده و به آنها عمل کنیم؟! در دعاهای حضرات معصومین علیهم‌السلام، نظیر فقرات مورد بحث که درس‌های اخلاقی فروانی دارد، بسیار زیاد است. دعاهایی همچون دعای مکارم الاخلاق امام سجاده علیه‌السلام راه را به طالب صراط مستقیم و خواهان سیر و سلوک نشان می‌دهد.

ب) بخشی از دعای عرفه

امام حسین علیه‌السلام در بخشی از دعای عارفانه عرفه می‌فرماید: «عَمِيتَ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهِ رَقِيبًا؛ خدایا! چشمی که تو را مراقب خود نمی‌بیند کور باد!». چنین شخصی ایمان ندارد که خداوند هر لحظه شاهد و ناظر اعمال اوست.

معنای این سخن این است که اگر می‌خواهی اهل اخلاق باشی و به قرب الهی برسی و مشکلات اخلاقی و معنویات حل شود، همیشه خداوند را مراقب خود بدان. در ادامه فرمود:

«وَحَسِرَتِ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَم تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا؛ خدایا! در تجارت معنوی‌اش ورشکست شود کسی که نصیبی از محبت تو ندارد».۱

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۲۶.

یعنی اگر بخواهی در مسیر قرب الی الله موفق باشی باید انگیزه‌ات محبت خدا باشد وگرنه ورشکست می شوی.

راه تحصیل محبت خدا

اگر در نعمت‌هایی که خداوند متعال به ما عنایت کرده، اعم از نعمت‌های جسمی و روحی، و مادی و معنوی بیندیشیم، عشقمان به او بیشتر می شود. وقتی توجه به این مطلب پیدا کنیم که او چقدر به ما لطف کرده و نعمت داده، محبتمان به او بیشتر می شود.

اگر با دقت به اسرار عالم آفرینش بنگریم می بینیم که خداوند چقدر عالم و بزرگ و رؤوف و مهربان است.

در یک فیلم مستند، که از تلویزیون پخش می شد، منظره‌ای دیدم که بسیار عجیب و جالب بود. پرنده‌ای صد و بیست کیلومتر راه را طی کرد تا به چشمه‌ای رسید. قصد داشت از آن چشمه برای جوجه‌هایش آب ببرد. به همین منظور داخل آب رفت. شکمش که مثل اسفنج بود پر از آب شد و با این که بدنش سنگین شده بود، دوباره صد و بیست کیلومتر به سمت لانه پرواز کرد، تا بچه‌هایش را سیراب کند!

چه کسی این درس‌ها را به او داده؟ چه کسی محبت بچه‌ها را در دل او گذاشته است؟ آیا ما حاضریم دویست و چهل کیلومتر راه را پیاده برویم تا فرزندانمان را سیراب کنیم؟ این محبت است که این

پرنده را وادار به این زحمت طاقت فرسا می‌کند. ما هم اگر عشق و محبت خدا را داشته باشیم همه مشکلات برایمان آسان می‌شود. امیدوارم با شرحی که داده شد رابطه علم اخلاق را با روایات حضرات معصومین علیهم‌السلام درک کرده باشیم و موفق شویم از این منابع نورانی استفاده کنیم.

* * *

شاخه‌های علم اخلاق

علم اخلاق شاخه‌های متعدّد و فراوانی دارد، بنابراین لازم است طرّاحی کاملی از شاخه‌های آن داشته باشیم، تا بتوانیم در مورد هر کدام به مقدار کافی بحث کنیم.

اخلاق عمومی و خصوصی

از یک نظر، اخلاق به دو شاخه تقسیم می‌شود: اخلاق عمومی و خصوصی.

اخلاق عمومی

شاخه عمومی اخلاق، صفاتی است که همه انسان‌ها بدون استثنا باید آن را فرا بگیرند. زن و مرد، پیر و جوان، شهری و روستایی، عالم و جاهل، سیاه و سفید، عرب و عجم و حتی پیامبران علیهم‌السلام و اولیای الهی هم مشمول این شاخه از اخلاق هستند. همه باید واجد فضایل اخلاقی باشند و از رذایل اخلاقی بپرهیزند.

به عنوان مثال، صداقت و امانت از جمله مصادیق اخلاق عمومی است که همه باید به آن متخلّق شوند، و لذا در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ خداوند هیچ پیامبری را به رسالت مبعوث نکرد مگر این که نسبت به صداقت و ادای امانت به او سفارش نمود».^۱ از این روایت معلوم می شود که صداقت و امانت داری جزء اخلاق عمومی است.

سختاوت هم از مصادیق اخلاق عمومی است. منظور از سختاوت این است که انسان، دیگران را هم در آنچه در اختیار دارد سهمیم و شریک کند؛ خواه مال و ثروت باشد، یا علم و دانش، یا جاه و مقام، یا اعتبار و موقعیت.

تمام علم و دانشی را که کسب کرده ذخیره نکند و با خود به دنیای دیگر نبرد، بلکه آن را نشر دهد تا دیگران هم از آن استفاده کنند؛ چرا که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده اند: «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ؛ زکات دانش، انتشار آن است».^۲

اگر خداوند ثروتی نصیبش کرده، تمام آن را در انحصار خود و خانواده اش قرار ندهد، بلکه بخشی از آن را هم به نیازمندان اختصاص دهد.

۱. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۴۳، باب ۲۱۶۳، ح ۱۰۳۴۷.

۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۲۴، فصل ۳۷، ح ۱.

امام کاظم علیه السلام در مورد سخاوت فرمودند: «السَّخِيُّ الْحَسَنُ الْخُلُقِ فِي كَنْفِ اللَّهِ، لَا يَتَخَلَّى مِنْهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَلَا بَعَثَهُ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا وَصِيًّا إِلَّا سَخِيًّا وَلَا كَانَ مِنْ الصَّالِحِينَ إِلَّا كَانَ سَخِيًّا؛ سخاوت‌مند خوش اخلاق تحت حمایت خداوند است، این حمایت ادامه می‌یابد تا زمانی که او را بهشتی کند، و خداوند هیچ پیامبر و جانشین پیامبری را نفرستاد مگر اینکه اهل سخاوت بود و تمام انسان‌های صالح سخاوت‌مندند».^۱

خلاصه این که سخاوت جزء اخلاق عمومی است و اختصاص به فرد خاص و زمان و مکان خاصی ندارد و حتی غیر انسان‌ها هم اهل سخاوت‌اند.

اخلاق خصوصی

این شاخه از اخلاق عمومیّت ندارد، بلکه متعلّق به گروه‌های خاصی است.

چهارده شاخه از شاخه‌های اخلاق خصوصی را ذکر می‌کنیم، که همگی روایت دارد و در برخی شاخه‌ها آیات قرآن هم بر آن دلالت می‌کند و اسلام برای همه این گروه‌های چهارده‌گانه برنامه دارد:

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۴، ح ۲۷.

۱. اخلاق خانواده

معاشرت زن با شوهر و شوهر با زن چگونه باید باشد؟ در زندگی مشترک چطور با هم رفتار کنند؟ رعایت نکردن اخلاق خانواده سبب بروز بسیاری از مشکلات و طلاقها و جداییها می شود، بنابراین، آشنایی با این شاخه از اخلاق خصوصی بسیار سرنوشت ساز است.

۲. اخلاق در مدارس

معلمها چه حقی بر شاگردان دارند؟ حقوق شاگردان بر معلمها چیست؟ محیط درس چگونه باید باشد؟ اساتید و دانش طلبان چه اموری را باید مراعات کنند؟

اگر اخلاق در حوزه درس و بحث مراعات شود حوزه های علمیّه تبدیل به بهشت می شود، چراکه حضرت رسول ﷺ فرمودند: «اغْتَنَّمُوا مَجَالِسَ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ؛ جلسات درس و وعظ علما را غنیمت بشمارید، زیرا چنان جلساتی باغی از باغ های بهشت است».^۱ اگر مدارس و دانشگاهها نیز اخلاق را رعایت کنند همین گونه خواهد شد.

متأسفانه اخلاق اسلامی در مدارس و دانشگاهها ناقص رعایت

۱. جامع الاخبار، ص ۳۹.

می‌شود، ولذا محصول آن در بعضی یا بسیاری از موارد، محصولی که اسلام می‌پسندد نیست.

۳. اخلاق در بازار و محیط کسب و کار

فروشنده نسبت به خریدار، و خریدار نسبت به فروشنده چه اموری را باید رعایت کنند؟ در روایتی آمده است که حضرت علی علیه السلام هر روز در اوّل بازار کوفه می‌ایستاد و با صدای بلند مسائل اخلاقی مربوط به کسب و کار را گوشزد می‌کرد، سپس به دیگر محیط‌های کسب و کار می‌رفت و برای آنها نیز همان مطالب را بازگو می‌فرمود.^۱

این کار حضرت، که همه روز تکرار می‌شد، نشانگر اهمیّت فراوان این شاخه از اخلاق خصوصی است.

۴. اخلاق در سفر

از دیدگاه اسلام، همسفران نسبت به همدیگر وظایفی داشته و باید اصول اخلاقی ویژه‌ای را رعایت کنند؛ به‌عنوان مثال، در روایتی می‌خوانیم: حضرت علی علیه السلام با مردی از اهل کتاب همسفر شد. مقصد امیرمؤمنان علیه السلام کوفه، و مقصد همسفرش شام بود.

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۹۴، ح ۱۰.

هنگامی که به دو راهی کوفه و شام رسیدند، شخص ذمی مشاهده کرد که امام علی علیه السلام همراه او به سمت شام می آید. با تعجب پرسید: مگر مقصد شما کوفه نبود؟ حضرت فرمود: بله! پرسید: پس چرا همراه من آمدی؟! حضرت فرمود: پیامبر ما دستور داده که وقت جدا شدن از همسفر مقداری او را بدرقه کرده، سپس به مسیر خود ادامه دهید. مرد یهودی گفت: آنچه گفתי اخلاق شخص شماست، یا سفارش دینتان می باشد؟ حضرت فرمود: دستور دین ماست. این جا بود که مرد یهودی مسلمان شد!^۱

۵. اخلاق دوستان

دوستان در عالم دوستی وظایفی دارند که باید رعایت کنند. این آداب و اخلاق اهمیت فراوانی دارد. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، روایتی درمورد اخلاق دوستان مطرح کرده، که در آن حدود سی وظیفه یک دوست در برابر دوستش ذکر شده است.^۲ رعایت اخلاق دوستی سبب استحکام و استمرار دوستی و سلامت آن می شود.

۶. اخلاق پزشکی

اکنون در جامعه پزشکی مبحثی به نام «اخلاق پزشکی» وجود

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۹۳، ابواب احکام العشرة، باب ۹۲، ح ۱.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۶، ح ۳۶.

دارد که کامل نیست. چگونگی برخورد پزشک با بیمار و بالعکس، وظایف پرستاران نسبت به بیماران، و بیماران نسبت به پرستاران از جمله مسائل مربوط به این شاخه از اخلاق خصوصی محسوب می‌شود که در معارف دینی منعکس شده است.

۷. اخلاق مداری در برابر مخالفان و دشمنان

گرچه با دشمن، عداوت و دشمنی داریم؛ اما دشمنی هم حساب و کتاب دارد و رعایت اصول اخلاقی نسبت به آنان هم سفارش شده است. خداوند متعال در قرآن مجید به مسلمانان اجازه می‌دهد در مقابل تعدی و تجاوز دشمنان مقابله به مثل کنند، اما پا را فراتر از مقدار تعدی آنها نگذارند^۱ و اگر با دشمن پیمانی بسته‌اند رعایت کنند و خداوند پیمان شکنی را حتی درباره دشمن اجازه نداده است.^۲ اسلام هزار و چهارصد سال قبل پیمان شکنی را زشت و ناپسند اعلان کرد؛ اما در دنیای امروز مدعیان تمدن و صلح و اخلاق، خود پیمان شکن‌اند.

۸. اخلاق در برابر غیر مسلمانان

گروهی از غیر مسلمانان نظیر مسیحیان و یهودیان در کشور ما

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۴.

۲. سوره توبه (۹)، آیه ۴.

زندگی می‌کنند که سر جنگ با ما ندارند. اقلیت‌های مذهبی دیگر نیز به صورت مسالمت‌آمیز با ما زندگی می‌کنند و با هم دشمنی نداریم. رعایت اخلاق نسبت به این افراد هم سفارش شده است. خداوند متعال در آیه شریفه هشتم سوره ممتحنه می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾؛ «خداوند شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما بیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چراکه خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد».

بنابراین، درمقابل غیر مسلمانانی هم که با ما نمی‌جنگند مأمور به نیکی و رعایت اخلاق هستیم.

۹. اخلاق در میدان جنگ

هرچند میدان جنگ جای نبرد و سلاح و حمله و درگیری و غلبه و حتی قتل و کشتن است، اما جنگ هم از نظر اسلام آدابی دارد که رعایت آن مورد تأکید رهبران دینی ماست.

هر زمان که لشکر اسلام عازم جنگی می‌شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستوراتی به سربازان و لشکریان می‌داد، از جمله می‌فرمود: به مجروحان دشمن تیر خلاص نزنید، سربازان فراری دشمن را تعقیب نکنید، آب آشامیدنی دشمن را مسموم و آلوده نکنید، افراد

غیر نظامی را به قتل نرسانید، درختان و حیوانات را از بین نبرید،
و مانند آن.^۱
این سفارشات نشان می‌دهد که میدان جنگ هم آداب اخلاقی
زیادی دارد.

۱۰. اخلاق در مسند قضاوت

قاضی‌ای که بر مسند قضاوت تکیه می‌کند باید اخلاق اسلامی
قضا را رعایت کند، وگرنه از صلاحیت قضاوت خارج می‌شود.
او باید هنگام احترام گذاشتن به دو طرف دعوی، عدالت را
مراعات کند. به‌عنوان مثال، اگر به یکی سلام و صبح بخیر گفت،
به دیگری نیز به همان شکل سلام و صبح بخیر بگوید. چنانچه
اجازه داد یک نفر از آنها بنشینند، به نفر دوم هم اجازه
نشستن بدهد؛ حتی اگر یکی از آنها شخص اول مملکت و نفر دوم
کارگری ساده باشد. در صورتی که برای یکی از آنها دعا کرد،
دیگری را نیز از دعا بی‌نصیب نگذارد. مرحوم شیخ حرّ عاملی در
کتاب ارزشمند وسائل الشیعه به‌طور مفصل در این زمینه بحث
کرده است.^۲

۱. آیین رحمت، ص ۳۳-۳۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۵ به بعد.

۱۱. اخلاق با حیوانات

ما حق نداریم به هر شکلی که مایلیم با حیوانات رفتار کنیم و لذا سفارش شده که به صورت حیوان شلاق نزنید و هنگامی که دو سوار به همدیگر می‌رسند و می‌خواهند سلام و احوال‌پرسی کنند، ابتدا از حیوان پیاده شوند، سپس به گفتگو بپردازند و پشت حیوان را محلّ احوال‌پرسی و گفت و شنود قرار ندهند.^۱

ما بایقین ادّعا می‌کنیم دستوراتی که در اسلام به‌عنوان حمایت از حیوانات مطرح شده در هیچ تشکیلاتی وجود ندارد.

۱۲. اخلاق در برابر محیط زیست

آیا ما حق داریم محیط زیست را آلوده کنیم؟ آیا می‌توانیم درختان جنگل را بی‌رویه قطع نماییم؟ آیا کسانی که به‌منظور تفریح به جنگل می‌روند و آتشی روشن می‌کنند، حق دارند آن را روشن رها کرده و بروند؟ آیا مردم حق دارند آب آشامیدنی را آلوده کنند؟ قطعاً پاسخ همه این سؤالات منفی است، زیرا ما نباید خیال کنیم آب و هوا و سبزه و درختان و جنگل و دیگر امکانات محیط زیست فقط برای ماست. بلکه تنها به نسل فعلی هم تعلق ندارد، بلکه آیندگان هم در آن سهیم‌اند. اسلام در مورد مسائل مختلف محیط زیست برنامه دارد.

۱. آیین رحمت، ص ۳۸-۴۰.

۱۳. اخلاق کوچک ترها نسبت به بزرگ ترها و بالعکس

این‌که جوانان با بزرگسالان و بالعکس چه نوع برخوردی باید داشته باشند، در روایات مختلف منعکس شده است.

۱۴. اخلاق در میدان سیاست

گفتگوهایی که در جهان سیاست بین سیاستمداران انجام می‌شود نیز باید اخلاق‌مدارانه باشد. برخی از برنامه‌های انتخاباتی، که از صدا و سیما پخش شد و همراه با توهین و اهانت و تهمت و افترا بود، با اخلاق اسلامی سازگار نیست.

علمای علم اخلاق معمولاً به سراغ اخلاق عمومی می‌روند، در صورتی که اگر بخواهیم بحث اخلاقی جامعی داشته باشیم باید در مورد شاخه‌های مختلف اخلاق خصوصی هم بحث کنیم، که در آن صورت چهره تازه‌ای از اخلاق اسلامی رونمایی خواهد شد و معنای واقعی «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ»^۱ تبیین و آشکار می‌گردد.

ان شاء الله در جلد‌های بعدی این کتاب به شرح اخلاق عمومی و شاخه‌های چهارده گانه اخلاق خصوصی خواهیم پرداخت.

فهرست منابع

۱. القرآن الكريم؛ ترجمه آیه الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۸۹ ش.
۲. آیین رحمت؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سوم، سال ۱۳۹۱ ش.
۳. اخلاق اسلامی در نهج البلاغه (دروس نهج البلاغه آیه الله العظمی مکارم شیرازی)؛ اکبر خادم الذاکرین، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سوم، سال ۱۳۷۹ ش.
۴. اخلاق در قرآن؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی وهمکاران، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۰ ش.
۵. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ محمّد بن محمّد بن نعمان، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۳ ق.

۶. اسلام و کمک‌های مردمی؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، نویسنده: بانوج. فرازمند، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ سوم، سال ۱۳۹۱ ش.
۷. الاصول من الکافی؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی، دار صعب و دار التعارف، بیروت، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۱ ق.
۸. امثال و حکم؛ علی اکبر دهخدا، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ پانزدهم، سال ۱۳۸۸ ش.
۹. انوار الاصول (تقریر مباحث اصولی آیه الله العظمی مکارم شیرازی)؛ احمد قدسی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۶ ق.
۱۰. بحار الانوار؛ محمد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۰۳ ق.
۱۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۱ ش.
۱۲. پیام قرآن؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۴ ش.
۱۳. تاریخ دمشق الکبیر؛ ابن عساکر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۲۱ ش.
۱۴. تحف العقول عن آل الرسول؛ حسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ پنجم، سال ۱۳۹۴ ق.

۱۵. تفسیر نور الثقلین؛ جمعة العروسی الحویزی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۳ ش.
۱۶. تفسیر نمونه؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۶ ش.
۱۷. جامع الاخبار؛ محمد بن محمد شعیری، مطبعة الحیدریة، نجف، چاپ اول، بی تا.
۱۸. جامع السعادات؛ علامة ملا مهدی نراقی، ترجمه: کریم فیضی، انتشارات قائم آل علی علیه السلام قم، چاپ پنجم، سال ۱۳۹۴.
۱۹. جلوه حق؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۴ ش.
۲۰. حلیة المتقین؛ علامه محمد باقر مجلسی، بازنگری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۲ ش.
۲۱. رساله توضیح المسائل؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ هفتاد و چهارم، سال ۱۳۹۶ ش.
۲۲. دانشمندان و سخن سرایان فارس؛ محمد حسین رکن زاده، کتابفروشی های اسلامیّه و خیّام، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۸ ش.
۲۳. دیوان اشعار؛ محمد تقی بهار «ملک الشعراء»؛ مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ سوم، سال ۲۵۳۶ ش.

۲۴. دیوان خاقانی؛ به کوشش: حسین نخعی، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۳۶ش.
۲۵. دیوان شیخ فخر الدین عراقی؛ مقدمه و تصحیح: پروین قائمی، نشر پیمان، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۸۴ش.
۲۶. دیوان پروین اعتصامی؛ به کوشش: منوچهر مظفریان، مؤسسه چاپ و انتشارات علمی، تهران، چاپ پنجم، سال ۱۳۶۴ش.
۲۷. روایت‌ها و حکایت‌ها؛ احمد دهقان، مؤسسه فرهنگی و انتشارات نهاوندی، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷ش.
۲۸. سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا شهادت؛ محمد صادق نجمی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، بی تا.
۲۹. سفینه البحار؛ شیخ عباس قمی، دارالاسوة للطباعة والنشر، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۱۴ق.
۳۰. سوگندهای پر بار قرآن؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۶ش.
۳۱. عاشورا؛ سعید داودی و مهدی رستم نژاد، زیر نظر: آیه الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ پنجم، سال ۱۳۸۷ق.

۳۲. عاقبت بخیران عالم؛ علی محمد عبداللّهی ملایری، نشر روح، قم، چاپ اوّل، سال ۱۳۷۶.
۳۳. عوالی اللّثالی؛ محمد بن علی بن ابراهیم الاحسائی، تحقیق: حاج آقا مجتبی عراقی، مطبعة سیّد الشهداء، قم، چاپ اوّل، سال ۱۴۰۳ ق.
۳۴. غرر الحکم و درر الکلم؛ عبدالواحد آمدی، مترجم: محمد علی انصاری قمی، انتشارات نامعلوم، تهران، چاپ هشتم، بی تا.
۳۵. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛ علامه حلّی، المعلّق: جعفر السبحانی، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، چاپ اوّل، سال ۱۳۷۵ ش.
۳۶. کلیات سعدی؛ مقدّمه و شرح حال: محمد علی فروغی، انتشارات ایران، تهران، چاپ دوّم، سال ۱۳۶۳.
۳۷. کنز العمّال؛ علی المتّقی بن حسام الدین الهندی، مؤسسه الرّسالة، بیروت، چاپ پنجم، سال ۱۴۰۵ ق.
۳۸. کنز النصایح؛ حاج شیخ علی ابیوردی، انتشارات کتابفروشی احمدی، شیراز، چاپ اوّل، سال ۱۲۲۵ ش.
۳۹. مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ فضل بن الحسن الطبرسی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۵ ق.
۴۰. المحبّة البیضاء، مولی محسن کاشانی، تصحیح: علی اکبر غفّاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ سوّم، بی تا.

۴۱. مستدرک الوسایل؛ میرزا حسین نوری طبرسی، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، سال ۱۴۰۸ ق.
۴۲. مفاتیح نوین؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ چهل و یکم، سال ۱۳۹۶ ش.
۴۳. منتهی الآمال؛ حاج شیخ عباس قمی، نگاه آشنا، قم، چاپ سوم، سال ۱۳۸۸ ش.
۴۴. مواظب سعدی؛ به اهتمام: محمد علی فروغی، کتابفروشی بروخیم، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۳۵ ش.
۴۵. میزان الحکمة؛ محمد الری شهری، دارالحدیث للطباعة والنشر، بیروت، چاپ ششم، سال ۱۴۳۳ ق.
۴۶. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده؛ محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی، زیر نظر: آیه الله العظمی مکارم شیرازی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دهم، سال ۱۳۷۵ ش.
۴۷. وسایل الشیعه؛ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، بی تا.
۴۸. یکصد و ده سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، تهیّه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ ششم، سال ۱۳۹۳ ش.